

(دست‌های بهم پیوسته ۶)

پل‌تفرم

فراز پاکدل



مرداد یک‌هزار و چهارصد و یک

بهادر داخل سوپری شد و یک تکه کاغذ را به مغازه‌دار نشان داد و پرسید «ببخشید آقا! میشه بگید چطور به این آدرس برم؟» مغازه‌دار کاغذ را به سمت نور گرفت و در حالی که سرش را می‌خاراند گفت «از اینجا خیلی دور نیست ولی پیاده نمیشه رفت.» بهادر گفت «حالا شما جهت رو نشونم بدین به کاریش می‌کنم.» مغازه‌دار همراه با بهادر بیرون آمد تا راهنمایی کند. صدای میهم میهمه عجیبی از دور می‌آمد که هر لحظه نزدیک‌تر می‌شد. هر دو به سوی جهتی که صدا می‌آمد برگشتند. همه‌ها کم‌کم بلندتر و واضح‌تر می‌شد. " ... کارگر " ، " مرگ بر دیکتاتور " . صدای تیراندازی پراکنده از راه دور در گرفت. از انتهای خیابان و کوچه‌های اطراف به تدریج جمعیت پیدا شدند که همگی در حال فرار بودند. جمعیت که کمی بیشتر شد مغازه‌دار به داخل مغازه رفت و چراغ‌ها را خاموش کرد و کرکره مغازه را پایین کشید و قفل کرد و سمت خلاف جهتی که مردم می‌آمدند را به بهادر نشان داد و گفت «از این ور برو بعداً بپرس.» و خودش بر روی دوچرخه پرید و به سرعت دور شد. بهادر کمی مکث کرد که جمعیت برسد و از اوضاع سر در بیارود. صدای تیراندازی بیشتر و نزدیک‌تر می‌شد، همین‌طور هم جمعیت. بیشتر جوان و میان‌سال بودند و قیافه‌ها تیپ کارگری. از بین جمعیت گریزان عده‌ای هم‌چنان شعار می‌دادند. در میان‌شان تعدادی کمی نوجوان و زن هم بود. بهادر قاطی اولین گروه شد. صدای تیراندازی بیشتر شد و گازهای اشک‌آور در بین جمعیت پرتاب شد. دیگر همه می‌دویدند و از کنار بهادر تنه زنان می‌گذشتند. بالاخره بهادر با یک نفر همراه شد و پرسید «تظاهرات برای چیه؟» گفت «برای بدبختیه. با این وضع گرونی و حقوق ندادن عاصی کردن مردم رو.» بهادر گفت «تظاهرات کارگریه؟» طرف گفت «اولش کارگری بود ولی یه عده کمی مردم هم حمایت کردن. تو که نمی‌دونی چه خبره، برای چی اومدی تو تظاهرات؟» کمی جلوتر از بهادر، یک نوجوان حدود ۱۲ ساله زمین خورد و فریادش بلند شد. بهادر خودش را به او رساند و

پرسید «تیر به کجات خورده؟» گفت «تیر نخوردم. پام پیچ خورده. خیلی درد می‌کنه» بهادر زیر بازویش را گرفت و بلند کرد. فریاد پسر بلند شد و گفت «نمی‌تونم راه برم» بهادر او را روی شانه انداخت و گفت «چاره‌ای نیست. باید تحمل کنی» ساکش را روی شانه دیگر انداخت و شروع به دویدن کرد. از بین جمعیتی که جلوتر از بهادر می‌دویدند یک نفر فریاد می‌زد «هاشم/هاشم!» صدا که نزدیک‌تر شد پسر به بهادر گفت «صدای داداشمه. تو رو بخدا نذار بزتم». بهادر داد زد «هاشم اینجاست». برادر هاشم ایستاد و موقعی که بهادر و برادرش را دید فریاد زد «یا ابوالفضل. تیر خورده؟» بهادر گفت «نگران نباش. پاش پیچ خورده». برادر در حالی که فحش می‌داد دستش را بلند کرد که هاشم را بزند. بهادر دستش را گرفت و گفت «حالا وقت این کارا نیست. باید فرار کنیم. هر وقت خسته شدم می‌دمش به تو» ساکش را به او داد و دوباره شروع به دویدن کردند. سرعت‌شان به خاطر هاشم کم بود و دیگران از آن‌ها جلو می‌زدند. بهادر گفت «این جواری گیر می‌وفتیم. بهتره که بریم توی یک کوچه. شاید یکی تو خونس راهمون داد.» سر اولین کوچه ایستادند تا هاشم را به شانه برادرش منتقل کنند که یک دفعه فریاد بهادر بلند شد. تیرهای ساچمه‌ای بازویش را سوزاندند. برادر هاشم به سرعت هاشم را از روی کول بهادر گرفت و روی کول خودش انداخت و زیر بغل بهادر را گرفت و به داخل کوچه کشاند.

بعضی از خانم‌ها از لای در سرک می‌کشیدند. چند خانه را که گذشتند مادری گفت بیاین تو و در خانه را باز کرد. بهادر توی حیاط نشست و به دیوار تکیه داد. برادر هاشم او را به زمین گذاشت و به او گفت «پدر سگ! دیدی چه بلایی سر خودت و این داداشمون آوردی.» هاشم به بهادر گفت «بیخسید. تقصیر من بود. ولی تو خیلی مردی.» بهادر لبخندی زد و گفت «عیب نداره ولی باید همیشه حرف بزرگ‌ترت رو گوش کنی.» هاشم گفت «آخه داداشم خرج من و مادرم و زن و بچه خودش رو میده. من می‌بینم که چه فشاری روش هست و همش تو فکره و عصبی. دلم نیومد پشتش در نیام.» برادر هاشم سر برادرش را در بغل گرفت و گفت «عیب نداره. درست میشه. ولی دیدی که عملاً کمکی

تکردی. پس حرف گوش کن» و سرش را بوسید. مادر مقداری باند و محلول ضد عفونی و پنس از داخل خانه آورد. خوشبختانه ساچمه‌ها زیاد در گوشت فرو نرفته بودند. برادرِ هاشم با پنس ساچمه‌ها را درآورد و بازوی بهادر را ضد عفونی کرد و با باند بست. بهادر پیراهن سوراخش را با پیراهنی که در ساکش داشت عوض کرد و به مادر گفت «خیلی ممنون مادر. امکان زیاد داره که بیان تو کوچه و توی خونه‌ها رو نگاه کنن. میشه فعلاً ما رو به داخل خونه بیرین؟» مادر آن‌ها را به داخل زیر زمین برد و به برادرِ هاشم گفت «این کمد رو جابجا کن تا بتونید برید پشتش قایم بشین.» دو سه ساعت گذشت در این مدت مادر با آب‌قند و چای از آن‌ها پذیرای کرد. در این مدت بهادر از برادرِ هاشم در بارهٔ اعتصاب و تعداد کارخانه‌های شرکت کننده و تعداد روزهای اعتصاب سؤالاتی پرسید. از دو روز پیش حدود ۶ یا ۷ تا کارخانه اعتصاب کرده بودند. کارگرای کارخانهٔ برادرِ هاشم به خیابان آمده بودند ولی بقیه تا آن‌جا که می‌دانست به آن‌ها نپیوستند. ظاهراً ارتباط زیادی بین کارخانه‌ها نبود و برادرِ هاشم زیاد اطلاعاتی نداشت. بعد از دو سه ساعت صدای پایی از داخل زیرزمین شنیدند و یک دفعه یک جوان ریشو پشت کمد آمد و سلام کرد. مو بر تن هاشم و برادرش راست شد. جوان گفت «نترسید. مادرم گفت چه اتفاقی افتاده. محلهٔ ما فعلاً خبری نیست ولی در قسمت‌هایی از شهر کلی پست بازرسی گذاشتن و بگیر بگیره. حالا بباین بریم بالا، مادرم شام مختصری آماده کرده.» غروب شده بود. بعد از شام جوان خودش را دانشجو معرفی کرد و گفت «زننده باشین. راهش همینه. اونقدر باید فشار آورد تا همهٔ مردم به خیابان بیان و حکومت رو سرنگون کنن. متأسفانه من امروز امتحان داشتم و نتونستم شرکت کنم. ولی روزهای دیگه حتماً میام.» بعد از شام، بهادر از لای درب به اتاق جوان نگاه کرد و بین کتاب‌ها، کتاب انتخابات لنین را شناخت و فهمید که جوان سیاسی است. به روی خودش نیارود، گفت «من فکر می‌کنم امشب تمام این محله را دنبال تظاهرکننده‌ها می‌گردند، چون تظاهرات به این محله هم کشیده شده. از زحمات مادر خیلی متشکریم. بهتر است زحمت را کم کنیم که برای شما دردسر ایجاد نشود.»

مادر به بهادر گفت «این آقا و برادرشون که همشهری هستن و خونه دارن. شما گفتین که مسافرین. جایی برای رفتن دارین؟» بهادر گفت «راستش آدرس نفری که قرار بود برام کار جور کنه دستم بود ولی تو شلوغی گمش کردم.» جوان گفت «فکر می‌کنم حق با این رفیق‌مون هست. تجربه‌اش رو داره. نگران نباشین، با ماشین هاشم و برادرش رو به‌خونه‌شون می‌رسونم، شما رو هم خونه یکی از رفقای همکلاسی می‌برم که امشب رو بگذرونید.» بهادر گفت «ولی با این پست‌های بازرسی که گفتین برای شما ریسکه. به یادداشت و آدرس بدین، من خودم می‌رم و پیدا می‌کنم.» مادر گفت «دلواپس نباشید. من همراهتون میام. اولین بارم نیست.» بهادر گفت «واقعاً زحمت‌تون می‌شه.» مادر گفت «نه این وظیفه‌ست.»

جوان لباس پوشید و آماده شد. بهادر گفت «باز هم می‌بخشید. لطفاً پیرهن‌تون رو روی شلوار بیندازین. یقه پیرهن‌تون رو هم بندین. یک دستی روی موهاتون بکشین که زیاد مرتب نباشه.» جوان گفت «مادر این رفیق‌مون حسابی حرفه‌ایه. و بعد خندید.» بهادر گفت «لطفاً یک پتوی دم‌دستی هم بیارین تا توی صندوق عقب بیندازیم. پنج نفری مشکوک می‌شن.» بعد رو به برادر هاشم کرد و گفت «لطفاً آدرس خونه‌تون رو به ایشون بدین چون من شهر رو بلد نیستم. با عرض معذرت شما و هاشم‌جان توی صندوق عقب بخوابید تا اول شما رو برسونیم. من هم می‌شم راننده آژانس و امیرخان هم مادرشون رو می‌خوان به بیمارستان ببرن. همه موافقید؟» جوان گفت «حرف نداره.» مادر به پسرش گفت «یاد بگیر.»

اولین پست بازرسی نور چراغ قوه را داخل ماشین انداختند. امیر سلام‌علیک کرد و گفت مادرش را می‌خواهد به بیمارستان ببرد. مادرش هم خوب نقش‌مریض‌پرورد را بازی کرد. با قیافه حزب‌الهی امیر و نقش بازی کردن مادر به راحتی از پست‌های بازرسی می‌گذشتند. بعد از دو پست به خانه هاشم و برادرش رسیدند. هاشم دوباره روی کول برادرش قرار گرفت و ضمن تشکر خداحافظی کردند. بعد به طرف منزل رفیق جوان دانشجو

حرکت کردند. پست بازرسی بعدی گیر دادند که این مسیری که می‌روید بیمارستانی وجود ندارد. مادر امیر زرنگی کرد و گفت «اول دنبال دخترم می‌ریم که شب تو بیمارستان پهلوی من بمونه بعد به بیمارستان می‌ریم.» بعد از پست بازرسی بهادر گفت «مادر، ما باید خونسردی و آمادگی و حاضر جوابی رو از شما یاد بگیریم.»

بعد از رسیدن به آدرس مورد نظر، جوان بهادر را به دوستش معرفی کرد و گفت «تو منطقه ما تظاهرات بود و فکر می‌کنم اونجا امشب بگیره. این رفیقمون رو امشب جا بده، صبح میام دنبالش.» رفیقش او را کنار کشید و گفت «امروز کارگرای چندتا کارخونه اعتصاب داشتن. محله کناری ما هم تظاهرات بود. البته تا نیروهای گارد برای سرکوب اومدن، زود تموم شد. ما امشب جلسه داریم. رفقای داداشم بالا هستن.» گوش‌های بهادر با شنیدن جلسه تیز شد. جوان گفت «این رفیقمون از خودمونه. خیالت راحت باشه. بازوش امروز تو تظاهرات ساچمه خورده. ازش کار نکشین. بفرستش تو اتاق انباری. به شما کاری نداره.» رفیقش گفت «چاره‌ای نیست.» و به بهادر گفت «بفرمایید.» بهادر از جوان تشکر کرد و گفت «مادرت نعمت است. قدرش رو بدون» و از مادر هم تشکر و خداحافظی کرد.

۲

خانه دو طبقه کوچک حیاطداری بود. طبقه بالا شامل دو اتاق و یک آشپزخانه کوچک بود و توالت یک در یک‌ونیم متر که در ضمن حمام هم بود. منزل در اجاره دانشجوی بود و هفته‌ای دو سه روز هم برادرش که معلم بود از شهرستانی نزدیک به آنجا می‌آمد و البته اجاره را هم او می‌داد. چهار نفر در اتاق بالا بودند که نیمه استقبالی از بهادر کردند. دانشجو بهادر را به اتاق دیگر که حالت انباری داشت راهنمایی کرد و گفت «ببخشید ما با دوستانمون یک جلسه خصوصی داریم. اینجا یک رختخواب هست، پهن کنید و استراحت کنید.» بعد رفت و برای دوستانش علت پذیرفتن مهمان ناخوانده را توضیح داد. بهادر از

قیافه‌های جدی و پذیرایی ساده با استکان چای و سیگار و یکی دو جزوه کم‌برگ حدس‌زد که جلسه باید سیاسی باشد. بلند شد و از تنها پنجره اتاق خیابان را نگاه کرد. همه چیز عادی بود.

دوری داخل اتاق زد. کتاب‌های سیاسی و درسی و جزوه‌های مختلف در اتاق پخش بود. اتاق دیگر هم فقط یک پنجره به طرف خیابان داشت و در دیگر به راهرو و راه پله منتهی می‌شد. بهادر درب اتاق جلسه را زد و گفت «ببخشید، دستشویی کجاست؟» دانشجو گفت «تو راهرو» بهادر از وسط اتاق گذشت و به راهرو رفت. اول راه پله بالای پشت بام را نگاه کرد. آنقدر لوازم فرسوده و اسباب و اثاثیه داخل راه پله بام بود که امکان بالا رفتن وجود نداشت. داخل دستشویی رفت. بالای دستشویی کنار آینه شکسته یک پنجره عرض نیم‌متری بود. لولای پنجره زنگ زده بود. بهادر با فشار زیاد پنجره را همراه با صدای ناجور لولا باز کرد. صدای خنده از داخل اتاق بلند شد. بهادر به روی خودش نیامورد. پنجره رو به حیاط خانه‌های پشتی بود. خودش را بالا کشید و تا کمر به بیرون خم شد و همه جا را از نظر گذراند. ردیف خانه‌های پشتی کنار هم بود. البته بعد از دو خانه سمت راستی یک زمین خالی بود و در ادامه خانه‌های دیگر. پشت خانه‌ها معلوم نبود. پایین پنجره به ارتفاع یک‌ونیم متر دیوار حیاط خانه پشتی بود که از زیر پنجره فاصله‌ای نداشت. بهادر پنجره را باز گذاشت و پایین آمد. سیفون را کشید که شک بقیه را جلب نکند و دست‌هایش را شست و به اتاق برگشت. یک نفر با خنده گفت «خسته نباشی پهلوان» و بقیه هم خندیدند. بهادر هم لبخندی زد و به اتاق انباری رفت.

بعد از مدتی صدای زنگ در بلند شد. بهادر به سرعت به سمت پنجره رفت. دانشجو گفت فکر می‌کنم جواد هست. همیشه دیر میرسه. دانشجو پایین رفت و با جواد خوش و بش کرد و همراه او به داخل آمد. یکی گفت طبق معمول دیر کردی. جواد گفت «بدبختی همیشگی. اتفاقاً، همون جوری که دفعه قبل قول داده بودم، زود حاضر شدم ولی خانمم گفت برای شام چیزی نداریم. سوپر سر کوچه هم گفته تا تسویه حساب نکنیم دیگه چیزی

نسیه نمیده. مجبور شدم تا محله دیگه ای برم و از یک سوپر دیگه یک کمی خرت و پرت بخرم، بدم و بیام. قسط این وانت هم که کمرم رو شکسته. اونقدر خرج داره که پول قسطش رو هم در نیمايه. تو فکرم که وانت رو بفروشم و به همون کار کارخونه بچسبم. این دور و برام کلی گشتم. از بس گشت بازرسی گذاشتن، دوتا محله اون ورتر شش هفت تا ماشین گارد و بسیجی مشغول بازرسی خونه‌ها بودن، خوشبختانه به این محله کاری نداشتن. من هم مجبور شدم چپ‌اند رقیچی بیام تا رد گم کنم. تو خیابون اینجا هم جا نبود و کلی دور زدم تا آخر تو خیابون پشتی یک جا پارک پیدا کردم و پیاده اومدم. برای همین دیر شد.» یکی گفت «بالاخره ما روزی رو می‌بینیم که تو به موقع بیای؟ حالا برای این رفیقمون دوباره کتری آب جوش بگذار تا یک دور دیگه چایی بخوریم.» بعد از مدتی چای آماده شد و یک نفر سینی برداشت و به همه چای داد. دانشجو گفت «یه چایی هم به اون رفیقمون بده.» چای را به بهادر داد و بهادر هم تشکر کرد. از اتاق که بیرون آمد آهسته گفت «این رفیقمون هم کلی اتاق رو مرتب و تمیز کرده.» دانشجو گفت «دستش درد نکنه. به کارمون برسیم.»

بهادر هر ده دقیقه یکبار بلند می‌شد و از پنجره بیرون را کنترل می‌کرد. توی جلسه هم به آهستگی بحث ادامه داشت و گاهی صدای یک نفر بلند می‌شد. بهادر نزدیک در نشسته بود و سعی می‌کرد از موضوع بحث سر در بیاورد. بیشتر بحث سر این بود که کمیته اعتصاب و یا سندیکا و شورا کدام درسته و یا اینکه ادامه اعتصاب را به چه جهت بکشانیم. گاهی از لنین و گاهی از مارکس و انگلس و حتی گاهی هم از گروه‌های چپ خارج از کشور نقل قول و استدلال می‌آوردند. تقریباً یک ساعت و نیم از آمدن جواد گذشته بود. بهادر از پنجره دید که نور چند ماشین خیابان را روشن کرد و دو گروه پیاده همراه ماشین‌ها می‌آمدند و شروع به بازرسی خانه‌های دو طرف خیابان کردند. بهادر با سرعت ساک خودش و ساک کتاب‌ها را برداشت و به اتاق دیگر رفت. گفت «دارن خونه به خونه بازرسی می‌کنند و جلو میان. شما میمونین یا فرار می‌کنین؟» چند نفر بلند شدند و از لای پرده نگاه کردند

و گفتند «راست میگه.» همه هول کرده بودند. یکی گفت «راه فرار که نداریم. خیابون رو قُرُق کردن.» بهادر گفت «تنها راه فرار از پنجرهٔ توالت به خونهٔ پشتیه. از سمت راست حیاط دوتا خونه که رد بشین یک زمین خالیه که احتمالاً به خیابون پشتی راه داره. اگر خیابون پشتی رو هم محاصره نکرده باشن این تنها راه هست.» دانشجو گفت «از پنجرهٔ توالت تا کف حیاط پشتی سه متر هست. بپریم پامون میشکنه.» بهادر گفت «نه دیوار حیاط پشتی فاصله‌ای نداره، راحت می‌تونیم بریم روی دیوار و از اونجا بریم کف حیاط. تو لازم نیست بیای. اینجا خونهٔ تو هست و تنها مشغول درس خوندنی. جزوه‌ها و کتاب‌های غیر درسیت رو بریز تو این ساک ما با خودمون می‌بریم. استکان‌ها و زیر سیگاری‌های اضافی رو هم بریزید توی یک کیسه اونها رو هم می‌بریم که معلوم نشه مهمون داشتی. پاکت سیگار هم بگذارید بمونه که توجیه بوی سیگار باشه. تو هم بعد از آخرین نفر پنجره رو ببند. حالا اگر موافقین زودتر پاشنه‌ها رو ور بکشین بریم. دو سه تا خونه قبل از ما مشغول بازرسی هستن. تا می‌تونیم همه خونسرد باشین. بخصوص تو. بعد از رفتن ما یک کتاب درسی بردار، جزوه‌های درسی‌ات رو هم کف اتاق پهن کن و خودت رو مشغول درس خوندن نشون بده.» همه بلافاصله کارهایی رو که بهادر گفته بود انجام دادند و پشت سر بهادر به سمت توالت آمدند. بهادر گفت «یادتون نره سمت راست دو تا دیوار حیاط رو رد کنین تا به زمین خالی برسین. اولین نفر هم خیلی آروم بره خیابون رو کنترل کنه و به بقیه علامت بده. همه کنار دیوار زمین خالی جمع بشین تا با هم بریم.» یکی یکی از پنجره بیرون رفتند. آخرین نفر بهادر بود. دستی به شانهٔ دانشجو زد و گفت «ممنون که امشب از من پذیرایی کردی. خونسرد باش. مطمئن باش هیچ اتفاقی برای تو نمی‌افته. بهت قول میدم. فعلاً هم با هیچ کس تماس تلفنی نگیر و یادت نره پنجره رو ببندی.» دانشجو بهادر را بغل کرد و گفت «من ممنون تو هستم. شانس آوردیم که تو امشب مهمون ما شدی. امیدوارم بازم ببینمت و ازت یاد بگیرم.» بهادر وقتی به زمین خالی رسید پرسید «چه خبر؟» یکی گفت «فعلاً خیابون امنه. خوشبختانه وانت جواد هم توی همین خیابون پارک شده.»

بهادر گفت «پس سریع و بی سرو صدا بریم سوار شیم. جواد تنها پشت فرمون بشینه. بقیه کف وانت بخوابیم و برزنت رو روی خودمون بکشیم. جواد هم هر وقت به یک منطقه امن رسید خبرمون کنه. تا اونجا هم که می‌تونی، چراغ خاموش و بی صدا حرکت کن.» بعد از نیم ساعت ماشین ایستاد و جواد آمد و برزنت را کنار زد. معلم به بهادر گفت «من نگران داداشم هستم.» بهادر گفت «اصلاً نگران نباش. چون اگر خونه رو لو داده بودند مستقیم به خونه برادرت میومدن. بازرسی کلی هست. برادرت هم توجیه داره. خوب حالا کجا بریم؟» یکی گفت «رئیس شمائین. شما بگین کجا بریم.» بهادر خندید و گفت «شوخی نکن. من تو این شهر غریبم. جایی رو بلد نیستم، تازه امروز به این شهر اومدم. شما تصمیم بگیرید و اگر هم لطف کنید و امشب هم منو مهمون کنید ممنوتون میشم.» همه با هم شور کردند و راه افتادند. نیمه شب به در یک خانه در حومه شهر رسیدند. درب حیاط با تماس تلفنی قبلی حمید بسته نبود. حمید پیاده شد و در را باز کرد و وانت به داخل حیاط رفت و در بسته شد. صاحب‌خانه معلم بازنشسته ریش سفید موقری بود که به پیشواز آمد و جواب همه را با خوش‌رویی داد و از حمید پرسید «چه خبر شده بابا. نگران شدم.» حمید گفت «با تجربه و همت رفیقمون به خیر گذشت. بریم تو برات تعریف می‌کنم.» دیر وقت بود و همه خسته. حمید چند تا بالشت و پتو آورد و همه در یک اتاق دراز کشیدند و کم‌کم بخواب رفتند.

صبح فردا کم‌کم بیدار شدند و دست و رویشان را شستند و به دعوت پدر حمید سر سفره صبحانه نشستند. پدر حمید نان سنگگ تازه و پنیر و چای شیرین به همه تعارف کرد. همه ضمن تشکر از پدر حمید با لذت شروع به خوردن صبحانه کردند. پدر حمید شروع به صحبت کرد و گفت «حمید جریان رو برای من تعریف کرد.» و بعد رو به بهادر کرد و گفت «دیشب فقط شما حواس‌تون جمع بود. بچه‌ها همه مدیون شما هستند. این جور که حمید تعریف کرد اگر شما نبودید الان همه رو گرفته بودن. خیلی حرفه‌ای عمل کردین. معلومه که خیلی با تجربه هستین. به سن‌تان نمی‌خوره. یه سؤال برام پیش اومده. از کجا

حدس زدی که امکان بازرسی هست»، بهادر گفت «خب! بقول معروف شهر شلوغ بود و مبارزات کارگری در حال اوج گیری. در این شرایط هم حکومت سعی میکنه قبل از گسترش اعتراضات، سرکوب رو شروع کنه. از طرفی هم جواد گفت محله‌های اطراف رو دارن بازرسی می‌کنن. من هم حدس زدم به خونه بچه‌ها هم می‌رسن.» پدر حمید گفت «آفرین! بقیه دوستان هم باید سعی کنن همیشه هوشیار باشن و مراقب. واقعاً آفرین به شما. می‌بخشید اسم شما چیه؟ میشه از خودتون برامون بگین؟» بهادر گفت «شرمندم نکنین. هر کی بود همین کار رو می‌کرد.» یک نفر از بچه‌ها گفت «اصلاً بخواب هم نمیدیدیم که این جواری سر پنج دقیقه آماده بشیم. اصلاً به فکرمون هم خطور نمی‌کرد که چطور فرار کنیم.» بهادر خندید و خودش را رحیم معرفی کرد و گفت «به دلیل شرکت در اعتصاب از کار اخراج شده و برای پیدا کردن کار به اینجا اومده بودم.» یکی گفت «کار کجا بود؟» بهادر گفت «دوستام به آدرسی بهم داده بودند که اینجا برای کار سفارش بشم ولی متأسفانه توی تظاهرات آدرس رو گم کردم. باید اینم بگم که اتفاقی داخل تظاهرات بُر خوردم.» یکی دیگه گفت «قیافت برام خیلی آشناست ولی نمی‌دونم کجا دیدمت.» بهادر به طرف نگاه کرد و گفت «منم چیزی یادم نمیداد.» از بهادر پرسیدند «چطور اتفاقی تو تظاهرات بُر خوردی.» بهادر شروع به شرح چگونگی شرکت در تظاهرات کرد که وسط صحبت‌هاش طرفی که گفته بود قیافت آشناست با وجد گفت «آها یادم اومد. چند سال پیش تو زندان نبودی؟ تازه زندان افتاده بودم که بعد از یک ماه تو آزاد شدی. یادم میاد که مرتب بحث می‌کردی. بچه‌ها اون موقع تو زندان می‌گفتن که کمونیست واردی هستی.» بهادر گفت «عجب حافظه‌ای داری.» طرف گفت «رفقا خیاثون راحت. از خودمونه.» دوباره خوش‌آمدگویی شروع شد. پدر حمید از بهادر پرسید «چه جور کاری می‌خوای؟» بهادر گفت «هر کاری باشه برام فرقی نمی‌کنه ولی تخصصم جوشکاریه.» حمید به بچه‌ها گفت «همه این‌ور اون‌ور سفارش کنید که برای رفیقمون یک کاری پیدا کنیم تا خرجش رو در بیاره.» همه تأیید کردند و بلند شدند تا به سر کارشان بروند. معلم گفت «من نگران داداشم

هستم. میرم یه سری بهش بزنم.» بقیه هم بلند شدند. بهادر هم بلند شد. حمید گفت «تو که جایی نداری. اینجا پهلوی پدرم بمون ما عصر با اجازه پدرم میایم اینجا. امروز جلسه رو استثنائاً اینجا برقرار می کنیم. شاید یکی هم کاری برات پیدا کرد.» پدرش هم به تأیید سر تکان داد. دوباره همه از بهادر و پدر حمید تشکر کردند و رفتند.

۳

آن روز پدر حمید خاطرات خودش را از دوران معلمی برای بهادر تعریف کرد و همچنین از خاطرات مرحوم برادر بزرگش در اعتصاب معلمان در سال ۴۰ و کشته شدن یکی از معلمان به نام "خانعلی". نهار را با کمک هم درست کردند. ظهر هم پدر حمید استراحت کرد و حمید هم از کتابخانه پدرش یک کتاب انتخاب کرد و شروع به مطالعه کرد. عصر سر و کله رفقا پیدا شد. پرویز برادر دانشجو تعریف کرد «دیشب اومدن و خونه برادرش رو کمی گشتن و چون چیز مشکوکی پیدا نکردن بدون هیچ حرفی رفتن. برادرم خیلی از شما تشکر کرد.»

جلسه بعد از صرف چای شروع شد. پدر حمید و بهادر بلند شدند که به اتاق دیگر بروند. بهادر را دعوت کردند که در جلسه شرکت کند تا از تجربیاتش استفاده کنند. بهادر هم که منتظر چنین دعوتی بود با تشکر قبول کرد و نشست.

یکی از رفقا به نام محمدعلی بحث را شروع کرد «امروز هم کارخونه ما اعتصاب برقرار بود. بر خلاف دیروز کسی حاضر نشد اعتصاب رو به خیابون بکشونه. می گفتن از مردم خیلی کم همراهی کردن. بیرون رفتن فایده نداره.» جواد گفت «کارخونه ما هم همینطور بود.» احمد هم وضع کارخانه خودشان را مشابه بقیه اعلام کرد. حمید هم که تکنسین بود گفت «کارخونه ما هم که هنوز اعتصاب نکردن.» پرویز گفت «بررسی کنیم ببینیم چیکار باید کرد که همه را به خیابون بکشیم. یکی بررسی شعارهامون هست. یکی

ساعت بیرون اومدن مون هست و یکی هم خیابون محل تظاهرات که خیلی مهمه. باید جایی باشه که جمعیت و رفت و آمد زیاد باشه.» بهادر گفت «بیخشید، قبل از ادامه بحث، میشه بپرسم اعتصاب تون سر چیه؟» پرویز جواب داد «اعتصاب سر تأخیر سه ماهه حقوق از یک طرف و افزایش دستمزده. البته به ظاهر.»

بهادر پرسید «پس اصل موضوع چیه؟» پرویز گفت «مشخصه، اصل موضوع همون طور که خودت هم می‌دونی مبارزه در جهت از بین بردن استبداد و سرنگونی رژیم و دموکراسی هست البته تحت رهبری کارگرها.» بهادر گفت «آها! همه کارگرا هم می‌دونن که اصل موضوع چیه؟» جواب داده شد «عجب سؤال بی‌منطقی. معلومه که نمی‌دونن. اگر می‌دونستن یک دهم هم اعتصاب نمی‌کردن. تازه این همه فشار می‌گذاریم برای اعتصاب درباره حقوق و دستمزد.» بهادر گفت «من دو تا سؤال دیگه هم دارم. یکی اینکه شما داخل کارخونه تشکلی برای کارگراتون دارید؟ سؤال دوم هم اینه که کارخونه‌های دیگه هم اعتصاب کردن یا نه؟ و اگر اعتصاب کردن تو تظاهرات شما شرکت می‌کنن یا نه؟» محمدعلی جواب داد «نه، تو کارخونه‌های هیچ‌کدوم از ما تشکلی وجود نداره. البته بعضی جاها ممکنه هسته‌های کارگری وجود داشته باشه مثل کارخونه حمید اینا. جواب بعدیت هم اینه که چند تا کارخونه دیگه هم در حال اعتصابن ولی هنوز با هم تظاهرات مشترک نداشتیم. کلاً هفت هشت تا شاید ده تا کارخونه در حال اعتصاب هستن، همه کارگرا مشکل فشار اقتصادی و بی‌پولی و بدبختی ما رو دارن. توی یک سری کارخونه‌های بزرگ هم شنیدم جو آروم نیست ولی هنوز کار به اعتصاب نکشیده.» بهادر گفت «حتماً ارتباطی با کارخونه‌های دیگه ندارین که به تظاهرات شما نیویستن.» محمدعلی جواب داد «با همه نه ولی با یکی از کارگرای یه کارخونه که صحبت کردم گفت کارگرای ما حاضر نیستن بیان تو خیابون و درگیر بشن.»

بهادر گفت «خارج از کلی گویی فکر می‌کنین با تظاهرات خیابونی چه دستاوردهایی بدست میارین؟» احمد گفت «ما سر پرداخت نشدن حقوق مون اعتصاب می‌کنیم که

کارخونه دار مجبور بشه حقوق مون رو بده. کارخونه دار هم اولش شاخ و شونه می‌کشه و بعد که می‌بینه سنبه پُر زوره، بی‌محلّی می‌کنه. خب! اون وضع مالیش خوبه و کلاً کارخونه‌اش رو هم یه مدتی بخوابونه مشکلی براش پیش نیاید. ولی ما دو سه هفته بی‌پولی اضافی بکشیم پدرمون در میاد. برای همین میایم تو خیابون که هم مردم متوجه بدبختی ما بشن و هم بالاخره مسئولین ناچار بشن عکس‌العملی نشون بدن.» پرویز گفت «تو خودت کاملاً واردی و میدونی، به‌قول رفقا پیروزی فقط کف خیابون بدست میاد.»

بهادر گفت «من همچین مسئله‌ای رو نمی‌دونم. من عادت دارم هیچ چیزی رو بدون بررسی شرایط مشخص و تجزیه و تحلیل و بررسی اون مسئله و در ارتباط با تمام جوانب دیگه و بررسی نتایج احتمالی اون حرکت، قبول نکنم. حتماً شما این بررسی رو انجام دادین. این جور که شما می‌گید توی خیابون اومدن رو دقیقاً با دو دلیل و انگیزه مختلف بیان می‌کنین. رفقای کارگر می‌گن به دلیل مجبور کردن کارخونه دار و یا مسئولین که به دردشون برسن، که دلیل شون منطقیه ولی باید ببینیم شرایط تو خیابون اومدن چطوره؟ و شما که می‌گید باید خیابون رو تسخیر کرد که این مسئله دیگه‌ای هست. میشه برای من هم خیلی خلاصه تحلیل تون رو بگین. در ضمن گفتین که کارگرا اطلاعی از هدف شما ندارن. اولاً که یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های اخلاق کمونیستی صداقت به‌خصوص با کارگران هست. حالا بگذریم، فکر می‌کنین صرفاً با تصمیم شما و بدون هیچ فکر و هدفی دنبال تون راه می‌وفتن و انقلاب می‌کنن. شما که نتونستین حتی یک کارخونه دیگه هم با خودتون همراه کنین و حتی نتونستین کارگرای کارخونه خودتون رو هم بیرون بیارین چطور می‌خواید با اینها انقلاب به رهبری کارگرا انجام بدین. فکر می‌کنید دنبال تون برای انقلاب راه می‌وفتن. مقصودتون از رهبری کارگرا، رهبری شما چند نفر هست؟»

همه اخم‌ها رو در هم کشیدن و به هم نگاه کردند و به فکر فرو رفتند. بالاخره حمید گفت «معلومه که ما کاملاً بررسی کردیم. ضمن اینکه اکثر سازمان‌ها و احزاب کمونیست ایرانی با تجربه انقلابی زیاد، این روش رو پیشنهاد کردن.» پرویز هم ادامه داد «همون‌طور

که حتماً میدونی اعتصاب برای دستمزد و دیر پرداخت کردن حقوق یک مبارزه اقتصادی هست. همون طور که لنین میگه زمانی که کارگران با یورش پلیس مواجه میشن مبارزه به سطح سیاسی ارتقا پیدا می‌کنه. بنابراین کشوندن مبارزه به خیابون، کارگرا رو با پلیس و عوامل سرکوب درگیر می‌کنه و کارگرا درک سیاسی پیدا میکنن.»

بهادر گفت «شرایط بحرانی سرمایه‌داری، وضعیت منطقه و جامعه ما و تنش‌های دائمی اجتماعی و فضای مجازی و رسانه‌های داخلی و خارجی و عملیات سرکوبگرانه و هار حکومت و افشا شدن فساد و دروغ و ریای حکومت، کارگرا رو تا حدی سیاسی کرده و لازم نیست حتماً با پلیس درگیر بشن تا سیاسی بشن. دلایل دیگه رو بیان کن.» پرویز ادامه داد «چون انقلاب آینده، انقلاب سوسیالیستی با خواسته‌های دموکراتیکه باید انقلاب، مردمی و به رهبری کارگرا باشه. در خیابون مردم هم با توجه به این که از استبداد جونشون به لبشون رسیده و می‌بینن که کارگرا از خواسته‌های اونا هم پشتیبانی می‌کنن همراه تظاهرات میشن و در نتیجه رهبری کارگرا رو قبول می‌کنن. با توجه به حرص و طمع سرمایه‌دارها و اوضاع اقتصادی مملکت و دیکتاتوری حکومت، کم‌کم این تظاهرات گسترش پیدا می‌کنه و در حکومت هم شکاف پدید میاد و شرایط انقلابی فراهم میشه درست مثل زمان انقلاب اکتبر و تظاهرات خیابونی اون موقع. پس می‌بینی که با بررسی شرایط مشخص و تحلیل جامع حرکت‌مون رو شروع کرده و ادامه میدیم. این یک حرکت از طرف نیروهای پیشروی طبقه کارگر هست. طبیعی‌ست که نیروهای پیشرو درک بیشتر و آگاهی بیشتری نسبت به تودهٔ پرولتاریا دارن و همیشه این رهبری‌ست که مبارزات طبقاتی رو به پیش می‌بره. مارکس میگه "انسان‌ها تاریخ را می‌سازند." احم حمید باز شد و سرها به تأیید بالا و پایین رفت. همه با یک نیشخند به بهادر خیره شدند. بهادر پاسخ داد «اولاً اگر جملات پیش‌روان فکری و مبارزاتی مارکسیست را کامل بیان نکنی ایجاد ابهام و انحراف می‌کنی. مثلاً همین جمله‌ای که از مارکس نقل کردی ناقص هست و کلاً بر خلاف نظر مارکس هست. این جمله ناقص ما رو به دام اراده‌گرایی می‌اندازه. مارکس

در این رابطه می‌گه: "انسان‌ها تاریخ خود را می‌سازند اما نه به ارادهٔ آزادانهٔ خود؛ نه در اوضاع و احوالی که خود برگزیده‌اند بلکه در شرایط و اوضاع و احوال معین و به ارث رسیده‌ای که با آن مستقیماً روبرو می‌شوند." می‌بینی از نقل قول ناقص تو برداشت می‌شد که انسان‌ها کاملاً در ساختن تاریخ توانا هستند و از جمله راه انداختن انقلاب. ولی جملهٔ کامل می‌گه که توانایی تو در ساختن تاریخ محدود به شرایط و اوضاع و احوالی هست که در اختیار تو نیست. یعنی اینکه تو با کشیدن کارگرا به خیابون نمی‌تونی شرایط انقلابی بوجود بیاری. شرایط انقلابی یعنی اینکه طبقه حاکم اونقدر داغون بشه که نتونه شرایط بحرانی جامعه رو کنترل و هدایت کنه، طبقهٔ کارگر هم آگاه و متشکل و انقلابی شده باشه و نتونه با شرایط قبل زندگی کنه، حزب انقلابی کمونیستی که از حمایت اکثر کارگرا برخوردار باشه وجود داشته باشه و با مناسب بودن مجموعه شرایط داخلی و خارجی، نیروی پیشرو و طبقهٔ کارگر آمادگی داشته باشند، لحظهٔ مناسب را تشخیص بدهند و دست به عمل بزنن، در این شرایط امکان پیروزی انقلاب سوسیالیستی وجود داره. کسانی که شرایط فعلی رو انقلابی جلوه میدن، در حقیقت به طبقهٔ کارگر خیانت می‌کنن. اکثر کسانی که خودشون رو مارکسیست میدونن، لنین رو هم قبول دارن. بخصوص سعی می‌کنن که مبارزه طبقاتی رو با کمک مبارزات فکری و عملی لنین به پیش ببرن. ولی برداشت‌ها و تفسیرها متفاوت هست و اختلاف‌های تاکتیکی و استراتژیکی که در عمل بین سازمانها و احزاب و کلاً مارکسیست-لنینیست‌ها بوجود میاد به همین دلیل هست. من با برداشت تو و رفقا از نظریات لنین موافق نیستم. تو این شرایط که سرمایه‌داری جهانی شده و حکومت هم بسیار وحشی و سرکوب‌گر و دارای پیشرفته‌ترین ابزار ضد شورش هست، بدون برنامهٔ درست از نظر تاکتیک و استراتژی هر حرکتی باعث هرز رفتن انرژی انقلابی میشه. انقلاب مثل جنگه، نیروی کافی و فرماندهٔ با تجربه می‌خواد، اسلحه و حداقل تجهیزات می‌خواد، سازمان می‌خواد، نقشه می‌خواد، برنامه می‌خواد، شناخت دقیق از محل عملیات می‌خواد، تاکتیک و استراتژی می‌خواد، شناخت از توانایی‌های نیروهای خودی رو لازم داره، شناخت

از دشمن و توانایی‌هاش و حد مقابله‌اش رو باید دونست، نقاط ضعفش رو باید شناخت و این‌که تحت چه شرایطی و کی و به کجا باید حمله کرد که سریع‌ترین برد و کمترین تلفات رو داشت. همه این‌ها جزء علم انقلاب هست، که هم با دانش و علم مارکسیستی و استفاده از تجربه مبارزات طبقاتی دیگران و هم از مبارزات طبقه کارگر خودمان بدست میاد. بنابراین اصلاً تو کت من نمیره که کارگرا رو تو این شرایط فعلی به خیابون بکشیم که مورد ضرب و شتم و سلاخی نیروهای حکومتی تا دندون مسلح و وحشی قرار بگیرن تا به قول شما تازه سیاسی بشن و کمی به آگاهی طبقاتی دست پیدا کنن. این جور رفتن به کف خیابون مثل فرستادن پیاده نظام بر روی مین هست. بنابراین به صرف اینکه گفته بشه که لنین چنین گفته، من بلافاصله می‌پرسم در چه شرایطی این را گفته و دقیقاً چی گفته؟ بعنوان مثال لنین از آغاز مبارزاتش تا مارس ۱۹۱۷ مرحله انقلاب در روسیه را انقلاب بورژوا دموکراتیک می‌دونست. ولی با اطلاعاتی که از شرایط جدیدی که بعد از انقلاب فوریه بدست آورد مثل تغییرات شرایط به نفع طبقه کارگر و از بین رفتن کامل سلطه فئودالی و تزلزل طبقه سرمایه‌دار و بورژوازی و وجود شورای سراسری و متحد کارگری، چند هفته بعد یعنی آوریل ۱۹۱۷ علیرغم دیدگاه تمام اعضاء کمیته مرکزی حزب سوسیال‌دموکرات، مرحله انقلاب رو سوسیالیستی ارزیابی کرد. بقول لوکاچ نظریات لنین بر اساس تحلیل مشخص از شرایط مشخص شکل می‌گرفت. دلایل ارائه شده از طرف رفیق پرویز هم بر اساس برداشت ایشان و یا حتی دلایل سازمان‌ها و احزابی که پیروشان هستید بیشتر بر اساس مقاله "وظایف سوسیال دموکرات‌های روسیه" و کتاب "چه باید کرد" لنین هست. بنابراین باید اولاً بررسی کرد که اون برداشت‌ها در چه شرایطی گفته شده و اگر اون شرایط با شرایط ما مشابه بود بعد الگو برداری کرد. هرچند که من با الگو برداری و استفاده شابلونی از متون موافق نیستم و معتقدم تاریخ در حال حرکت و تغییر است و علاوه بر تأثیر اختلاف زمانی، شرایط فرهنگی و مبارزاتی و مراحل تکامل و روابط تولیدی اجتماعی هر منطقه و هر زمان با دیگر مناطق متفاوت هست. بنابراین ضمن اعتقاد

به اصول مارکسیست-لنینیستی که راهنمای اصلی ما هست معتقدم این تعهد به معنی اینه که باید شرایط زمان خودمان را کاملاً تحلیل کنیم و بر اون اساس حرکت کنیم.»

کمی سکوت برقرار شد و سرانجام حمید گفت «تو با اقدام دیشب نشون دادی که یک فرد آزموده و حرفه‌ای هستی و با تعریف‌هایی هم که احمد از فعالیتت در زندان می‌کرد و همین‌طور از صحبت‌های امشب معلومه که معلوماتت خوب هست. ولی با این حال پاسخ خیلی قانع کننده‌ای به صحبت‌های پرویز ندادی و فقط گفتی من با حرفات موافق نیستم. در نتیجه بحث‌مان بی نتیجه بود.» بهادر گفت «حق با تو هست. به نظر من اختلاف عقیده ما جزئی نیست. بنابراین با یک بحث یکی دو ساعته فقط می‌تونیم همدیگه رو نفی کنیم. حداکثر نتیجه‌ای که به دست میاد اینه که شما در عقیدتون متزلزل بشین و نتونین برای مبارزاتون تصمیم درستی بگیرین. برای اینکه بتونیم با استدلال به یک نتیجه درست و منطقی برسیم به نظر من باید نوشته‌های یاد شده رو با همدیگه به صورت نقادانه بخونیم و بحث کنیم تا درک بهتری برای وظایف و چه باید کرد امروز خودمون بدست بیاریم. ولی این ممکنه وقت بگیره. شما این روش رو قبول دارین و این وقت رو میزارین؟»

رفقا نگاهی سؤالی به هم کردند. پرویز و حمید گفتند «ما این کتاب و مقاله مهم رو خوندیم ولی باز هم حاضریم با یک رفیق با عقیده مخالف دوباره بخونیم تا دید بهتری پیدا کنیم. تا نظر بقیه رفقا چی باشه؟» محمدعلی گفت «من هم زیاد صحبت "چه باید کرد" و نوشته‌های لنین رو شنیدم و خیلی دلم می‌خواست فرصتی بدست بیاد تا اون‌ها رو بخونم. ولی تکلیف اعتصاب و تظاهرات چی میشه؟» احمد و جواد هم حرف محمدعلی رو تأیید کردند. بهادر گفت «شما برنامه خودتون را داشته باشین و اون‌چه صحیح و درست می‌دونید ولی با تفکر بیشتر و هماهنگی بیشتر با مشورت خود کارگرا انجام بدین ولی یک شرط برای همه داره. رعایت شدیدترین روش‌های مخفی‌کاری رو باید بکنید تا کسی به شما شک نکنه و هیچ‌کس نفهمه که زندگی و لحظه‌های شما به صورت غیرمعمول چطور می‌گذره؟ پس هرچه از دیروز و از این به بعد بین ما و مبارزات شما می‌گذره جز این جمع

کسی با خبر نشه.» حمید گفت «من یک هسته کارگری دارم و می‌خواستم اون‌ها رو هم برای مطالعه بیارم.» بهادر حدس میزد چه جور هسته‌ای داره ولی لازم بود که بقیه هم بدانند. بنابراین پرسید «افراد هسته‌ات چه کاره هستن و تا کنون چه اقدام عملی کردین؟» حمید گفت «هسته ما تشکیل شده از یک مهندس و یک کارمند مالی و یک نفر از دوستانم که فعلاً بیکار هست. فعلاً هم در فاز مطالعه هستیم.» بهادر گفت «به این می‌گن محفل روشنفکری نه هسته کارگری که اون هم به نوبه خودش مثبته. در هسته کارگری باید اکثریت با کارگرا باشه و به جز مطالعه و بحث آگاهی بخش که حتماً لازمه، در مبارزات کارگری فعال و سعی در جهت‌دهی درست به این مبارزات داشته باشه و از طرفی هم باید گروه در آگاهی دادن به کارگرا و سعی در اتحاد و متشکل کردن‌شان از هیچ کوششی اجتناب نکنه. نه تنها محفل خودت رو به این گروه فعلاً مطالعاتی نیار، بلکه هیچ اطلاعی هم از این گروه به اون‌ها نده.» همه موافقت کردند و با توجه به کار و زندگیشان قرار گذاشتند که هفته‌ای یکی دو شب دور هم برای مطالعه جمع شوند.

در همین موقع پدر حمید یک سینی چای و مقداری نان و پنیر آورد و گفت «دیر وقت هست و شما شام نخوردین. فعلاً یک ته‌بندی بکنین تا بعداً اگر فرصت کردین شام بخورین. در ضمن آقا بهادر با شما یک کار کوچک داشتیم که بعداً می‌گم.» بهادر گفت «فعلاً بفرمایید در خدمت‌تون چای بخوریم. مورد هم اگر مربوط به من هست جلو دوستان می‌تونید بیان کنید ولی اگر خصوصی مربوط به خودتون میشه بعد از چای من در خدمت‌تون هستم.» همه با اشتهای مشغول خوردن نان و پنیر و چای شدند. پدر حمید کنار بهادر نشست و خیلی آهسته گفت «من به دلیل کاری که برای پسرم کردین، خودم رو خیلی مدیون شما میدونم. برای همین امروز چند تماس با دوستانم برای پیدا کردن کار برای شما گرفتم. متأسفانه همه گفتند تو این شرایط کار اصلاً پیدا نمیشه حتی برای یک جوشکار. البته ببخشین، جسارت نباشه، یکی از دوستانم گفت که یک پیمانکار شهرداری چند نفر برای پاکبان لازم داره که من فوراً رد کردم.» بهادر بلافاصله گفت «چرا اتفاقاً خیلی هم خوبه.

ممنونم از لطف تون. اگر میشه منو سفارش کنین و برای فردا قرار بگذارین.» و بعد بلند با خوشحالی به بقیه اعلام کرد «یک خبر خوب. پدر حمید برای من کار پیدا کردن. از فردا میرم سر کار پاکبانی.» همه با تعجب به بهادر نگاه کردن. جواد گفت «آقا رحیم میدونی پاکبانی چه شغلیه؟» بهادر گفت «بله. متأسفانه قدیم به این کارگرای زحمتکش لقب زشت اشتغالی و سُپور می‌دادن.» حمید گفت «من فکر می‌کردم که دنبال کار توی یه کارخونه هستی تا اون جا رو به اعتصاب بکشونی. ولی مثل اینکه تو فقط به فکر حقوقی.» بهادر لبخندی زد و چیزی نگفت. آن شب بحث به پایان رسید و قرار و مدارها برای جلسات بعد گذاشته شد. پدر رحیم از بهادر درخواست کرد تا پیدا کردن محل مناسب برای اسکان از خانه او استفاده کند. سه روز بعد بهادر مشغول کار شد.

۴

هفته بعد دوباره جلسه در خانه پدر حمید برگزار گردید. جواد و احمد نان و تخم‌مرغ خریده بودند، محمدعلی گوجه‌فرنگی و پیاز برای شام، پرویز هم پنیر برای صبحانه. حمید هم جلد اول منتخبات نلین را آورده بود. بهادر و حمید هم عذر خواهی کردند و قرار شد برای جلسات آتی برنامه‌ریزی تدارکات شامل همه شود. پدر حمید سینی چای را در اتاق گذاشت و رفت. جلسه شروع شد. حمید کتاب را باز کرد و گفت «اگر موافق باشید من چه باید کرد رو شروع می‌کنم.» بهادر پرسید «رفقا قبل از شروع من می‌خواستم انگیزه رفقا را در مورد مطالعه و بحث درباره این نوشته بدونم. اگر موافق باشید به ترتیب، نتیجه‌ای که از این کتاب و مقاله می‌خواهید بدست بیارید رو بیان کنید.»

محمدعلی و جواد و احمد یادگیری بیشتر و معروفیت این کتاب برای یاد گرفتن مبارزه کمونیستی را عنوان کردند. حمید گفت «من این کتاب رو خوندم. برام جالبه که تو می‌خوای جواب استدلال‌های ما رو با این کتاب بدی.» پرویز هم گفت «من هم خوندم.

حرف‌های حمید رو هم تأیید می‌کنم. باضافه این‌که خوردن دوباره این کتاب کمک می‌کنه در شرایط فعلی بهتر مبارزه کنیم. خودت چه نتیجه‌ای می‌خوای بگیری؟» بهادر گفت «من با تموم صحبت‌های شما موافقم. من هم نتیجه‌ای که از مطالعه این کتاب می‌خوام بگیرم اولاً در بحث جمعی از شما هم یاد بگیرم. دوماً احتمال زیاد داره که عقایدمون بهم نزدیک‌تر بشه. سوماً یادگیری بهتر برای مبارزه در شرایط فعلی هست.» حمید گفت «پس شروع می‌کنم.»

بهادر گفت «دلیل مشترک بین همه شما استفاده برای مبارزه در شرایط امروز بود. پس باید شرایط رو در زمانی که لنین این کتاب رو نوشت بدونیم و با شرایط امروز مقایسه کنیم و بدونیم از کدوم قسمت‌ها برای مبارزه امروز و چطور میشه استفاده کرد.» مدتی سکوت برقرار شد و نهایتاً پرویز گفت «کاملاً حق با تو هست. بهتره که خودت شرایط اون موقع رو تعریف کنی. البته شرایط امروز رو همه ما می‌دونیم.»

بهادر شروع کرد به توضیح «در اواخر قرن ۱۹ سرمایه‌داری در کشورهای عمده اروپایی رشد زیادی کرده بود. امپریالیسم انگلستان بر قسمت عمده‌ای از جهان مسلط بود. آلمان هم که دیر وارد مرحله سرمایه‌داری شده بود به سرعت در حال رشد بود. اوایل قرن ۱۹ کشورهای سرمایه‌داری برتر در حال ورود به دوره امپریالیسم بودند و نطفه جنگ برای تقسیم مجدد بازارهای جهانی در این دوران بسته شد. در این کشورها مبارزات طبقه کارگر سال‌ها در جریان بود و دستاوردهایی هم بدست آورده بودند، مثل ۱۰ ساعت کار در روز، با توجه به اینکه در آغاز رشد سرمایه‌داری صنعتی، کارگرها تا ۱۶ ساعت در روز مجبور به کار بودند. در آلمان حزب سوسیال‌دموکرات در سال پایانی قرن توانست مجوز فعالیت علنی و شرکت در انتخابات رو بدست بیاره و با ائتلاف با اتحادیه کارگری و جذب بسیار زیاد کارگرا، قطب مارکسیست‌های جهان بشود. در کشورهای شرق اروپا و روسیه سرمایه‌داری تازه شروع به رشد کرده بود و هنوز بقایای فئودالی بر حکومت‌ها مسلط بودن. در روسیه با کمک سرمایه خارجی سرمایه‌داری شروع به رشد کرده بود و با همدستی حکومت مستبد

و سرکوبگر تزار و اشراف، هرگونه آزادی را سلب کرده بودن. اصلاحات ارضی نیم‌بند سال ۱۸۶۱ هم نتوانسته بود تکونی به شیوه قدیمی کشاورزی بده. مبارزه با تزارها از نیمه دوم قرن ۱۹ شروع شده بود. نارودنیک‌ها اولین سازمان نسبتاً متشکلی بود که مبارزه با حکومت روسیه را شروع کرد. اون‌ها نیروی انقلابی رو دهقان‌ها می‌دوستند و ترورهای انقلابی نظیر ترور تزار الکساندر دوم رو در سال ۱۸۷۱ انجام دادن. در سالهای بین ۱۸۹۴ تا ۱۸۹۸ جمعیت روسیه ۱۲۶ میلیون و دهقان‌ها حدود ۱۰۰ میلیون بود، یعنی ۸۰٪ جمعیت روسیه دهقان بودن و یک درصد هم اشراف. کمیت کارگرا تازه شروع به رشد کرده بود. سوسیال‌دموکراسی تازه پا به عرصه گذاشته بود. علاقه عمومی روشنفکرها به مبارزه علیه نظریات نارودنیک‌ها و رفت‌وآمد اون‌ها بین کارگرا و علاقه عمومی کارگرا به اعتصاب مثل یک بیماری همه‌گیر شایع شده بود. تبلیغات مارکسیستی بسیار زیاد و کم عمق بود. اکثریت رهبرها جوون و هنوز برای فعالیت آماده نبودن و به سرعت از میدون خارج می‌شدن. تقریباً همه در اوائل جوونی مجذوب قهرمان‌های ترور حزب‌های انقلابی بودن که از گروه نارودنیک‌ها بوجود اومده بود. پیشرفت مبارزه، مبارزان واقعی طبقه کارگر را وادار می‌کرد به کسب معلومات پردازن. سوسیال‌دموکرات‌ها همراه با نظریه مارکسیسم که راه اون‌ها رو روشن ساخته بود به صورت پراکنده وارد جنبش کارگری می‌شدن. در سال ۱۸۹۸ حزب سوسیال‌دموکرات با تعداد محدودی نماینده در خارج از روسیه تشکیل شد. لنین از سال ۱۸۹۵ مبارزه را شروع کرد ولی تا سال ۱۹۰۰ اکثر این مدت را در سبیری تبعید بود. در تبعید هم به مطالعه و نوشتن مقالات و بیانیه‌های انقلابی ادامه داد. بعد از پایان تبعید برای ادامه مبارزه ناچار به مهاجرت شد. در این دوره حکومت تزاری تازه شروع به شناخت انقلابیون مارکسیست و اصلاح طلب‌های رفرمیست کرده بود. شرایط خفقان، دستگیری، تبعید و سانسور برای انقلابیون و آزادی برای رفرمیست‌ها براه افتاده بود. دوره سال‌های ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۳ دوره پریشانی و تزلزل بود. انحرافات بین عده‌ای از رهبران سوسیال‌دموکراسی در خارج از کشور و بالطبع هواداران‌شون در داخل روسیه بوجود اومده بود.

جنبش کارگری به صورت خودبخودی به رشد خود ادامه می‌داد و گام‌های بزرگی به جلو برمی‌داشت. در عین حال به زنده‌شدن روح دموکراسی در میان دانشجویها و سایر اهالی به‌طور غیرمستقیم کمک می‌کرد. ولی سطح آگاهی رهبران و فعالین سوسیال دموکرات در قبال وسعت و نیروی خودانگیزگی جنبش کم بود. در این موقع در بین سوسیال دموکرات‌ها گروه دیگری برتری پیدا کردن که تقریباً فقط با مطبوعات علنی مارکسیستی پرورش پیدا کرده بودند. این رهبرها از لحاظ نظریه اعتقاد به کار علنی و مبارزه اقتصادی و از لحاظ عمل با توجه به شرایط خفقان به سطح پایین فعالیت یعنی خرده‌کاری معتقد بودند و از مبارزات توده‌ها عقب بودند. به عبارت دیگر با دفاع از روش‌های علنی و صرفاً سندیکالیستی و اتحادیه‌ای و خرده‌کاری باعث رونق روش‌های غیرسوسیال دموکراتیک و غیرانقلابی می‌شدن. در این دوره گروه‌ها به‌خصوص دانشجویها تشکیل محفل مطالعه مارکسیستی می‌دادن و کمی بعد با کارگرا ارتباط پیدا می‌کردن و بزودی دستگیر و به زندان می‌افتادن و ارتباطها قطع می‌شد. دوباره گروهی دیگر همین راه رو از ابتدا طی می‌کردن. این جور خرده‌کاری‌ها باعث می‌شد هیچ‌گونه کار مداوم و انتقال تجربه انجام نگیره و جنبش بدون هیچ‌گونه انسجام تشکیلاتی، از لحاظ آگاهی و تجربه انقلابی درجا بزنه. نیروهای امنیتی تزار هم روزه‌روز با تجربه‌تر می‌شدن و دامنه نفوذ و جاسوسی و ارتباطشون گسترده‌تر و آگاهی ضدانقلابی‌شون عمیق‌تر می‌شد و انقلابیون و رهبران کارگری رو راحت‌تر دستگیر می‌کردن، و انقلابیون و سوسیال دموکرات‌ها درجا می‌زدن. در اون دوره برای روسیه خطر دولت‌های خارجی امپریالیستی و نیروهای وابسته به خارجی‌ها وجود نداشت. تنها مخالفین حکومت توده‌های انقلابی کارگرا، دانشجویها و روشنفکرهای انقلابی بودن. در این دوره در بین سوسیال دموکرات‌های روسیه، مبارزات لنین و مارکسیست‌های همراهش با شدت تمام علیه انحرافات نظری و عملی رهبرانی که مانع آگاهی و تشکل پرولتاریای انقلابی و روشنفکرا بودن جریان داشت. سرانجام تیر آخر

رو لنین با نوشتن کتاب "چه باید کرد" به قلب فرصت طلب‌ها شلیک کرد و در کنگره دوم حزب طرفداران لنین تبدیل به اکثریت یا بلشویک‌ها شدن.»

پرویز گفت «خسته نباشی. خیلی عالی بود.» حمید گفت «اصلاً نمی‌دونستم که اون دوره چه شرایطی بوده. خیلی ممنون رحیم جان.» محمدعلی و جواد و احمد هم گفتن «پس این زمینه‌ها و مبارزه‌ها بوده که سرانجام به انقلاب اکتبر کشیده. خوشحالیم که با تو آشنا شدیم.» حمید چای آورد و بعد با احمد برای درست کردن شام به آشپزخانه رفتند. بعد از شام همگی آماده شدند که "چه باید کرد" رو شروع کنند.

بهادر گفت «پرویز قبل از شام گفت که همه شرایط امروز رو میدونن. پیشنهاد می‌کنم اگر موافق باشین قبل از شروع خوندن "چه باید کرد" شرایط اون روز رو با شرایط امروز مقایسه کنیم.» محمدعلی گفت «خب مشخصه مارکسیست‌های اون موقع با مارکسیست‌های فعلی و سازمان‌ها و حزب‌هاشون فرق داشتن.» بهادر گفت «بهتره از شرایط کلی‌تر شروع کنیم. مثلاً وضعیت سرمایه‌داری در شرایط امروز جهان و ایران.» حمید گفت «خب! سرمایه‌داری تقریباً همه جهان رو گرفته.» پرویز اضافه کرد «و با وضعی که آمریکا هم از سوریه رفت و بخصوص از افغانستان، معلومه که امپریالیسم آمریکا ضعیف‌تر شده و رو به افوله. ایران هم که یک حکومت سرمایه‌داری ارتجاعی مذهبی و استبدادی داره.»

بهادر گفت «در مورد جهانی شدن سرمایه و سرمایه‌داری هم عقیده هستیم. ولی اجازه بدین در رابطه با امپریالیسم موضوع رو بیشتر بشکافیم. همه می‌دونیم که بعد از جنگ جهانی دوم امپریالیسم آمریکا به دلیل عدم تخریب صنایعش و ثروت ناشی از معادن و تولیدش، در حالی که صنایع و زیرساخت‌های تمام کشورهای عمده‌تاً امپریالیستی به شدت آسیب دیده بود، دست برتر رو پیدا کرد و با وام دادن به کشورهای صدمه دیده اروپایی، اون‌ها رو به خودش تا حدودی وابسته کرد. با قرار دادن دلار با پشتوانه بسیار قوی ذخایر

طلای آمریکا به عنوان پول جهانی و امکان تعویض با پول سایر کشورها و به وجود آوردن سازمان‌هایی نظیر صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی تونست سلطه و برتری اقتصادی و سیاسی خودش رو گسترش بده. به دلیل تضعیف کشورهای استعمارگر بعد از جنگ و تبلیغات کشور سوسیالیستی شوروی و نفوذ اون، جنبش‌ها و نهضت‌های استقلال‌طلبانه ضد استعماری در جهان گسترش پیدا کرد. امپریالیسم آمریکا با استفاده از فرصت شروع به پشتیبانی کردن از نهضت‌های ملی و استقلال‌طلبانه کشورهای مستعمره علیه استعمارگران قدیمی به‌خصوص انگلیس، فرانسه، آلمان و کشورهای کوچک‌تر اروپایی، با ادعای فریکارانه آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی کرد. ضمن ارتباط نزدیک با سران این جنبش‌ها، عملاً استعمارگرها رو اخراج و خودش به شیوه جدید با وابسته کردن اون‌ها شروع به استثمار وحشیانه کشورهای عقب مانده‌تر در رشد سرمایه‌داری کرد. عملاً بر بازارهای جدید مسلط شد و از نظر انباشت سرمایه و گسترش اقتصادی بسیار سریع‌تر از رقبای سابق رشد کرد. همون‌طور که مارکس پیش‌بینی کرده بود با رشد قدرت تکنولوژی و ماشین‌آلات و افزایش نسبت سرمایه ثابت یعنی ماشین‌آلات و مواد اولیه، نسبت به سرمایه متغیر یعنی مجموع دستمزد کارگرا، نرخ سود در تمام کشورهای سرمایه‌داری سیر نزولی مداومی طی کرد؛ هر چند که مقدار مطلق سود بسیار افزایش پیدا کرد. و باز هم طبق کشف مارکس بحران‌های دوره‌ای، سرمایه‌داری جهانی رو درگیر می‌کرد. در اوائل دهه هفتاد آمریکا طلا را از پشتوانه دلار برداشت و میزان تولید و قدرت اقتصادی آمریکا را پشتوانه دلار قرار داد. با چاپ اوراق قرضه به حساب درآمد سال‌های آینده و چاپ بی‌حساب و کتاب دلار هرچند که با کسری بودجه رو به افزایش مواجه بود ولی تسلط اقتصادی خود رو در جهان حفظ کرد. گسترش سرمایه‌گذاری‌های صنعتی در کشورهای دنیا و صادرات تولیدات، با تبلیغات گسترده و ایجاد نیاز به کالاهای جدید، تقریباً کلیه کشورها به مدار سرمایه‌داری کشونده شدن. همراه با کاهش نرخ سود و

رشد شدید کشورهای نظیر چین، هند، برزیل، آفریقای جنوبی و تا حدودی روسیه را شاهد هستیم.»

احمد پرسید «یعنی الان آمریکا ضعیف شده و روز به روز ضعیف‌تر می‌شود؟» پرویز جواب داد «هنوز آمریکا قوی‌ترین قدرت اقتصادی و قوی‌ترین نیروی نظامی در جهان رو داره.» بهادر اضافه کرد «پرویز درست میگه، البته نزول هژمونی آمریکا یک‌نواخت نیست و به قول معروف زیگ‌زاگی و بالا و پایین داره، ولی بطور کلی رو به افت هست.»

بهادر پس از تنفسی کوتاه ادامه داد «از طرفی به دلیل پشتیبانی کشور سوسیالیستی شوروی از استقلال کشورها و تبلیغات جهانی و روشنگری در مورد استثمار امپریالیسم آمریکا، مبارزات کشورها برای خروج از دایره استثمار آمریکا نیز گسترش پیدا کرد. امپریالیسم آمریکا برای حفظ سلطه و نفوذ خود و غارت منابع دیگر کشورها به روش‌های مختلف دست می‌زد. از جمله رشوه و خریدن سران دولت‌ها و در غیر این صورت با کودتا و روی کار آوردن نفرات وابسته به خود و یا نفوذ مأموران سیا و ترور رهبران مخالف و حتی حمله نظامی. بعدتر هر جا که توانست با بهانه‌های واهی چون دموکراسی و حقوق بشر و آزادی به تحریک جنبش‌های اعتراضی روی آورد و از روش کودتای مخملی یعنی نفوذ در جنبش‌های اعتراضی کشورها و پشتیبانی کردن مالی و تبلیغی و تحریک و نفوذ در بین افراد حکومت تا سرنگونی حکومت‌ها پیش رفت. و هر جا که موفق نمی‌شد به حمله نظامی و تجزیه اون کشور مثل یوگوسلاوی سابق دست زد. و یا با دستاویز دلایل دروغی وجود سلاح‌های کشتار جمعی به عراق حمله کرد و چنان زیر ساخت‌ها و سازمان آن کشور را نابود کرد که هنوز بعد از نزدیک بیست سال سرپا نشده. روش دیگه ایجاد، آموزش، مسلح کردن و پشتیبانی مالی و اطلاعاتی گروه‌های تروریستی تکفیری نظیر طالبان، داعش، القاعده، تحریرالشام و النصره و گروه‌های ارتجاعی مختلف دیگه در خاورمیانه و آفریقا کرد، البته با کمک مالی کشورهای ثروتمند هم‌پیمان و یا وابسته، مثل کشورهای جنوب خلیج

فارس. و با هدایت این گروه‌ها سعی در ایجاد جنگ داخلی و سرنگون کردن حکومت‌های قانونی کرد. و سپس عقب‌راندن این گروه‌ها و جانشین کردن تسلط خود بود.»

محمدعلی پرسید «انهدام اجتماعی یعنی چی؟ نمونه‌هاش چه کشورهایی هستن؟»
بهادر جواب داد «انهدام اجتماعی در کشورهایی که انجام می‌گیره که از دایره امپریالیسم آمریکا خروج بورژوازی کرده باشن، یعنی کشور در سیستم جهانی سرمایه‌داری هست ولی با سیاست‌های جهانی امپریالیسم آمریکا هم‌راستا نیست و معمولاً نظام این کشورها دیکتاتوری و سرکوب‌گرانه هست. آمریکا و همراهان غربیش با تبلیغات وسیع دفاع از حقوق بشر، دموکراسی و آزادی غربی دست به تحریک پنهانی بورژوازی، طبقه متوسط یا خرده بورژوازی این کشورها می‌کنند تا با جرقه‌ای، شورش در این کشورها به راه‌افتد. اگر امپریالیسم آمریکا بتواند وحدتی بین گروه‌های معترض و شورشی برای رهبری به‌وجود آورد و شرایط سرنگونی با شکاف در حاکمیت و تضعیف آن بدست بیاورد که با تغییر دولت کشور را به مدار خود می‌کشاند. اما اگر این شرایط بوجود نیاید و منافع گروه‌های مختلف باهم متضاد و یا مخالف باشد، با سرنگونی دولت مستقر اختلاف‌ها حاد می‌شود و هرج و مرج و جنگ داخلی، عدم امنیت و تشدید فقر، کشور به انهدام اجتماعی کشیده می‌شود. امپریالیسم آمریکا در بعضی کشورها در ضمن با بمبارون زیرساخت‌های صنعتی و کشاورزی کشورها را نابود کرده است. مثل لیبی، افغانستان و یمن و تا حدودی عراق که به جنگ داخلی کشیده شد و هنوز به استقرار و آرامش نرسیده‌اند. در مورد سوریه هم همین روش در پیش گرفته شد که با دخالت ایران و روسیه شرایط تغییر کرد. البته این انهدام اجتماعی بسته به شرایط کشورها متغیر هست. یکی از حرب‌های امپریالیسم هم تحریم شدید هست تا اون کشور رو وادار به تسلیم بکنه. البته همیشه هم موفق نبوده مثل کوبا، نیکاراگوئه، ونزوئلا، سوریه، عراق و همچنین ایران تاکنون. از زمان اوپاما و بعد ترامپ و خروج عمده نیروهای نظامی آمریکا از عراق و سوریه و عدم نفوذ قبلی بر کشورهای اروپایی و حتی ناتو پرده از روی ضعف رو به افزایش آمریکا کنار رفت و دیگه تسلط اقتصادی و سیاسی

و نظامی و فرهنگی و یا بطور خلاصه هژمونی آمریکا، همون طور که پرویز گفت دچار نزول شده. ضعف آمریکا در دوران بایدن، نحوه فرار آمریکا از افغانستان و زبونی آمریکا و کشورهای ناتو و دیگر متحدینش یعنی بطور خلاصه غرب در مقابل حمله‌ی روسیه به اوکراین کاملاً برملا شده.»

جواد یک چای جلوی بهادر گذاشت و گفت «خسته نباشی، عجب اطلاعاتی داری. این همه اطلاعات رو از کجا به دست آوردی؟ تو واقعاً کارگری؟» بهادر خندید و گفت «دست‌هام چی میگه؟ تازه صبح سحر بیا ببین چه جور خیابونا رو جارو می‌زنم. رفقای من خیلی به آگاهی سیاسی اهمیت میدن و مرتب با دادن جزوه و معرفی کتاب، جلسات بحث و گفتگو برگزار می‌کنن و اعتقاد دارن که در شرایط فعلی آگاه شدن و آگاهی دادن به کارگرا همراه با تجزیه و تحلیل مسائل روز داخلی و خارجی و متشکل کردن شون و شرکت در مبارزاتشون مهم‌ترین وظیفه‌هست.» پرویز هم گفت «خسته نباشی رفیق. اطلاعات خیلی خوبی دادی. البته من هنوز با همه عقاید تو موافق نیستم. باید بیشتر مطالعه کنم و منتظر نتایج آتی باشم.» بهادر گفت «اینکه ما متعصب نباشیم و در باره عقاید جا افتادمون دوباره فکر کنیم خیلی خوبه. خُب حالا در چه زمینه‌ای دوران ما با دوران نوشتن اون کتاب فرق داشته و باید در محاسبات و تحلیل‌هامون حسابی در نظر بگیریم؟» محمدعلی جواب داد «اون موقع در روسیه مداخله خارجی وجود نداشت ولی امروزه نه تنها دخالت خارجی وجود داره بلکه به شدت هم خطرناکه.» همه تصدیق کردند.

بهادر ادامه داد «البته بعد از انقلاب اکتبر، کشورهای مختلف امپریالیستی در جنگ ضد انقلابی داخلی شوروی دخالت فعال کردند. بهار ۱۹۱۸ احزاب مخالف و نیروهای سرمایه داری داخلی به نام سفیدها در مقابل سرخ‌های کمونیست به مناطق نفوذ بلشویک‌ها در سیبری حمله کردند. وجود کشور سوسیالیستی برای امپریالیست‌ها غیر قابل تحمل و خطرناک بود. فرانسه، انگلیس و آمریکا به قصد کمک به نیروهای ضدانقلاب نیرو پیاده کردند و از کمک‌های مالی به نیروهای ضد کمونیست هم فروگذار نکردند. فنلاندی‌های

سفید به کمک آلمان، انقلابیون فنلاندی را وحشیانه سرکوب می کردند. آلمان، اتریش و مجارستان، اوکراین و کریمه را اشغال کرده بود. ترک‌ها برای سرنگونی دولت شوراه‌ها به کمک مسلمانان آذربایجان و منشویک‌های گرجستان آمده بودند. سوسیالیست‌های انقلابی راست به شورشیان کمک می کردند تا سیبری را از مناطق مرکزی جدا کنند. ژاپن نیز به قصد اشغال سیبری از شرق حمله کرد. تمام غلات اوکراین به آلمان می رفت. مسکو و پتروگراد گرسنه بودند. در سرمای ۵۰ درجه زیر صفر، شهروندان برای پیدا کردن چوب، ساختمان‌های متروکه را خراب می کردند تا شب‌ها خود را گرم کنند. حلقه نبرد تنگ‌تر می شد. چهارده کشور با نیروی نظامی و کمک مالی و تدارکات به کمک ضد انقلاب شتافته بودند تا انقلاب را به زانو در آورند. ولی چون در اون موقع طبقه کارگر آگاه، متشکل و مسلح و بسیار با انگیزه و دارای رهبری منسجم و قوی بود، کاری از پیش نبردند.»

حمید گفت «تفاوت دیگه این بود که اون موقع روسیه کشور سرمایه‌داری ولی عقب افتاده‌ای بود و اکثر کشورهای دنیا هنوز در دوران ماقبل سرمایه‌داری به سر می بردن ولی حالا سرمایه‌داری جهانی شده.» بهادر گفت «بله دقیقاً درسته، ضمن اینکه با پیشرفت بسیار زیاد صنعت و تکنولوژی و تسلط بیشتر بر طبیعت، گذر به سوسیالیسم از نظر تأمین معیشت و رفاه مردم بسیار آسانتر از اون موقع شده. هر چند که روابط بین‌المللی از نظر سیاسی و تجاری بین کشورها بسیار پیچیده‌تر و سخت‌تر شده.» پرویز گفت «پیشنهاد می‌کنم کمی استراحت کنیم بعدش رفقا و به‌خصوص رفیق رحیم نظرشون رو در باره شرایط داخلی بگن که من خیلی مشتاق این قسمت هستم.»

بعد از ربع ساعت و کمی به اصطلاح ته‌بندی با نان و چای شیرین حمید گفت «رفقا اگر خستگی تون در رفته با اجازه من شروع کنم.» و با تأیید رفقا ادامه داد «خب، سیستم اقتصادی ایران سرمایه‌داری سنتی و عقب‌مونده و با ایدئولوژی افراطی مذهبی و بسیار استبدادی هست. در سرکوب هر نوع اعتراضی از شیوه‌های بسیار وحشیانه و از روش ایجاد ترس استفاده می‌کنه مثل آبان ۹۸. اهمیتی هم به اعتراضات ارگان‌های خارجی مثل

زیرمجموعه‌های سازمان ملل نمیده. از دموکراسی و حقوق بشر هم اصلاً بویی نبرده.» احمد گفت «نفس حمید از جای گرم بیرون میاد. برای من و کارگرایی که می‌شناسم وضع معیشت زندگی مون در درجه اول مهمه. چیزی که با پوست و گوشت مون حس می‌کنیم. یک سؤالی بین گلوب گیر کرده. من نمی‌فهمم هر سال کاهش حقوق مون نسبت به تفاوت بین افزایش حقوق با تورم حدود بیست‌سی درصده ولی چرا فشار اقتصادی که روی ما میاد شصت هفتاد درصد و بیشتره؟» بهادر توضیح داد «اولاً تورمی که اعلام می‌کنن کم‌تر از مقدار واقعی هست. ثانیاً تورم مال پارساله ولی حقوق مون رو برای امسال تغییر میدن. از روز اول سال هم گرونی شروع میشه و فاصله خرج و حقوق روز به روز بیشتر می‌شه. مرتب هم از امکانات رفاهی دولت برای کارگرا کم می‌کنن. حالا هم که بحث جراحی اقتصاد هست. یارانه‌های اقلام اساسی خورد و خوراک مردم رو برداشتن و علناً صحبت از ضرورت گرون شدن می‌کنن. یعنی فشار مضاعف به حقوق و دستمزدبگیرها میارن به این عنوان که هزینه‌های دولتی کم بشه و علاوه بر اون سود سرمایه‌دارهای کلان و انباشت ثروت افزایش پیدا کنه. از اون طرف کلی مشوق‌های مالی نظیر وام بلاعوض و تخفیف مالیاتی برای سرمایه‌دارها و بقول خودشون کارآفرین‌ها در نظر گرفتن، بودجه تمام ارگان‌های وابسته حکومتی مثل تلویزیون، ریاست جمهوری، سپاه و تمام مؤسسات من‌درآوردی مذهبی و هر چی که مربوط به خودشون هست رو اضافه کردن. کاهش دستمزد ما یعنی افزایش و تثبیت سود سرمایه‌دارها» جواد گفت «پس جراحی اقتصادی یعنی بریدن گوشت ما و دادن اون به سرمایه‌دارها. برای حکومت اصلاً وضعیت زندگی کارگرا و مردم برایشون مهم نیست و بجای اینکه پولشون رو خرج زندگی مردم کنن خرج سوریه و لبنان و غزه و یمن می‌کنن. فساد و دزدی هم که در بینشون بیداد می‌کنه.» محمدعلی هم گفت «یه علت دیگه بدبختی ما، اون رفتار غیر عادی با کشورهای دنیا هست. نه همسایه‌ها دل خوشی از مون دارن و نه کشورهای دیگه و بدترین تحریم‌ها رو هم به مردم بدبخت مون تحمیل کردن. دارو دسته حکومت هم که کک‌شون نمی‌گزه و میلیارد میلیارد دزدی و

ولخرجی می‌کنن و بچه‌هاشون رو برای تفریح و لذت به همون کشورهایی که مرتب بهش فحش میدن مثل آمریکا و اروپا می‌فرستن. ما موندیم و هزار بدبختی و بیچارگی. برای همین‌ها هست که همه مردم سرنگونی حکومت رو می‌خوان.» پرویز گفت «البته رفقا از دق‌دلشون شناخت‌شون رو از حاکمیت با جملات غیرمتعارف و غیرسیاسی بیان کردن. ولی واقعیت رو گفتن. ضمن اینکه باید اضافه کرد هر چند که سیاست خارجی ایران ضدآمریکایی و البته نه ضد غربی هست ولی اون قسمت از سیاست عملی‌ش در رابطه با خاورمیانه و مخصوصاً سوریه ارتجاعی هست.»

بهادر سری تکان داد و گفت «خب رفقا اینجا باز تحلیل من با شما متفاوت هست. در مورد سیستم اقتصادی ایران همه متفق‌القول هستیم که سرمایه‌داریه. ولی چه نوع سرمایه‌داری؟ آیا کارخونه‌ها به شیوه استادکار و شاگرد اداره می‌شه یا منطبق با روش‌های پیشرفته سرمایه‌داری و استثمار؟ آیا در کارخونه‌های ما از مهندسين صنایع برای بهترین نوع چیدمان ماشین‌آلات تولید و روش‌های به‌روز بهره‌برداری و جایگزین کردن ماشین‌آلات کهنه با ماشین‌آلات جدید برای بالا بردن میزان ارزش اضافی و سود و در نتیجه استثمار هرچه بیشتر کارگرا استفاده نمی‌شه؟ آیا فشار دائم برای کاهش دستمزد کارگر با توجه به افزایش کمتر از میزان تورم انجام نمی‌شه؟ زندگی ما کارگرا سال به سال سخت‌تر و بدتر نمی‌شه؟ آیا انباشت سرمایه در زمان‌های غیربحرانی روال عادی سرمایه‌داری رو طی نمی‌کنه؟ ثروت‌های وحشتناک سرمایه‌دارها و فاصله طبقاتی اون‌ها با کارگرا روزبه‌روز بیشتر نمی‌شه؟ خصوصی کردن صنایع دولتی انجام نمی‌شه؟ انحصار شدید در صنایع بزرگ و بازرگانی خارجی وجود نداره؟ تولیدات صنایع بزرگ مثل نفت، گاز، پتروشیمی و معادن عمدتاً برای صادرات انجام نمی‌شه؟ دانشگاه‌ها رو پولی نکردن؟ فشار روی بازنشسته‌ها و معلم‌ها افزایش پیدا نکرده؟ امکاناتی که قبلاً برای کارگرا و زحمتکش‌ها بود مثلاً درصد حق بیمه دارو و درمان کاهش پیدا نکرده؟ بیمه اجباری برای کارگاه‌های زیر ده نفر رو بر نداشتن؟ تمام روش‌ها و توصیه‌های جدید ارائه شده توسط صندوق بین‌المللی پول و سازمان

تجارت جهانی و بانک جهانی رو به نام نتولیبرالیسم، دولت پیاده نکرده؟ این سرمایه‌داری دقیقاً سرمایه‌داری لیبرال هست که در سراسر جهان وجود داره و نه سنتی و عقب‌مونده. سرمایه‌داری اوتقدر جهانی و بهم پیوسته شده که اعمال جدیدترین روش‌های استثمار بلافاصله در همه جهان پخش میشه و روش‌های خودش رو تحمیل می‌کنه. در ضمن سرمایه‌داری ما هم مثل بقیه دچار بحران‌های دوره‌ای می‌شه. اما دولت و جنبه سیاسی اون به قول حمید ایدئولوژی افراطی مذهبی. اولاً ایدئولوژی مذهبی حکومت صرفاً روکش ظاهری و روبنای سیاسی برای فریب و تخدیر کارگرا و زحمتکشان هست، مخصوص ایران هم نیست و اگر دقت بکنی در تمام شعارهای مذهبی و مستضعف‌گرا و ضدطاغوت‌اش هم هیچ‌جا با مناسبات سرمایه‌داری در تعارض قرار نمی‌گیرد، بلکه به شدت با الگوهای توسعه هم‌راستا می‌شه. مثل همه سرمایه‌دارها از دین برای فریب و قدرت برای سرکوب طبقه کارگر و هر مخالفی که کوچکترین وقفه در انباشت سرمایه بوجود بیاره به شدیدترین وجه استفاده می‌کنن. بنابراین دیکتاتوری و سرکوب، خصلت تمام حکومت‌های سرمایه‌داری در تمام دنیاست. البته شکل و نحوه سرکوب بسته به شرایط اون کشور کم یا زیاد هست. شعار دموکراسی و حقوق بشر در غرب، فقط ضامن آزادی طبقه سرمایه‌دار و رقابت و انحصار سرمایه است و در سیاست خارجی هم ابزار کوبیدن دولت-ملت‌هایی هست که تابع منافع اون‌ها نیستن. دموکراسی غرب رو در کودتاها می‌آمریکایی-غربی مثل کودتا علیه پینوشه در شیلی که به کشتار هزاران نفر به وحشیانه‌ترین شکلی انجام شد و کودتا در اندونزی که به کشتار صدها هزار کمونیست انجامید و یا بمباران‌های نیروهای ائتلاف در یمن که به کشتار مردم بی‌گناه و زن و بچه بطور روزمره انجام می‌شه، می‌تونید ببینید. در تمام این جنایات‌ها و نظایر بسیار زیادش آمریکا و غرب خفه خون می‌گیرن و دموکراسی و حقوق بشر یادشون می‌ره چون دست خون‌آلود خودشون در اون جنایت شریک هست. این سطح رفاه و آزادی ظاهری در غرب هم به واسطه سال‌ها غارت منابع کشورهای به اصطلاح جهان سوم که هنوز هم ادامه داره، برای خودشون بوجود آوردن و کمی هم از این رفاه بین

قشر بالای طبقه کارگر و قشر متوسط این کشورها توزیع شده و سطح مبارزه طبقاتی شون رو بسیار کاهش داده. در مورد صحبت‌های جواد و احمد. بله فساد بسیار شدید در هیئت حاکمه هست. در تمام کشورهای سرمایه‌داری این فساد هست. همین رانتی که بین طبقه سرمایه‌دارهای نزدیک حکومت پخش میشه فساد هست. در آمریکا هم همین هست و در تمام کشورهای سرمایه‌داری این رانت بطور دائم در جریانیه. حالا در بعضی کشورها روی این فسادها پوشش می‌دن که دیده نشه و بعضی کشورها به خاطر اختلاف درون حاکمیت همدیگر رو لو میدن. البته این فساد در کشورهای مختلف کم و زیاد هست. میدونید که مسخره‌ترین قانون نانوشته در ایران اینه که هرکس فساد یا دزدی یا جنایت رو گزارش بده گناهکاره و بعضی وقت‌ها جرمش شدیدتر از دزد و فاسده. در مورد این که حاکمیت دائم تبلیغ مقاومت، صرفه‌جویی و تحمل سختی‌ها می‌کنه فقط برای کارگرا و زحمتکشانش هست و الا بقول جواد بچه‌ها و خانواده‌شون رو برای تفریح و زندگی به همون آمریکا و غرب می‌فرستن. اما در مورد هزینه کردن پول مردم برای سوریه و لبنان و یمن و غزه و عراق یک سؤال از احمد و یا هر کدوم از شما دارم. واقعاً فکر می‌کنین اگر این پول رو به خارج نبرن، میان خرج طبقه کارگر می‌کنن؟» احمد کمی سرش را خاراند و گفت «نه! فکر نمی‌کنم.» محمدعلی گفت «حداقل صرف تولید میشه و برای یه عده کار جور می‌شه.» بهادر گفت «اصلاً تا حالا فکر کردین چرا بجای اینکه این پول رو تو جیب خودشون و بقیه طبقه سرمایه‌دار بذارن، میان این پول رو صرف جنگ و هزینه نیروهای خارجی وابسته به خودشون می‌کنن؟» همه برگشتن به پرویز نگاه کردند. ساعت ۲ صبح بود و همه فردا باید سر کار می‌رفتن. بنابراین ادامه بحث به جلسه بعد افتاد و قرار شد همه روی موضوع فکر و در صورت امکان مطالعه کنند.

هفته بعد برای بار سوم جلسه در منزل پدر حمید برقرار شد. برای این که مزاحم پدر حمید نشوند سماور و قوری چای را به اتاق آوردند که هر کس چای خواست خودش بریزد. بهادر گفت «رفقا مرتب در یک جا جلسه بداریم ایجاد شک می‌کنه و از نظر مخفی کاری درست نیست. سعی کنید محل‌های مختلف برای جلسات پیدا کنید.» بعد هم اعلام کرد که من روزهای جمعه باید به یکی از شهرهای اطراف برای دیدن آشناهایم بروم لطفاً جلسات را در یکی از روزهای دیگر هفته بگذارید. که موافقت همه رو دربر داشت.

پرویز جلسه را شروع کرد و گفت «به دنبال بحث جلسه قبل، ما خودمون هم مطالعه کردیم. عملکرد خارجی نظامی-سیاسی حاکمیت رو هم در دو جلسه بحث و بررسی کردیم. کلاً به نظر ما این عملکرد ارتجاعی است و باعث ائتلاف هزینه و نیروی انسانی و فقر برای کشور خودمونه. همچنین برای مردم اون کشورها هم جنگ و بدبختی و نابودی زندگی شون هست. این نتایج امروز کاملاً واضحه. اما از نظر تحلیل، شرایط کشورها و موقعیت شون با هم متفاوت هستن. بنابراین باید یکی یکی مورد بحث و تحلیل قرار بدیم و بعد به نتایج کلی برسیم. اول از غزه شروع می‌کنیم. می‌دونیم که نیروی اصلی در غزه حماس هست. حماس هم یک نیروی مذهبی و ارتجاعی هست که پشتیبان دائمش فقط ایرانه. این نیروی متعصب و فرقه‌گرا حتی نتونسته با هم وطن‌های خودش در منطقه دیگه یعنی فلسطینی‌های کرانه غرب رود اردن رابطه درستی برقرار کنه. جنگ بی‌حاصلش با اسرائیل هم جز بدبختی، فقر و مرگ برای مردمش هیچ نتیجه‌ای نداشته. وضع لبنان هم که مشخصه. چنان اختلاف و چند دستگی در بین مردمش بوجود اومده که یکسال جمع‌آوری زباله در اون کشور انجام نمی‌شد و یا بیش از یک‌سال نتونستن سر تشکیل یک دولت به توافق برسن. خوب معلومه که کشور بدون دولت چه بر سرش میاد. حتی سوخت برای کارخونه‌های برقشون نداشتن. تنفر در بین جناح‌های مختلف و بخصوص از ایران و حزب‌الله وجود داره که حتی نفت مجانی ایران رو تو اون شرایط قبول نمی‌کردن. کلاً

اقتصاد مملکت داغون شده و فقط حزب‌الله با پول ایران رفاه دارد. حکومت سوریه هم که از همون اول به شدت شروع کرد تظاهرات مسالمت‌آمیز مردمش که فقط آزادی و دموکراسی می‌خواستن رو به شدت سرکوب کرد. مردمش هم شروع به مقاومت کردن و این جنگ به خاطر دخالت ایران و روسیه تا حالا ادامه داشته و نتیجه‌اش برای مردم سوریه جز ویرانی کشور، فقر، دربدری، آوارگی، مهاجرت و هزار فساد و فحشا چیزی نبوده، همچنین نابودی صنایع، زیرساخت‌ها و ثروت مملکت‌شون که هنوز هم ادامه دارد. عراق هم که بعد از تهاجم امپریالیستی آمریکا و از بین رفتن صدام حسین کم‌کم می‌تونست سرو سامانی بگیره که با دخالت ایران و درست کردن نیروهای نیابتی و راه اندازی اختلافات دینی شیعه و سنی و قبیله‌ای آرامش رو از اون کشور هم گرفت و با دخالت آشکار در انتخابات و همهٔ امورات عراق به نفع وابستگان خودش، جلوی توسعهٔ اون کشور رو هم گرفته. دخالت در یمن هم به خاطر توسعه طلبی شیعی حکومت، نابودی و فقر مطلق مردم و کشور یمن رو بوجود آورده. عملاً دخالت ایران در هر منطقه نابودی اقتصادی و سیاسی و اجتماعی اون کشور و فقر و بدبختی برای مردمش بوده. این چیزیه که خیلی واضحه و به این دلایل و تحلیل‌ها، حکومت ایران سیاستش چه در داخل کشور و چه در خارج کشور، ارتجاعی، سرکوب‌گرانه و استبدادی هست و تنها سرنگونی این حکومت میتونه تمام این مناطق رو از این وضعیت خلاص کنه و رو به بهبودی بیره. البته جزئیات بیشتر و کامل‌تر در نوشته‌ها و تحلیل‌های رفقای خارج از کشور در سازمان‌ها و احزاب کمونیستی موجود هست.»

مدتی سکوت برقرار شد و وقتی بهادر دید که هیچ‌کس بحث دیگری ندارد شروع به بحث کرد و گفت «اولاً اون‌چه گفتمی تحلیل نبود بلکه ظاهر و نمود قضایا بود، اونم با دیدگاه بورژوا لیبرال.» محمدعلی ناراحت شد و گفت «آقا رحیم ما کارگریم. بورژوا لیبرال لقب سرمایه‌دارها هست. این توهین به‌ماست. باید حرفت رو پس بگیریم.» بهادر لبخندی زد و گفت «مارکس هم میگه اندیشهٔ حاکم در هر عصر، اندیشه‌های طبقهٔ حاکم‌اند، یعنی

طبقه‌ای که حاکم و نیروی مادی و برتر جامعه هست، در عین حال نیروی فکری حاکم نیز هست. در تمام کشورهای سرمایه‌داری همه از وقتی چشم باز می‌کنن با چیزی جز ایدئولوژی بورژوازی که به شدت تبلیغ میشه و تمام جنبه‌های زندگی رو در بر میگیره روبرو نیستن. دین، اخلاق، قانون، هنر، فرهنگ، آموزش و پرورش، علم و ایدئولوژی همه تولید سرمایه‌داری هستند و افکار همه رو بمبارن می‌کنند. بخصوص در شرایط فعلی که بعد از فروپاشی شوروی جهان تک قطبی شده. کارگرا هم با چنین دیدگاهی بزرگ می‌شن و روابط سرمایه‌داری و قوانین اون رو شکل طبیعی زندگی میدونن. این خصلت سرمایه‌داریه، بخاطر همین هم شکستن مناسبات سرمایه‌داری نیاز به آگاهی و شناختی داره که به قول مارکس به راحتی هم به دست نیامد. عده‌ای که فرصت کافی برای مطالعه و تحقیق و جستجوی علوم اجتماعی و سیاسی و اقتصادی دارن و یا با افرادی دمخور میشن که قبلاً با عقاید مارکسیستی آشنایی داشته‌اند، امکان شناخت این ایدئولوژی رو پیدا می‌کنن. پس طبقه کارگر هم اکثر قریب به اتفاق، ایدئولوژی بورژوا لیبرال دارن. بین اون کسانی هم که با عقاید مارکسیستی آشنا شده‌اند لزوماً شناخت و عملکرد کمونیستی ندارن. بعنوان مثال، منشیوک‌ها که از نظر تعداد افراد بسیار با دانش و آشنا با کتاب‌ها و اصول مارکسیستی، خود را سرآمد میدونستن و با بیش از ۱۵ سال فعالیت حزبی، فکر می‌کردن در راه سوسیالیسم قدم می‌زنن، در آخر در جبهه بورژوا لیبرال‌های ضد طبقه کارگر قرار گرفتن. حالا اینکه ناراحت سدی نشون میده که آدم مبارزی هستی ولی باید مطمئن بشی که در راه درستی پیش میری و دچار انحراف نیستی و در آینده هم دچار انحراف نمی‌شی. یکی از اساسی‌ترین و ضروری‌ترین و مشکل‌ترین جدال کمونیست‌ها مبارزه با ایدئولوژی بورژوا-لیبرال رخنه کرده در زندگی و ذهن طبقه کارگر هست. اما بریم سر بحث خودمون، سیاست خارجی.

اول غزه، تاریخچه غزه بخشی از تاریخچه کل فلسطین از سال ۱۹۴۷ به بعد، یعنی آوارگی، دربه‌دری، گرسنگی، زندان، مرگ و مبارزه با اسرائیل هست. مبارزه با کشوری سر تا پا مسلح به پیشرفته‌ترین سلاح‌های مرگبار، بسیار نژادپرست و بی‌اعتنا به کلیه حقوق

انسانی بطور کلی و حتی حقوق لیبرالی صادر شده از سوی سازمان ملل و اکثر کشورهای غربی دنیا هست. البته به لطف حق وتو آمریکا. تمام کشورهای غربی با تمام ابزار تبلیغی و نظامی هم پشتیبانش هستن و برای کوچکترین خدشه‌ای به این کشور کلی آه و ناله می‌کنن و قطعنامه صادر می‌کنن. حتی در کشورهای غربی کوچکترین سؤالی دربارهٔ ماهیت این رژیم و عملکردهای سرکوب‌گرانه‌اش جرم شناخته می‌شه. اسرائیل غزه را در محاصره و تحت تحریم شدید قرار داده. مردم غزه در این شرایط برای بدست آوردن حقوق اولیهٔ انسانی‌شون با عقب‌مانده‌ترین سلاح‌ها از سنگ و فانوس هوایی گرفته تا موشک‌های ابتدایی به مبارزه بی‌امان‌شان ادامه می‌دن. حالا شما در این مبارزه کدوم طرف می‌ایستین؛ اسرائیل یا غزه یا بی‌طرف؟» دوباره مدتی سکوت برقرار شد و آخر حمید پرسید «خوب چرا ایران از فلسطینی‌های کرانه‌غربی حمایت نمی‌کنه؟» بهادر گفت «ایران در اوائل، و حتی بعد از مستقل‌شدن ظاهری کرانهٔ غربی، از فلسطینی‌های اون منطقه هم حمایت می‌کرد. بعد که مسئولین دولت فلسطینی کرانهٔ غربی علیه مردم خودشون با اسرائیل هم‌بیمان شدن و دست از مبارزه برداشته و براساس سیاست خصمانهٔ رژیم اسرائیل علیه ایران موضع گرفتن و از همه مهم‌تر نیروهای امنیتی دولت فلسطین، کاملاً هماهنگ با نیروهای امنیتی اسرائیل ضد مردم خودش وارد عمل شد، دولت ایران هم حمایتش رو از دولت کرانهٔ باختری قطع کرد. خُب جواب من رو ندادین بالاخره از غزه باید حمایت کرد یا اسرائیل و یا ...؟» احمد سریع با دلخوری گفت «یعنی باید بین بد و بدتر انتخاب کنیم.» حمید هم دنباله حرف احمد را گرفت و گفت «راست می‌گه. واقعاً این جوری باید قضاوت کرد؟» بهادر گفت «ببینین! نه، مسائل سیاسی رو این‌طور بد، خوب، بدتر و بهتر نباید بررسی کرد. در هر مسئله‌ای باید دید که تضاد اصلی چی هست و جهت تکامل تاریخ به چه سمتی هست و در نتیجه نقش درست ما چی باید باشه و البته باید در نظر گرفت نتایج حرکت ما و آینده این مبارزه به مبارزات کلی طبقهٔ کارگر کمک میکنه و در اون جهت هست یا نه؟ در حال حاضر در سطح جهان تضاد اصلی بین سرمایه‌داری و نماینده اصلی اون یعنی امپریالیسم

آمریکا و شرکایش از یک طرف و طبقه کارگر در سطح جهان و همراهانش از سوی دیگر هست. بنابراین قضاوت ما بر مبنای انتخاب بین بد و بدتر غیر مارکسیستی هست. پس مسئله غزه رو این طور بررسی و تحلیل می کنیم. یک سمت نماینده سرمایه داری امپریالیسم تجاوزگر قرار گرفته و سمت دیگر سرمایه داری ملی به همراه خورده بورژوازی و طبقه کارگر ضعیف و فرودستان اون کشور که برای بقای خودشون مبارزه می کنن. روشن هست که طبقه کارگر غزه ضعیف تر از اونی هست که به عنوان یک نیرو ازش طرفداری کرد. نتیجه این مبارزه یا در جهت تضعیف اسرائیل هست و یا تقویتش. اگر از اسرائیل حمایت کنیم که در جهت خلاف روند تکاملی تاریخ و تقویت سرمایه داری جهان حرکت کرده ایم. و اگر از غزه حمایت کنیم در جهت تضعیف سرمایه داری جهانی و روند تکاملی تاریخ حرکت کرده ایم. بی طرفی در اینجا در حقیقت باز گذاشتن دست اسرائیل برای سرکوب غزه و توسعه اسرائیل هست.» حمید گفت «پس به این ترتیب هیچ وقت نباید بی طرف بود؟»

هرجا مبارزهای بقول شما بین بد و بدتر هست یا باید نیروی متریقی سومی هم در کار باشه که از اون دفاع کنی مثل طبقات کارگر انقلابی و فعال در کشورهای مختلف در جنگ جهانی امپریالیستی اول که جایگزین دفاع از امپریالیست ها شده بود و یا باید دید پیروزی کدام طرف در کل به در جهت حرکت تکاملی تاریخ هست. بنابراین در غیاب نیروی سوم در این کشورها... سؤال رو دقیق تر می پرسم، مبارزهای در جریان هست، یک طرف نماینده سرمایه داری خونخوار امپریالیستی هست و طرف دیگر، حکومتی سرمایه داری ملی ضعیف به قول شما مذهبی و عقب مونده با مردمی زحمتکش و فقیر با اعتقادات سنتی به خاطر شرایط زندگی شون، و این مجموعه به شدت تحت سرکوب طرف دیگر هست و از کشورش رونده شده و تحت شدیدترین تحریم ها و محاصره قرار داره. آیا حق مبارزه رو براشون قایل هستین؟ و اگر این حق رو براشون قایل هستین در این مبارزه می تونید بی تفاوت باشین؟ از طرف دیگر آیا ضعف و حذف گروه سرمایه دار و نژادپرست تحت نمایندگی دولت اسرائیل به عنوان پایگاه امپریالیسم آمریکا آیا شرایط رو برای مبارزه

طبقه کارگر بهتر فراهم نمی‌کنه در راستای روند تکاملی تاریخ نیست؟» محمدعلی گفت «راستش من تا حالا این جور به قضیه نگاه نکرده بودم. فکر می‌کنم حق با تو هست.» احمد و جواد هم تأیید کردن. حمید با نگاه به پرویز منتظر جواب او ماند. پرویز سری تکان داد و گفت «حرفات منطقیه ولی ما باید مطالعه و بحث و بررسی بیشتری بکنیم.»

بهادر ادامه داد «شرایط لبنان متفاوت بود. در اواسط قرن بیستم مسیحیان اکثریت جمعیت رو تشکیل می‌دادند و فرانسه با نفوذی که باقیمانده از استعمار گذشته در لبنان داشت قانون اساسی‌ای رو تحمیل کرد که رئیس جمهور و نخست‌وزیر و اکثریت مجلس رو تحت اختیار مسیحیان می‌گذاشت. لبنان کشوری به نسبت مرفه در خاورمیانه بود و سیستم اجتماعی اونجا به شدت فرقه‌ای مذهبی بود. بعلت قدرت‌مند بودن فرقه‌ها، حکومت قدرت‌چندانی نداشت و دخالتی هم در اقتصاد نمی‌کرد. آزاد بودن اقتصاد باعث شد که عربستان، قطر، امارات و کویت سرمایه‌گذاری زیادی در بانک‌ها و بخش خدمات و تجارت انجام بدن. در نتیجه تولید ثابت ماند. کشاورزی تنزل پیدا کرد و بانک‌داری و تجارت و خدمات گسترش پیدا کرد. بعد از اشغال سرزمین‌های فلسطین توسط اسرائیل در سال ۱۹۴۸ و رانده‌شدن اجباری فلسطینی‌ها از وطن‌شون، عده‌ی کثیری از فلسطینی‌ها به جنوب لبنان پناهنده شدند. اومدن فلسطینی‌های مسلمان به لبنان، موازنه جمعیت به نفع مسلمان‌ها رو بهم‌زد. در سال ۱۹۷۵ اختلافات فرقه‌ای بین مسیحیان غرب‌گرا و مسلمان‌های طرفدار اتحاد و قدرت عربی و هم‌چنین طرفدار شوروی بالا گرفت. سرانجام در سال ۱۹۷۵ جنگ بین فلسطینی‌ها و مسیحیان شروع شد. حزب کمونیست، مسلمان‌های سنی و شیعه به نفع فلسطینی‌ها وارد جنگ شدند. اسرائیل هم به نفع مسیحیان وارد جنگ شد و جنوب لبنان رو اشغال کرد. ایران و سوریه هم از مسلمان‌ها حمایت کردن. جنگ اول به مدت ۱۵ سال تا ۱۹۹۰ طول کشید. نتیجه نظامی عبارت بود از خلع سلاح کلیه نیروهای درگیر جنگ به جز حزب‌الله. توافق بعد از جنگ شامل بازسازی ارتش بدون گرایش فرقه‌ای و اخراج فلسطینی‌ها از لبنان و واگذاری پست نخست‌وزیری به مسلمان‌ها بود. لازم به

گفتن هست که اوایل جنگ داخلی، احتمال تجزیه لبنان وجود داشت و به همین دلیل ارتش سوریه به عنوان حافظ صلح وارد لبنان شد و سال‌ها در لبنان باقی‌موند و در قسمتی از درگیری‌ها شرکت داشت و نهایتاً سال ۲۰۰۵ از لبنان خارج شد. جنگ ۳۳ روزه بین حزب‌الله و اسرائیل در سال ۲۰۰۶ در گرفت که نتیجه‌اش شکست اسرائیل و خروج کامل اسرائیل از جنوب لبنان بود. کنترل کامل جنوب لبنان به دست حزب‌الله افتاد. هنوز اختلاف فرقه‌ای و مذهبی بین فرقه‌ها و گروه‌های مختلف شیعه، سنی، مسیحی و مارونی و غیره وجود دارد. دخالت کشورهای مختلف که هر کدام از یکی از فرقه‌ها و گروه‌ها حمایت می‌کنند تقریباً کشور رو فلج کرده. آخرین دخالت مضحک، دخالت عربستان بود که به نخست‌وزیر قبلی لبنان دستور داد به عربستان بره و اونجا از پای هواپیما نخست‌وزیر قانونی لبنان رو به زندان برد و سرانجام با دخالت فرانسه آزاد شد و به لبنان برگشت. بیشتر ثروت نخست‌وزیر لبنان در عربستان هست، ضمن اینکه تابعیت عربستانی هم دارد و مجبور بود تابع نظرات عربستان باشه. لازم به ذکره که بین سال‌های ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۴ حکومت لبنان تحت فشار غرب اصلاحات جدید لیبرالی غربی رو شروع کرد. خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی مانند خدمات پست و تلفن، تولید برق، مدیریت زباله، ساخت و ساز و نگهداری راه‌ها و توزیع گاز و نفت توسط دولت حریری با دزدی و دستکاری مناقصات و فساد بسیار عظیم به رهبران گروه‌های شبه نظامی واگذار شد و اقتصاد کشور رو به فلاکت کشوند. جریان یک‌سال عدم جمع‌آوری زباله هم به دلیل نداشتن دولت و بی‌سامانی و خصوصی‌بودن سیستم جمع‌آوری زباله بود. حزب‌الله هم تنها نیروی مسلح و قوی در لبنان هست که جلوی تجاوز اسرائیل رو گرفته و بیش از ۲۰ سال با اسرائیل جنگید و سرانجام اسرائیل رو مجبور به عقب‌نشینی از جنوب لبنان کرد. در لبنان حزب کمونیست طبقه کارگر بسیار ضعیف هست و طبقه کارگر مبارزات طبقاتی سازمان‌یافته‌ای تقریباً نداره. اختلافات داخلی تحت تأثیر رقابت ایران از یک طرف و آمریکا و عربستان از طرف دیگه اوضاع اقتصادی و اجتماعی لبنان رو به بحران کشیده. بین حزب‌الله با پشتیبانی

ایران و نیروهای غرب‌گرا با پشتیبانی آمریکا و عربستان و اسرائیل باید یک طرف مبارزه رو بگیرید.»

مکت کوتاهی پیش اومد. جواد گفت «تو که کارگری چطور این همه اطلاعات داری؟» بهادر گفت «همون طور که این مسایل برای شما سؤال بوده برای من هم سؤال بوده. مطالعه کردم و با رفقا بحث کردیم و در ضمن من در فاصله هر دو جلسه درباره مسائل مورد بحث دوباره مطالعه می‌کنم. اکثر اطلاعات توی اینترنت وجود داره و باید یاد بگیرین چطور مسائل مورد نظرتون رو پیدا کنید و توی موبایل و یا کامپیوتر بخونید.» حمید گفت «در مورد سوریه که مشخصه دولت سوریه علیه مردم خودش دست به کشتار زد و مردم بدبختش رو آواره کرد.» بهادر گفت «بحث سوریه خیلی مفصل هست. برای اطلاعات کامل از بوجود اومدن سوریه و استقلال اون کشور تا اتحاد سوریه با مصر در زمان ناصر و روی کار اومدن حزب بعث، ممنوع کردن کلیه احزاب به‌جز حزب بعث و انحلال بقیه احزاب منجمله حزب کمونیست، گسترش ناسیونالیسم عرب در بین کلیه کشورهای عربی در زمان ناصر رئیس‌جمهور مصر، جنگ ۱۹۶۷ کشورهای عربی با اسرائیل و شکست اون‌ها و بعد جنگ ۱۹۷۳، نقش آمریکا و فرانسه و شوروی در سوریه و وضع طبقات کارگر و دهقان‌ها و سرمایه‌داران و عقاید و مبارزات و چرخش‌ها بین دینی‌بودن و بدون دین بودن دولت سوریه و نقش دین در تاریخ اخیر، تا شورش‌ها و جنگ داخلی تا سال ۱۳۹۷ شمسی بطور مفصل و مستند و بسیار دقیق در کتاب "سوریه و رئال پلتیک کمونیستی" نوشته بابک پناهی و فرزانه عباسی بررسی و تحلیل شده. خوندن این کتاب دید آدم رو گسترش می‌ده و در ضمن یاد می‌ده که مسائل رو با چه دقت و چقدر عمیق و مستند و تاریخی باید تحقیق و بررسی کرد تا به حقیقت و موضع‌گیری درست دست پیدا کرد.» بهادر ساکت شد. گلوی بهادر از بس حرف زده بود خشک شده بود. یک چای ریخت و شروع به خوردن کرد. بقیه هم مشغول خوردن چای شدند. دیر وقت بود و ادامه جلسه به هفته بعد موکول شد.

بهادر یک اتاق در یک محله کارگری اجاره کرد. هر روز بعد از جمع‌آوری زباله‌ها و جارو کشیدن خیابان‌ها و برگشتن به خانه دوش می‌گرفت. صاحبخانه به شدت بابت مصرف آب شاکی شد. بهادر هم که می‌دانست همه جا همین وضع هست با اضافه کردن اجاره صاحبخانه را راضی کرد. بهادر بعضی روزها عصر به قهوه‌خانه محل می‌رفت. یک چای سفارش می‌داد. بعضی وقت‌ها به صحبت‌های چند پیرمرد که اونجا پاتوقشون بود و نسبتاً بلند صحبت می‌کردند گوش می‌داد. یکی شون که سر کچل و ریش سفیدی داشت به بقیه می‌گفت «مملکت ما رضاشاه می‌خواد. مرحوم پدرم تعریف می‌کرد که رضاشاه خیلی سیاستمدار و آینده‌نگر بود. اول که اومد چون اون موقع همه مذهبی بودن خودش رو مذهبی جا زد. عزاداری می‌کرد، محرم سینه‌زنی راه می‌انداخت، خودش سینه‌زنی می‌کرد و گل به سرش می‌مالید. بعد که حسابی جا افتاد چنان دمازی از این آخوندا در آورد که بیا و ببین.»

دومی می‌گفت «مرحوم پدر من هم تعریف می‌کرد خیلی دیکتاتور خوبی بود. اینا پیش اون هیچی نیستن. اون موقع صنعت هنوز پا نگرفته بود و کارخونه خیلی کم بود ولی تا دلت بخواد دهات سرسبز و بیلاق بود. هر دهی می‌رفت که چشمش می‌گرفت، دست روش می‌داشت و صاحبش از ترس مجبور می‌شد ده رو دو دستی تقدیم کنه. می‌گن ماشالله هزارتا ده و عمارت درست و حسابی داشت. از هیچ به اینجا رسید. به این میگن زرنگی و مدبری.»

سومی گفت «دیکتاتوری گفتی و رد شدی. شنیدم تو مملکت کسی جرأت نفس کشیدن نداشت. هر جا کارگرا یا کسبه و یا حتی وزیری کوچکترین اعتراضی نسبت به اوضاع می‌کرد کارش با شلاق و زندان و اعدام بود. مملکت رو آروم آروم کرده بود، هیچ کس حتی جرأت ناله کردن هم نداشت.»

اولی گفت «بی‌خود نیست که میگن رضاشاه روحت شاد. اونا هم مثل ما رضاشاه شناس هستن.»

دومی گفت «یک نخست‌وزیری هم داشت که رضاشاه رو برد ترکیه و کلی چیزا از اون جا یاد گرفت و سعی کرد مملکت رو مثل اونا بکنه. دستش درد نکنه مالیات به قند و چایی مردم بست و با پول اون راه‌آهن

کشید. دانشگاه درست کرد. یک عده‌ای رو به خارج فرستاد تا کمالات یاد بگیرن و بیان تو ایران به بقیه یاد بدن.» سوومی گفت «پدرم تعریف می‌کرد که اون موقع سرباز بود و یک دفعه رضاشاه برای سرکشی به پادگان شون اومد. پدرم موهاش رو کامل کوتاه نکرده بود. چنان نره‌ای سرش زد که پدرم درجا تو شلوارش ریذ. ارتش ایران اون موقع توی آسیا اول بود.» شاگرد قهوه‌چی که داشت چای رو سر میز شون می‌گذاشت گفت «پس چرا با یک پیشیت انگلیس گُرک و پرش ریخت و فرستادنش تبعید.» پیرمرد آخری گفت «تو توی کار بزرگترها دخالت نکن. برو استکان‌ها رو بشور.» شاگرد قهوه‌چی لبخندی زد و رفت. این بحث حداقل هفته‌ای یکبار بین شون در می‌گرفت و لبخند رو به لب بهادر می‌آورد. دو نفر معتاد هم گاهی به قهوه‌خانه می‌آمدند. بقیه تیپ کارگری بودند که به‌طور نامنظم خسته از کار می‌آمدند و در دو سه گروه سه یا چهار نفری دور هم می‌نشستند و گپ و گفتی داشتند، گاهی بلند و گاهی کوتاه. یکی دو ساعت می‌ماندند و به‌جز چای گاهی نان و پنیر و یا نیمرویی هم می‌خوردند. بهادر به‌خاطر این گروه‌ها به قهوه‌خانه می‌آمد. سعی می‌کرد به دقت به حرف‌های‌شان گوش دهد. معمولاً از مشکلات حرف می‌زدند، از این‌که از فشار اقتصادی جان به لب شده‌اند. از اینکه جلو زن و بچه‌شون خجالت می‌کشن و بعد شروع به بد و بی‌راه گفتن به کارفرما و دولت و زمین و زمان می‌کردند و بعد کم‌کم به فکر چاره، و آهسته‌تر راه‌کارها و بحث‌های سیاسی. بهادر در اولین فرصت پیش‌آمده در بحث‌شان دخالت و با پررویی صدلایش را سر میز آن‌ها می‌کشاند و وارد گفتگو می‌شد. کارگرها جذب بحثش می‌شدند و حرف‌هایش را تأیید می‌کردند. بعد از چند هفته کارگران آماده‌تر برای آگاهی و مبارزه را پیدا و با آنها صمیمی‌تر شد. بخصوص دو نفر از کارگران صنعت نفت. دو روز در هفته با دو گروه از کارگرهایی که به قهوه‌خانه می‌آمدند جلسه می‌گذاشت.

بهادر با هادی هم تماس گرفت و گفت که شرایط این استان به‌خاطر صنعتی‌بودن و فشار اقتصادی برای توسعه گروه‌ها و هسته‌های کارگری آماده هست. چند رفیق را برای

ترویج و تبلیغ به اینجا بفرستید. بهادر پس از چند سال اکبرآقا را دید و سخت در آغوشش کشید. شقیقه‌هایش سفید شده بود ولی هم‌چنان گرم و پُر محبت و فعال بود. اکبرآقا و دو نفر رفیق دیگر ده روز مهمان بهادر بودند. اکبرآقا هم‌خانه‌ای بهادر شد و البته صاحبخانهٔ حریص مبلغ اجاره را اضافه کرد. اکبرآقا با رفقای کارگر نقتی توسط بهادر آشنا شد. رفقای دیگر هم با رابطین دیگر تماس گرفتند و آن‌ها هم مشغول به فعالیت شدند و ارتباط با کارگران و تشکیل گروه و هسته‌ی کارگری را شروع کردند.

جلسهٔ بعدی در خانهٔ احمد که زن و بچه‌هایش به ده نزد پدر بزرگ و مادر بزرگ رفته بودند برگزار شد. پدر و مادر احمد در یک تصادف جان‌شان را از دست داده بودند. محمدعلی برای بهادر کار جوشکاری در یک مغازه در و پنجره‌سازی با حقوق بهتر پیدا کرد ولی بهادر ضمن تشکر گفت که من از این شغلم راضی هستم و باعث تعجب محمدعلی و بقیه رفقا شد ولی گفت یکی از رفقایم بیکار هست و او را به‌جای من معرفی کنید. اکبرآقا هم مشغول به کار شد.

محمدعلی و احمد و جواد توی جلسات کاملاً قانع می‌شدند ولی در جلسات درون گروهی‌شون دوباره دچار تزلزل می‌شدند. حمید هم خیلی مایل بود که اطلاعات و دانش سیاسی‌اش را به رخ بکشد ولی چون دانش‌اش عمیق و پایه‌ای نبود زود کم می‌آورد و ساکت می‌شد. بیش از همه پرویز بود که معلومات بیشتری داشت و حتی اگر پاسخ قانع‌کننده‌ای برای نقد و بحث و جدل با بهادر پیدا نمی‌کرد باز به سختی می‌توانست از باورهای قبلیش دست بکشد. او مثل همه به بهادر احترام می‌گذاشت و او را رفیقی صمیمی و مبارز و آگاه می‌دانست، در حرف‌های بهادر حقایق جدیدی کشف می‌کرد که او را به فکر و می‌داشت.

احمد سینی چای را به زمین گذاشت و گفت «خب! کجا بودیم؟» حمید پاسخ داد «ظاهراً آقا رحیم در مورد همه چیز با ما اختلاف داره. قرار بود خلاصه‌ای از وضعیت سوریه

برامون بگه و ما رو از بورژوا لیبرالی دربیاره.» بهادر خندید و گفت «حتی اگه متعصب هم نباشین صرفاً با حرف‌های من دیدگاه‌تون عوض نمی‌شه. امیدوارم که نسبت به دیدگاه قبلی‌تون حداقل شک بکنید و با مطالعه عمیق‌تر، بحث و نقد و مهم‌تر از همه در مبارزه طبقاتی دیدگاه درست رو پیدا کنید. چون آگاهی بدون مبارزه راه به‌جایی نمی‌بره. بریم سر جنگ سوریه. شما برداشت‌تون این بود که در سوریه، یک طرف حکومت بود و یک طرف مردم که آزادی می‌خواستن. طرف حکومت که معلومه حکومت سرمایه‌داری خودکامه. اما طرف دیگه یعنی مردم. کی شناخت کافی از سمت مردم و گروه‌های هدایت‌کننده و تحریک‌کننده‌های پشت صحنه خبر داره؟ کی از تغییر سیاسی-جغرافیای خاورمیانه خبر داره؟» باز همه نگاه‌ها به سمت پرویز برگشت. پرویز به ناچار پاسخ داد «خُب! مردم مشخصه همون‌هایی هستن که مبارزه کردن و می‌کنن. عده‌ای هم کشته شدن و عده‌ای مهاجرت و عده زیادی هم آواره. اما در باره تغییر نقشه خاورمیانه یک صحبتی‌هایی شنیده بودم که آمریکا و غرب این فکر رو دارن، ولی چه ربطی به رفتار بشار اسد و حکومتش داره؟» حمید هم گفت «راست می‌گه»

بهادر گفت «من نمیدونم چرا هر سؤالی می‌کنم شما به پرویز نگاه می‌کنید. شما باید به باورهایتون به اندازه کافی آگاهی و اعتقاد داشته باشین و اگر مسئله مهمی پیش میاد یا باید اطلاعات و تحلیل داشته باشین و یا این فکر براتون پیش بیاد که برم مطالعه کنم و یا با کسی که اطلاع داره بحث کنم تا قانع بشم و جریان رو بفهمم، نه اینکه دونستن پرویز که وقت بیشتری برای مطالعه داشته برای گروه کافیه. هر کمونیستی باید برای شناخت و درک کافی نسبت به تمام مسائلی که مربوط به مبارزه طبقاتیش می‌شه دائم تلاش کنه.» جواد و احمد گفتن «تو این مورد کاملاً حق با تو هست.»

بهادر ادامه داد «خُب! بریم سر مسئله سوریه. حزب کمونیست سوریه گفتیم که منحل شد و به خاطر شرایط خفقان و سرکوب، مبارزات طبقه کارگر به رکود کشیده شد. در دوران قبل از جنبش، مساجد و گروه‌های مذهبی سنی نسبتاً فعال بودن و هر امام

مسجدی، گروهی دور خودش جمع کرده بود. در شهر دمشق فقط ۸۰ مدرسه دینی مخصوص طلبه‌های زن با ۷۵ هزار طلبه زن وجود داشت. تا سال ۲۰۰۵ بیش از ۵۸۴ مؤسسه خیریه در سوریه وجود داشت که ۲۹۰ مؤسسه وابسته به مساجد و دیگر گروه‌های اسلامی بودند که در مناطق کارگری و فقیر فعال بودن، هزینه‌های درمانی، ازدواج، تحصیل بویژه تحصیل علوم دینی و ... رو تقبل می‌کردند. مساجد به محل سخنرانی شیوخ پر نفوذ در نمازهای جمعه بدل شدند. خطیبانی پیدا شدند که خواهان ایجاد حکومت اسلامی در سوریه بودند. با شکست نیروهای چپ‌گرا در ۱۹۷۰ در سوریه و فروپاشی شوروی در ۱۹۹۱ و اجرای سیاست‌های نئولیبرالی و حرکت سوریه به سمت غرب، نیروهای مذهبی در بین توده‌های زحمتکش مقبولیت بدست آوردند. اسلام دموکراتیک به خواست سیاسی مردم تبدیل شد. دولت حافظ اسد هم به سیاست اسلام میانه‌رو رو آورد. آمریکا هم مرتب به دولت برای حرکت به سوی جامعه باز فشار می‌آورد و از طرفی هم با شخصیت‌های برجسته اسلام‌گرا رابطه برقرار می‌کرد. از جمله سیا مرتب کمک در اختیار اپوزیسیون سوریه قرار می‌داد. در چنین شرایطی بهار عربی شروع شد. و اوائل سال ۲۰۱۱ امواجش به سوریه رسید.

حکومت سوریه هم عدم امنیتی از طرف گروه‌های متعدد مذهبی احساس نمی‌کرد. گروه‌های مذهبی خرده‌بورژوا با دیدگاه بورژوازی-مذهبی فعال شدند. سرمایه‌دارهای مخالف حکومت هم شروع به پشتیبانی و حمایت مالی از این افراد کردند. کم‌کم خطیبان و فعالان مذهبی، رهبری قسمت‌های مختلف جنبش شامل افراد ناراضی طبقه کارگر و زحمتکشان شهر و روستا رو بدست گرفتن. لازم به ذکر هست که عده‌ای از این گروه‌ها دیدگاه‌های مذهبی ارتجاعی و افراطی داشتند و خواهان تأسیس حکومت اسلامی تکفیری در سوریه شدند. با شروع جنبش که از نارضایتی مردم از وضع اقتصادی و همچنین خفقان حاکم سرچشمه گرفت، تحریکات و حمایت همه جانبه از جنبش و تبلیغات وسیع از طرف همون کسانی که برنامه تغییر خاورمیانه رو داشتن شروع شد، یعنی آمریکا و غرب. با بالا

گرفتن تظاهرات تحت رهبری نیروهای مذهبی، سرکوب حکومت از یک طرف و پشتیبانی تسلیحاتی و سازماندهی جنبش از طرف غرب هم شروع شد و کار به جنگ داخلی کشید. تبلیغات آمریکا و غرب هم علیه حکومت سوریه و دفاع همه جانبه از جنبش آزادی و دموکراسی خواهی مردم شدت گرفت. هنوز هم می‌بینید که علیرغم فروکش کردن جنگ داخلی بی‌بی‌سی و ایران اینترنشنال مزدور، دست از حمایت گروه‌های تروریستی بر نمی‌دارن. جنگ هم هزینه زیادی لازم داره. هم باید خرج سربازها رو داد، هم اسلحه و ماشین‌آلات خرید و کلی هزینه‌های سازماندهی و اسکان‌های موقت و غیره. گروه‌های مختلفی تشکیل شدن که در روند جنگ مرتب ائتلاف و انشعاب‌های مختلفی بین اونها بوجود اومد. هزینه‌های مالی و تسلیحاتی رو کی تأمین می‌کرد؟ عربستان، قطر و دیگر کشورهای عربی خلیج فارس و ترکیه به نمایندگی از آمریکا و غرب. گروه‌هایی که قبلاً تروریستی شناخته می‌شدند مثل القاعده، و بعداً با تغییر نام به تحریرالاشام، جبهه النصره، مشخص شد که دست‌پرورده آمریکا بودند، درست مثل طالبان برای اینکه در همچین مواقعی استفاده بشن و هر وقت لازم نبود نابود بشن. با پشتیبانی غرب و وابستگانش جنگ شدت گرفت و طولانی شد. گروه‌های تکفیری تونستن پیروزی کسب کنن. گروهی دیگه‌ای به نام داعش و به شدت ارتجاعی و وحشی در عراق پا گرفت که به سرعت شروع به رشد کرد. امکانات مالی و تسلیحاتی و تبلیغی وسیعی در اختیارش قرار گرفت. در تمام کانال‌های اجتماعی حضور داشت و این نیاز به دانش اینترنتی بود که چنین نفراتی هم در اختیارش گذاشته شد. تبلیغاتش چنان جنبه جهانی داشت که از تمام دنیا نیروهای مسلمون مذهبی افراطی رو جذب می‌کرد. بقول معروف کارش بالا گرفت و اکثر نیروهای سنی طرفدار صدام که در اقلیت و تحت محدودیت قرار گرفته بودن رو در عراق جذب کرد و شروع به پیشروی و تسخیر مناطق بزرگی در عراق و سوریه کرد. با ادعای خلیفه خود خوانده و رهبر مسلمین جدید، اکثر نیروهای مخالف بشار اسد هم که در سوریه می‌جنگیدن رو جذب کرد. و همینطور سیل نیرو و تسلیحات و منابع مالی به سمتش سرازیر شد. کار

بجایی رسید که مناطق نفت خیز سوریه رو هم گرفت و شروع به فروش نفت به بازار جهانی کرد. حالا یکی بگه منظور از مردم چیه؟ و مردم چه ربطی به طبقه کارگر داره؟ خریدار نفت داعش چه کشورهایی هستن؟ کی میگه امپریالیسم آمریکا و غرب پشتیبانش نبودن؟» حمید گفت «پس چرا آمریکا باهاش جنگید و شکستش داد؟»

بهادر گفت «داعش با مناطق وسیعی که تحت نفوذش قرار گرفت داشت از کنترل خارج می‌شد و ادعای حکومت به سوریه و عراق، سپس ادعای حکومت بر کلیه کشورهای مسلمان و سپس کل آسیا و آفریقا را کرد. در ضمن مبارزه با داعش بهانه‌ای بود که آمریکا در سوریه مداخله مستقیم نظامی بکنه. نکته جالب این بود که اکثر رهبران نیروهای تکفیری و همچنین رهبر داعش و جانشینان متعدد بعدیش همه از زندانی‌های آمریکا بودند که در مواقع لزوم از زندان آزاد می‌شدند. ایران هم به پشتیبانی از حکومت سوریه با تشکیل نیروهای نیابتی افغانی و پاکستانی وارد جنگ سوریه شد. بعد هم روسیه وارد شد و حکومت سوریه توانست بخش وسیعی از سرزمینش رو آزاد کنه و جنگ هنوز با شدت کمتر ادامه داره. فراموش کردم که بگم یک طرف دیگه هم که از نیروهای تکفیری به شدت حمایت میکنه و شدیداً با گُردهای سوریه که تحت حمایت آمریکا بودن مخالفت داره ترکیه بود. کلاً شرایط سوریه بسیار پیچیده ولی با بررسی تحلیلی و تاریخی و بررسی مدارک زیاد، قابل تحلیل هست. آمریکا هم پس از شکست داعش توسط کلیه نیروهایی که چه در عراق و چه در سوریه با داعش مبارزه می‌کردن و نه فقط آمریکا، حمایت کامل کردها رو به‌عهده گرفت و تعدادی از چاه‌های نفت سوریه در اون منطقه رو در اختیار خودش گرفت و شروع به بهره‌برداری از اون‌ها کرد. با مبارزه‌ای که در عراق و سوریه با نماینده‌های آمریکا و حتی خود آمریکا انجام گرفت، آمریکا کردها رو تنها گذاشت و از پایگاه‌های نظامیش در سوریه به جز مناطق نفت خیز خارج شد. که این هم یکی از نمونه‌های افول هژمونی آمریکا بود. بنابراین یک طرف حکومت و طرف دیگه مردم نبودن. اگر به محموله‌های برنمی‌خوره، بررسی جامعه به دو قسمت مردم و دولت به صورت ایستا کاملاً دسته‌بندی بورژوا لیبرالی

هست و مارکسیست‌ها جامعه رو طبقاتی-تاریخی بررسی می‌کنن. حالا به نظر شما پیروزی داعش در کل منطقه و تداوم اون و یا گسترش نفوذ آمریکا در منطقه غرب ایران تا مدیترانه و تجزیه عراق و سوریه و تکه‌تکه شدن به حکومت‌های کوچک و وابسته به آمریکا به نفع کشورها و آینده خاورمیانه هست و یا دخالت ایران؟»

دوباره مدتی سکوت برقرار شد. احمد برای همه چای ریخت. بعد از مدتی جواد گفت «راستش تو اطلاعاتی داری که ما قبلاً نداشتیم و حرفات قانع کننده‌ست. ما موضع‌گیری مون صرفاً از سر مخالفت با حکومت ارتجاعی خودمون هست. با تموم حرف‌هایی که زدی باز من نمی‌تونم از حکومت مون دفاع کنم. ولی تو میگی حکومت ایران به خاطر دخالتش توی منطقه خاورمیانه مترقی هست.» حمید که خیلی آهسته با پرویز صحبت می‌کرد برگشت و گفت «تو گفتی که با شعار سرنگونی فوری حکومت هم مخالفی. درسته؟» بهادر گفت «بله مخالفم.» پرویز گفت «پس تو محور مقاومتی هستی.» بهادر خندید. احمد گفت «محور مقاومتی دیگه چیه؟» پرویز گفت «اینا یه عده هستن که معتقداً حکومت ضد امپریالیسته و باید ارزش دفاع کرد. و طبیعتاً هم با سرنگونی به شدت مخالف هستن. خودشون رو هم مارکسیست می‌دونن. نظراتشون هم تا حدی شبیه نظرات آقا رحیم هست.» جواد گفت «این که همیشه حزب توده و اکثریت.» حمید گفت «اونا که بعد از همکاری شون با وزارت اطلاعات و لو دادن مبارزان چپ، پنهان شون رو آب افتاده و حکومت بهشون اعتنا نکرد و بعد از سوء استفاده ازشون علیه نیروهای چپ، حساب رهبراشون رو رسید و بقایاشون رفتن خارج و جزء جمهوری خواه‌ها و بقول آقا رحیم بورژوا لیبرال راست شدن.»

بهادر گفت «اولاً من نگفتم که حکومت ایران به خاطر عملکردش در خارج مترقی هست. حالا من مواضع محور مقاومتی‌ها و سرنگونی طلب‌ها رو توضیح میدم. اول اینکه من و رفقایم معتقدیم که دولت ایران سرمایه‌داری لیبرال و دیکتاتوری بسیار وحشی و به شدت ضد طبقه کارگر هست. سرمایه‌داری ایران هم علیرغم تحریم‌های شدید و همچنین

اختلافش با آمریکا، ادغام شده در سرمایه‌داری جهان هست. انحصارات در ایران به خوبی انباشت می‌کنن. سرمایه مالی هم در ایران به شدت رشد کرده، هر چند که با بحران‌های ناشی از تحریم و شرایط خاص جهانی هم دست به گریبان هست. محیط برای رقابت و رشد سرمایه‌های کوچک و متوسط بسیار تنگ است و به شدت تحت فشارند ولی اون‌ها به سختی در حال تنازع بقا هستن. سرمایه‌های بزرگ و انحصارات و هلدینگ‌ها تولیدشان را که شامل نفت و صنایع وابسته مثل پتروشیمی و پالایشگاه و صنایع معدنی، عمدتاً به بازار جهانی صادر می‌کنن. حکومت با پشتیبانی همه جانبه از روندگردش و انباشت سرمایه به شدت بر روی طبقه کارگر با کاهش واقعی هرساله دستمزد در مقابل افزایش تورم فشار میده. محتوای ضدامپریالیستی انقلاب ۵۷ و سیاست ضدامپریالیستی تحمیل شده از طرف نیروهای چپ و زحمتکشان در دوران انقلاب و بعد از اون، بخشی از حکومت رو مجبور کرد موضع ضد آمریکایی بگیره تا بتونه پایه‌های حکومتش را مستحکم کنه و روند سرمایه‌داری و انباشت اون را تداوم بخشه، شکافی بین ایران و آمریکا بوجود آید. ولی این برای تسلط بر جامعه ملت‌هت کافیه نبود و نظام شروع کرد جو امنیتی و سرکوب شدیدی در جامعه برقرار کنه. برای از دست ندادن پایه‌های مذهبی خودش در جامعه، این جو امنیتی را به شکل و بهانه‌های اسلامی به جریان گذاشت. با قلع و قمع کردن نیروهای کمونیست و مجاهدین و هواداران شون و هر نیروی مخالف مطرخی، کنترل جامعه را بدست گرفت. هم زمان با طرح مسئله حجاب و سانسور و جلوگیری کردن از هر هنر معترضی این جو امنیتی را پایدار کرد، و برای جلوگیری از نفوذ تبلیغات امپریالیستی و غربی فیلتر کردن سایت‌های اجتماعی و پارازیت بر روی کانال‌های ماهواره‌ای و سرکوب تمام دیدگاه‌های مخالف را در دستور کار گذاشت و باتوجه به سرریز تبلیغات امپریالیستی در ماهواره‌ها و فضای مجازی و رابطه با مهاجرین به غرب، بخش‌هایی از جامعه به‌ویژه بخشی از طبقه بورژوازی و خرده بورژوازی یا طبقه متوسط به شدت طرفدار زندگی غربی و خواهان دموکراسی و آزادی بشوند. از طرفی تضاد دو گروه سرمایه‌داری درون حکومت یعنی

نیروهای اصلاح طلب طرفدار غرب و آمریکا و اصول‌گرایان ضد آمریکایی و تقابل بین‌شون
ادامه پیدا کرده.»

جواد پرسید «تو که این حکومت رو ارتجاعی و دیکتاتور میدونی، پس چرا مخالف سرنگونی حکومت هستی؟» بهادر گفت «عجله نکن به اونجا هم می‌رسیم. محور مقاومتی‌ها فقط امپریالیسم رو می‌بینن و اون‌رو در حقیقت شیطان بزرگ تلقی می‌کنن. اما با کارکرد حکومت و مبارزات طبقاتی جاری طبقه کارگر کاری ندارن و معتقد هستن شرایط جامعه کم‌کم به سمت سوسیالیسم پیش میره. حتی خیزش ۹۶ رو ارتجاعی و وابسته به صهیونیسم و آمریکا ارزیابی کردن. این موضع‌گیری، اونا رو جزء نیروهای بورژوا قرار میده. گروهی از اپوزیسیون بورژوا لیبرال راست یعنی براندازها، نظیر مجاهدین، سلطنت‌طلب‌ها، فرسگرد، جمهوری‌خواه‌ها، اکثریتی‌ها و توده‌ای و حزب کمونیست کارگری، امیدشون به دخالت آمریکا برای براندازی حکومت و برگشت به ایران برای چپاول طبقه کارگر هست. اما سرنگونی‌طلب‌ها رو جزء لیبرال بورژواهای رادیکال و چپ می‌دونیم. اینا هم از نظر تاریخی برای ادامه تسلط طبقه سرمایه‌دار و بورژوا بر طبقه کارگر، جزء ضروری هستن.» محمدعلی گفت «دست شما درد نکنه.»

بهادر خیلی جدی ادامه داد «محور مقاومتی‌ها فقط امپریالیسم رو می‌بینن و کاری به عملکرد سرمایه‌داری دولت علیه طبقه کارگر ندارن. سرنگونی‌طلب‌ها فقط دولت رو می‌بینن و کاری به امپریالیسم ندارن. حتماً شرایط رو انقلابی می‌بینن که شعار سرنگونی فوری میدن. با کدام نیروی داخلی، با چه سازماندهی داخلی، با کدام طبقه دارای آگاهی و با کدام ارتباط داخلی و رهبری پذیرفته شده؟ به‌قول معروف اول باید چاه رو بکنی بعد منار رو بلزدی. سرنگونی از راه تسخیر خیابون که قبلاً بحثش شد. شعار سرنگونی توسط توده‌ها رو میدن. صحبت از شوراها توده‌ای می‌کنن یعنی شورایی متشکل از خرده بورژوازی و طبقه کارگر. با نگاهی به تاریخ و شرایط بوجود اومدن شورا، برانشون اصلاً ضروری نیست. مهم نیست که شورا بار اول در شرایط انقلابی در سال ۱۹۰۵ روسیه بنا به ضرورت شرایط

مبارزات طبقه کارگر و با ابتکار خود کارگران شهر ایوانو-وزنسک بوجود اومد و نه توسط حزب سوسیال دموکرات و به شهرهای دیگه هم گسترش پیدا کرد و سرانجام شورای سراسری کارگران در پترزبورگ تشکیل شد و شورای سراسری بعد از ۵۰ روز با دستگیری رهبرانش منحل شد. بعد از انقلاب دموکراتیک فوریه ۱۹۱۷ و وجود شرایط انقلابی باز شورا اول در پترزبورگ و بدنبال اون‌ها در مناطق صنعتی دیگر روسیه و باز هم از طرف خود کارگران شورا بوجود آمد. در این موقع عده‌ای از رهبران منشویک‌ها از شوراهای سراسر روسیه خواستند که نماینده‌های خود رو برای تشکیل شورای سراسری به پترزبورگ بفرستند و این شورا تحت تسلط منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی قرار گرفت. در اکتبر ۱۹۱۷ این بلشویک‌ها بودند که کنگره دوم شوراهای سراسری را دعوت کردند و با تکیه بر آن، انقلاب سوسیالیستی رو به پیش بردند. شورا آخرین مرحله سازماندهی پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی. سازمان‌ها و احزاب سرنگونی طلب با جهش به مرحله شورا، شعار آلترناتیو سوسیالیستی رو هم مطرح می‌کنن. انحراف بسیار مهم اون‌ها اینه که تلاش می‌کنن طبقه کارگر را به راه سرنگونی طلبی بکشن. یعنی طبقه کارگر رو از مبارزات مستقل طبقاتی و کمونیستی به سمت فعالیت‌های بورژوا لیبرالی رادیکال منحرف کنن. حتماً با کمک خرده بورژوازی و طبقه کارگری که نه آگاهی طبقاتی داره و نه متشکل هست و نه ارتباطی با سازمان‌ها و احزاب سرنگونی طلب داره. در حال حاضر طبقه کارگر نه تنها دیدی نسبت به آشتی‌ناپذیر بودن تضاد کار و سرمایه نداره، حتی شناخت و چشم اندازی از سوسیالیسم هم نداره. بنابراین جداکردن هدف نهایی سوسیالیسم از مبارزات جاری طبقه کارگر و موکول کردن اون به آینده، منجر به دیدگاه سوسیالیسم تخیلی حتی در بین چنین مارکسیست‌هایی میشه، چه برسه به طبقه کارگر. در وضعیتی که طبقه کارگر و شرایط جامعه هنوز انقلابی نیست، انقلابی جلوه دادن وضعیت، خود خیانتی به اون طبقه هست. در حقیقت رسیدن به انقلاب سوسیالیستی در گام‌هایی است که در جریان مبارزه برداشته میشه. سیاست واقع‌گرایی لنین طرد خیال‌پردازی‌ها و تحقق واقعی اصول نظریه‌های

مارکس و انگلس، با توجه به شرایط مشخص بود. یعنی تئوری‌ای که از قابلیت اجرا برخوردار باشد. برای سرنگونی طلب‌ها آینده دولت سوسیالیستی به این صورت امری نیست که در روند مبارزه طبقاتی و از دل اون محقق بشه بلکه به عنوان یک مسئله فنی-اقتصادی در نظر گرفته شده که کافیه سرمایه‌داری رو برداریم و سوسیالیسم رو جاش بگذاریم. جدیداً می‌گن باید با فعالیت بیشتر در شبکه‌های اجتماعی و حمایت و توجه بیشتر به تظاهرات بازنشسته‌ها و معلمین و جنبش زنان، فعالیت کمونیستی مون رو ارتقاء بدیم تا زودتر حکومت سرنگون بشه. اصلاً صحبتی از استقلال تشکیلاتی و مبارزه طبقه کارگر نیست. خواست فوری علیرغم منسجم بودن حکومت و نیروهای سرکوبگرش و عدم مشکل بودن و آگاه بودن طبقه کارگر به منافع طبقاتیش و نبود حزب کمونیستی که قادر به رهبری طبقه کارگر باشد. و خورده بورژوازی‌ای با تمایلات بورژوا لیبرالی غرب‌گرا و فریب‌خورده دروغ‌های کاذب غرب در مورد دموکراسی و آزادی و حقوق بشر و کلاً با وجود نیروهای اپوزیسیون در داخل و خارج کشور با منافع مختلف و گاه متضاد و از همه مهم‌تر نبود شرایط انقلابی، انتظار دارند با خیزش داخلی، نیروهای حکومت رو شکست بدن و حکومت هم تصمیم بگیره دیگه مقاومت نکنه، از آمریکا هم درخواست کنن که برای اولین بار دست از منافع منطقه‌ایش برداره و دخالتی نکنه، از نیروهای تجزیه‌طلب الاحوازیه، پژاک، جندالله، انصارالفرقان و غیره درخواست بشه که اون‌ها هم تعطیل کنن و از مجاهدین و نیروهای سرمایه‌دار سلطنت‌طلب غرب‌گرا و کل بورژوا لیبرال‌ها خواهش کنه که در سیاست دخالت نکنن و خودبخود شوراها توده‌ای به رهبری کارگران برقرار بشه. از بی‌بی‌سی و ایران اینترنشنال هم خواهش کنن یک مدت تبلیغات کمونیستی بکنن تا کارگرا با سوسیالیسم آشنا بشن و از جناح چپ بورژوا لیبرال‌های رادیکال دعوت بشه که به ایران بیان و رهبری رو در دست بگیرن و آلترناتیو سوسیالیستی برپا کنن و ایران رو به تنها کشور سوسیالیستی خارج از حیطه نفوذ آمریکا در این منطقه نفت‌خیز بسیار حساس تبدیل کنن. حتی یک نکته غیر تخیلی در این استراتژی به ظاهر کمونیستی وجود نداره. بنابراین

شعار سرنگونی تنها باعث گمراهی عده‌ای از مبارزین طبقه کارگر میشه و به همین دلیل، ضد انقلابی هست و حامیان این شعار عملاً بورژوا لیبرال رو تقویت می‌کنن و در جبهه اونا بازی می‌کنن. در حقیقت این گروه‌ها نمود ظاهری مارکسیستی دارن ولی ذاتشون بورژوایی هست.»

سکوتی طولانی برقرار شد. نگاه‌های حمید به پرویز هم اثری نداشت. بالاخره حمید طاقت نیاورد و گفت «ولی همه ناراضی هستن. جنبش ۸۸، ۹۶، ۹۸ رو چی میگی؟» بهادر گفت «جنبش ۸۸ کلاً ارتجاعی بود.» حمید ناگهان فریاد زد «چی؟ دیگه گندش رو درآوردی.» بهادر خونسرد ادامه داد «خواست اون جنبش انتخابات عادلانه بورژوایی بود. یادت رفته "رأی من کو؟" از طرف دیگه شعارها درخواست از اوپاما رئیس جمهور آمریکا برای پشتیبانی و حمایت بود. "اوپاما، یا با اونا یا با ما". یعنی درخواست از امپریالیسم برای حمایت. شرکت‌کننده‌ها عمدتاً قشر متوسط و بالایی خرده‌بورژوازی بودن که خواهان دموکراسی بورژوالیبرال بودن و تحت رهبری بورژوازی لیبرال و دموکراسی‌خواه بودن. به این دلایل اون جنبش رو ارتجاعی می‌دونیم.»

جواد اروم پرسید «۹۶ و ۹۸ چی؟» بهادر گفت «اون خیزش‌ها فرق می‌کرد و مسئله معیشت طبقه کارگر و زحمتکش قشر فرودست جان به لب رسیده مطرح بود. حتی دیدید که اون شورش‌ها به محله‌های جنوبی و فقیرانه‌تر کشیده شدن. بنابراین ما این خیزش‌ها رو ارتجاعی نمی‌دونیم. این خیزش‌ها نشانه برآمدن تضاد بین طبقه کارگر و فرودستان با سرمایه بوده، هر چند بدون آگاهی و حتی هدف مشخص. شاید صرفاً فریادی بود از فشار و درد سختی معیشت. و طبقه کارگر با درس گرفتن از اون‌ها متوجه می‌شه که بدون تشکل، بدون آگاهی، بدون سازماندهی مناسب و اتخاذ تاکتیک‌های دفاعی امکان پیروزی جزئی رو هم نداره و از این جهت اون رو در تکوین مبارزات طبقاتی طبقه کارگر مثبت ارزیابی می‌کنیم. از طرفی دیگه کارگران به خصلت‌ها طبقه سرمایه‌دار و دولت نماینده‌اش در حفظ منافع‌اشان و تضاد عمیق‌شان با کارگران بیشتر پی‌بردند و بعد از آن مبارزات

کارگری رشد کرد. دیدیم که با نداشتن سازماندهی و رهبری درست، امکان پیروزی نداشتن و بطور وحشیانه‌ای سرکوب شدن به همین دلیل در شرایط اجتماعی فعلی و سطح مبارزات و تشکل و آگاهی طبقه کارگر، شعار تسخیر خیابان، همون طور که قبلاً تأکید شد فقط به مسلخ بردن کارگرا هست و با این شعار هم مخالفیم. شما اگر به سایت‌های این گروه‌های سرنگونی طلب نگاه کنید جز وجود بعضی کلمات مارکسیستی تفاوت چندانی با تبلیغات بی‌بی‌سی و ایران اینترنشنال نداره. سر تا پا در باره حقوق بشر، دموکراسی و دیکتاتوری و استبداد، سرکوب، محکوم کردن رفتار حکومت در زندانی کردن هشتش و در کنارش هم اخبار کارگری برای مارکسیستی جلوه دادن ظاهرشون هست. و تازگی‌ها هم حمایت از تظاهرات معلمین و بازنشستگان و زنان را مدنظر قرار دادن.»

حمید نامیدانه سعی کرد آخرین تیر ترکش را رها کند و با پوزخند گفت «حتماً با حق تعیین سرنوشت خلق‌ها هم مخالفی؟» بهادر گفت «دقیقاً. این خلق‌هایی که میگی مقصود همین گروه‌های تجزیه طلب وابسته به عوامل امپریالیست هستند؟ آیا الاحوازیه، در خوزستان، انصارالفرقان و جندالله در سیستان و بلوچستان و پژاک و دموکرات و کومله در کردستان و دیگر گروه‌های ارتجاعی با دیدگاه بورژواالیبرال و وابسته را مترقی و استقلال طلبی شون رو خواسته طبقه کارگر اون مناطق میدونی؟ فکر نمی‌کنی این مناطق اگر مستقل بشن، در وابستگی به ارتجاعی‌ترین کشورهای منطقه قرار نمی‌گیرن و وضع طبقه کارگر تحت چنین حکومت‌هایی بهتر از اتحاد با کارگرایی کل کشور ما در یک حکومت سوسیالیستی می‌شه؟ فکر نمی‌کنی با استقلال خوزستان طبقه کارگر ایران از مهمترین منابع اقتصادی نفتی محروم نمی‌شه و در نتیجه نمی‌تونه سوسیالیسم و رفاه رو براحتی برای طبقه کارگر کل ایران به ارمغان بیاره؟»

حمید کاملاً فرو ریخته بود. پیشانی‌ش عرق کرده بود و دست‌هایش را پیچ و تاب می‌داد. نگاه طولانی به پرویز کرد و بالاخره بلند شد و به جمع گفت «این آقا رحیم کلیه بدیهیات مارکسیست لنینیستی رو زیر سؤال برده و شما هیچ عکس‌العملی نشون نمی‌دین.

براتون متأسفم. من راه خودم رو می‌رم.» و خداحافظی کرد و کتاب لنین را جا گذاشت. احمد و جواد و محمدعلی یک نگاه به هم کردند و لبخندی زدند و بعد سرشان را پایین انداختند و به فکر فرو رفتند. بعد از رفتن حمید بهادر پرسید «حمید با کدومتون بیشتر دوست بود؟» پرویز گفت «با من.» بهادر گفت «حُب تو رابطہات رو باهات حفظ کن و از لحاظ امنیت مواظبش باش که منحرف نشه.»

مدتی سکوت شد و بعد از مدتی پرویز فکورانه پرسید «آقا رحیم! اسم سازمان و یا حزب شما چیه؟» همه سرها بلند شد و به بهادر خیره شدند. بهادر جواب داد «مسیر تشکیل حزب یک جریان زندهٔ رشدیابنده و تکاملی هست. یعنی بررسی شرایط تاریخی جهان و جامعهٔ خود و تحلیل حرکت آن، مبارزهٔ نظری با انحرافات و ایدئولوژی بورژوازی رخنه کرده در بین کارگرا، تلاش در جهت آگاهی دادن و آموزش مارکسیستی به طبقهٔ کارگر، تلاش در جهت ایجاد تشکیلات کارگری و شرکت فعال در مبارزات اقتصادی طبقهٔ کارگر و سمت‌وسو دادن سیاسی و انقلابی به آن و ایجاد بنیان‌های نظری-سیاسی تشکیلاتی برای حزب کمونیست هست. ما در این جهت به شدت فعال هستیم. نهایت سعی مون رو در یادگیری از محیط مبارزاتی کارگری و حک و اصلاح و تکامل عقایدمون می‌کنیم. تا زمانی که شرایط مادی برای ایجاد تشکیلات حزب فراهم بشه.» پرویز دوباره پرسید «نظرات، عقاید، هدف‌ها نوشته‌ها و مقالات شما کجاست. یعنی پلتفرم‌تون چیه؟» بهادر گفت «نوشته‌های رفقای ما در وب سایت‌ها هست. با جستجوی اینترنتی می‌تونید پیدا کنید. البته در ادامه‌ی مبارزات طبقاتی، مشخص هست که نظرات خود را بی‌رحمانه نقد، حک و اصلاح می‌کنیم و در شرایط دائماً متغیر تکمیل‌تر و کامل‌تر می‌شه. این نظریه‌ها مانند الماس باید تراشیده بشه، چون بقول لنین بدون نظریه انقلابی هیچ انقلابی هم بوجود نمیاد. اما پلتفرم ما فعلاً همین چیزایی هست که گفتیم.» این جلسه ساعت دو بعد از نیمه شب به پایان رسید.

بهادر دو هفته جلسات را به عقب انداخت تا رفقاً بتوانند بیشتر فکر و تحقیق و بحث و جدل کنند. در طی این دو هفته جلسات دیگرش بیشتر شده بود. در تمام جلسات بهادر در حاشیه جلسات راه‌های مخفی کاری را آموزش می‌داد و به رعایت آن‌ها در همه حال تأکید می‌کرد. به عنوان مثال آموزش می‌داد که حتی اگر با خانواده به مهمانی می‌روید، دقت کنید که مورد تعقیب قرار نگیرید و حتی دقت کنید که محل و منزل مهمانی تحت کنترل نباشد، در حرف زدن تان دقت کنید که تحت احساسات قرار نگیرید و خودتان را جلو افراد ناشناخته لو ندهید، تا مخفی کاری تبدیل به عادت شود.

جلسه بعدی در منزل جواد و طبق معمول با مراسم چای برگزار گردید. اولین سؤال از طرف پرویز بود که پرسید «حالا با توجه به صحبت‌هایی که قبلاً کردی و تقریباً همه گروه‌ها و احزاب و سازمان‌ها رو رد کردی، فکر می‌کنی بتونین اوتقدر نیرو و کارگر رو جذب کنین که تبدیل به یک سازمان پیشرو بشین؟» بهادر پاسخ داد «هرکس که راه مبارزه رو برگزیده باید به راهش ایمان داشته باشه. ولی در جوابت باید بگم در حال حاضر نیروهایی وجود دارن که چه در خارج و عمدتاً در داخل که از نظر عقاید یا هم عقیده هستیم یا با عقاید ما نزدیک هستن و مشغول مبارزه. ثانیاً با مبارزه نظری در سطح جامعه و سیر رویدادها و نتایج غلطی که گروه‌های دیگه از مبارزه بدست میارن حتماً نیروهای صادق و غیر متعصب‌شون جذب فعالیت‌های صحیح و حاملین این سیاست‌ها میشن. محفل‌های متعدد کارگری، دانشجویی و روشن‌فکری متعدد و همچنین گروه‌های کارگری فعالی وجود دارن که هنوز جهت دقیق مبارزه خودشون رو پیدا نکردن و میتونن متحد بالقوه ما باشن. علاوه بر مبارزه نظری، نحوه فعالیت عملی و شرکت در مبارزه طبقاتی هست که صحت و یا غلط بودن نظریه‌ها رو نشون میده. پس باید برای تبدیل شدن به نیروی پیشروی طبقه کارگر هم عملی و هم نظری فعالیت کرد و با هر انحرافی شدیداً مبارزه کرد.»

جواد پرسید «مبارزه نظری که مشخص شد. شما برای مبارزه عملی در شرایط فعلی چه روشی دارید؟» بهادر گفت «من پیشنهاد می‌کنم با توجه به اینکه تفاوت شرایط اوان دوران و زمان امروز رو بررسی کردیم، بهتره که مطالعه و نقد و بررسی مقاله "وظایف سوسیال دموکرات‌های روس" رو قبل از "چه باید کرد" شروع کنیم و از درس‌های اوان مقاله و کتاب بطور خلاقانه به وظایف و چه باید کرد امروز برسیم. البته فراموش کردم بگم که یک اختلاف دیگه دوران ما تعداد سازمان‌ها و احزاب و گروه‌های زیادی هست که همه خودشون رو مارکسیست میدانن و همه با هم اختلاف عقیده دارن. ولی اوان موقع دو سه دیدگاه بیشتر نبود.» همگی موافقت کردند که با کتاب لنین جامانده حمید شروع کنند. قرار گذاشتند که به ترتیب یک نفر کتاب را بخواند و روی نکات مهم آن بحث شود. پرویز توضیح داد که در آن زمان‌ها احزاب مارکسیست، خودشان را سوسیال دموکرات می‌نامیدند و از سال ۱۹۲۰ به بعد احزاب مارکسیست به نام حزب کمونیست خوانده شدند. و ادامه داد که مقاله «وظایف سوسیال دموکرات‌های روسیه» در سال ۱۸۹۷ توسط لنین نوشته شده و شروع به خواندن کرد تا رسید به جمله "در زمان کنونی حیاتی‌ترین مسئله از نقطه نظر ما مسئله فعالیت عملی سوسیال دموکرات‌ها است." بهادر گفت «این قسمت را آروم‌تر بخون که روش بحث کنیم.» پرویز آرام ادامه داد:

«منظور از فعالیت عملی سوسیال دموکرات‌ها، رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا و متشکل کردن این مبارزه است. در هر صورت آن: مبارزه سوسیالیستی (مبارزه بر ضد طبقه سرمایه‌داران، یعنی مبارزه‌ای که همش مصرف به انهدام رژیم طبقاتی و ایجاد جامعه سوسیالیستی است.) و مبارزه دموکراتیک (مبارزه بر ضد حکومت مطلقه یعنی مبارزه‌ای که هم آن مصرف به دست آوردن آزادی سیاسی در روسیه و دموکراسی کردن رژیم سیاسی و اجتماعی روسیه است.)... همواره روی ارتباط لاینفک میان وظایف سوسیالیستی و دموکراتیک خود تأکید ورزیده‌اند.»

جواد رو به بهادر پرسید «خُب! اینجا هم به وظایف دموکراتیک یعنی مبارزه علیه حکومت مطلقه استبدادی و برای آزادی سیاسی و دموکراسی دقیقاً اشاره کرده و گفته از

مبارزه سوسیالیستی جدایی ناپذیره. حالا تو چی میگی؟» بهادر پاسخ داد «باز یادت رفت. هنوز تحلیل مشخص در شرایط مشخص عادتت نشده. شرایط جامعه و حکومت در اون دوران چطور بود و با شرایط حالا چه فرقی داشت؟» جواد کمی فکر کرد و گفت «حکومت مطلقه در اون دوران هنوز دست تزار و اشراف یعنی بقایای فئودالی بود.» پرویز هم ادامه داد «مرحله انقلاب هم در اون دوران مرحله بورژوا دموکراتیک بود نه سوسیالیستی.» بهادر ادامه داد «پس طبیعی بود که خواسته آزادی و دموکراسی بورژوایی جزء ضروری مبارزه اون دوران باشه و بتونن، هم مبارزه طبقاتی رو پیش ببرن و هم طبقه سرمایه دار رو همراه کنن حتی بطور موقت. بنابراین در شرایط فعلی حتی برای جذب طبقه متوسط هم نباید شعارهای بورژوا لیبرالی داد. در اون دوران قطب سوسیال دموکراسی آلمان بود. در آلمان هم حزب سوسیال دموکرات خیلی قوی بود و شرایط بورژوازی اون موقع آلمان طوری بود که مجبور بود حزب سوسیال دموکرات را کاملاً آزاد بگذاره که ضمن تبلیغات و مبارزه سوسیالیستی در انتخابات بورژوایی شرکت و نماینده اش هم در مجلس آلمان شرکت کنه. و سوسیال دموکرات های روسیه هم دنبال این نوع دموکراسی بودن. الان در شرایط کشورهای رو به توسعه ظرفیت پذیرش این دموکراسی به هیچ وجه وجود نداره و تقریباً در تمام این کشورها دیکتاتوری در جریانیه. ضمن اینکه سرمایه داری در کشور ما با اختناق کامل جا افتاده. پس وظایف ما در این دوران مبارزه سوسیالیستی هست. یعنی مبارزه باید علیه سرمایه داری یعنی مبارزه ای که باید جهتش انهدام دولت طبقاتی و ایجاد جامعه سوسیالیستی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا باشه.» پرویز با سر تأیید کرد. کسی سؤالی دیگه نداشت و پرویز ادامه داد تا رسید به این قسمت:

«کار سوسیال دموکرات های روس عبارت است از ترویج آموزش های سوسیالیسم علمی، اشاعه مفهوم صحیح در باره رژیم اجتماعی و اقتصادی معاصر و مبانی و تکامل آن رژیم و درباره طبقات مختلف جامعه روس، در باره روابط متقابل این طبقات و مبارزه آنان با یکدیگر، در باره نقش طبقه کارگر در این مبارزه و روش آن نسبت به طبقاتی که در حال سقوط و تکامل اند و نسبت به گذشته و آینده سرمایه داری و درباره وظیفه تاریخی

سوسیال دموکراسی بین‌المللی و طبقه‌کارگر روسیه. تبلیغ بین کارگران ارتباط لاینفکی با ترویج دارد و طبیعتاً در شرایط فعلی سیاسی روسیه و با سطح فعلی ترقی توده‌های کارگر، در درجه اول اهمیت قرار می‌گیرد. تبلیغ در بین کارگران عبارت است از این که سوسیال دموکرات‌ها در تمام تظاهرات خود به‌خودی مبارزه طبقه کارگر و در تمام تصادماتی که کارگران به خاطر روز کار، مزد کار، شرایط کار و غیره و غیره با سرمایه‌داران پیدا می‌کنند شرکت ورزند. وظیفه ما از این لحاظ عبارت است از آمیختن فعالیت خود با مسایل عملی و روزمره زندگی کارگر، کمک به کارگران برای این که ذهنشان در این مسایل روشن شود. متوجه کردن کارگران به عمده‌ترین سوءاستفاده‌ها، کمک به آنان برای این که خواست‌های خود را از کارفرمایان دقیق‌تر و عملی‌تر تنظیم نمایند. بالا بردن فهم کارگران در زمینه همبستگی و مصالح عمومی و آرمان عمومی کارگران روس به مثابه طبقه واحد کارگر که قسمتی از ارتش جهانی پرولتاریا را تشکیل می‌دهند. ایجاد محفل‌هایی بین کارگران، برقراری ارتباط صحیح و مخفی بین آنها و گروه مرکزی سوسیال دموکرات‌ها، چاپ اوراق و بیانیه‌های تبلیغی و انتشار آن، تهیه عده ثابتی از مبلغین مجرب، این است به‌طور خلاصه شکل‌های فعالیت سوسیالیستی دموکراسی روس.»

کسی سؤالی نداشت. بهادر اضافه کرد «تمام موارد فوق را با توجه به شرایط روز باید در نظر گرفت و به‌طور عملی پیاده کرد. مثلاً علاوه بر محفل‌ها باید هسته‌های کارگری که حرفه‌ای‌تر و آشنا تر به مسائل مخفی کاری و فعال‌تر هم هستند باید ایجاد کرد تا بتوانند ضمن ترویج آگاهی سوسیالیستی، مبارزات طبقه کارگر را در جهت صحیح رهبری کنند. از طرفی به خاطر شرایط امروز، کارگران حتماً باید در باره مسائل جهانی و تحولات آن به‌خصوص امپریالیسم جهانی و مسائل روز، هم‌چنین تحولات داخلی، بحران‌های اقتصادی، گروه‌های سیاسی، تحولات کشورها بخصوص کشورهای خاورمیانه و تحولات داخلی آن‌ها و مبارزات کارگری در داخل و جهان اطلاع داشته باشند.» پرویز گفت «دقیقاً.» محمدعلی مقاله را ادامه داد تا:

«کار ما در درجه اول و بیش از همه متوجه کارگران فابریک‌ها و کارخانه‌ها و کارگران شهری است. سوسیال دموکراسی روس نباید نیروهای خود را پراکنده نماید، وی باید تمام فعالیت خود را در بین پرولتاریای صنعتی متمرکز کند که قابلیت بیشتری برای تحلیل ایده‌های سوسیال دموکراسی دارد و از لحاظ فکری و سیاسی رشد بیشتری کرده

است و از لحاظ تعداد و تمرکز خود در مراکز بزرگ سیاسی کشور دارای اهمیت بیشتری می‌باشد. از اینرو ایجاد يك سازمان پابرجای انقلابی در بین کارگران فابريك‌ها، کارخانه‌ها و کارگران شهری اولین و حیاتی‌ترین وظیفه سوسیال دموکراسی است. ... ولی ما با اذعان به لزوم تمرکز نیروهای خود در بین کارگران فابريك‌ها و کارخانه‌ها و تمییح فکر پراکنده نمودن قوا، ابدأ نمی‌خواهیم بگوییم که سوسیال‌دموکراسی روس بقیه قشرهای پرولتاریای روس و طبقه کارگر را ندیده بگیرد.»

احمد گفت «همین‌جا وایسا. ببین اینجا تأکید زیادی روی سازماندهی انقلابی بین کارگران می‌کنه اون موقع چه شرایطی بوده و حالا چه شرایطی هست که هنوز حزب تشکیل نشده؟» بهادر گفت «سؤال خیلی خوبیه. این مقاله در سال ۱۸۹۷ نوشته شده. یک سال بعد کوششی برای ایجاد حزب انجام شد که ناکام موند. حزب سوسیال دموکرات عملاً شش سال بعد یعنی در سال ۱۹۰۳ تشکیل شد. اون موقع محفل‌ها و گروه‌های مختلف مارکسیست نسبتاً زیادی در بین کارگران فعال بودند که به‌طور پراکنده ارتباط‌هایی بین‌شون بود. از طرفی کارگران کارخانه‌ها اکثراً در سندیکاها و اتحادیه‌ها متشکل بودند که به دلیل متشکل بودن، به راحتی می‌شد توسط گروه‌های مبارز کارگری مخفی در مبارزه طبقاتی راهنمایی و رهبری شون کرد. به دلیل همین تشکل‌ها، تجربیات مبارزه‌هاشون حفظ می‌شد و تأثیرگذار در اعتصابات و تظاهرات بعدی بود. از طرفی جوی که در اون سال و سال‌های بعدی غالب بود که کارگران در همه کارخانه‌ها و اکثر نقاط کشور مدام رو به اعتصاب و مبارزه می‌آوردن. اما در شرایط امروزه هیچ تشکل پایدار کارگری وجود نداره. برای همینه که ما می‌گوییم در شرایط فعلی کارگران برای بوجود آوردن سندیکا‌های خودشون هم باید مبارزه کنند. هنوز محفل‌های مارکسیستی مرتبط با کارگران و هسته‌های کمونیستی کارگری و حتی گروه‌های فعالان کارگری به تعداد کافی وجود ندارد و باید سازمان پیشرو طبقه کارگر ایجاد بشه.» جواد پرسید «تو برای تشکل طبقه کارگر در شرایط فعلی فقط روی سندیکا تأکید می‌کنی. تشکل‌های دیگه مثل شورا رو قبول نداری؟» بهادر پاسخ داد «علت تأکید من بر روی تشکل کارگری دلایل مختلفی داره. اولاً در اتحاد و تشکل، کارگر به قدرت خودشون در مقابله با سرمایه‌دارها پی‌می‌برن. دوماً با داشتن تشکل

پایدار، تجربیات مبارزاتی شون حفظ میشه و از اون در مبارزات بعدی استفاده می‌کنن و یا تجربه‌شان به تشکل‌ها و مبارزات کارگران دیگه انتقال پیدا می‌کنه. سوماً وقتی تشکل کارگری وجود داشته باشه، کارگرا با پرداخت حق عضویت، ضمن احساس تعلق داشتن به یک مجموعه، آمادگی مبارزه جمعی در شرایط ضروری رو بهتر دارند. و چهارم اینکه یک مجموعه متشکل، توسط گروه اجرایی آگاه و مبارز و مورد تأیید کارگرا بهتر و متمرکزتر رهبری میشه. پنجم هم اینکه گروه رهبری تشکل، دائم حواسش به زرنگی‌ها و کلک‌های کارفرما هست و به موقع با قدرت پشتیبانی کارگرا جلو این موارد رو می‌گیره. از طرفی با آموزش در تشکیلات، آگاهی کارگرا رو بالا می‌بره. حالا در شرایط فعلی چه نوع سازمانی به نفع طبقه کارگر هست که موارد بالا رو پوشش بده. یکی از تشکل‌هایی که می‌تونه این کار رو انجام بده سندیکا هست به شرط اینکه دایم ارتباطش رو با کارگرا حفظ کنه و دائم فعال بمونه. تشکل‌های دیگه‌ای هم زمان ضروری و مهم‌تره، مثل هسته‌های کارگری که بسیار اولویت دارن و یا محفل‌های مطالعاتی کارگری یا کمیته اعتصابات، صندوق اعتصابات. البته وظایف سندیکا ارتباط به مبارزه اقتصادی کارگر داره. البته خیلی باید مراقب بود که سندیکا زیر نفوذ سرنگونی طلبا قرار نگیره. چون سرنگونی طلبی تو جامعه نفوذ داره و کارگرا هم بخشی از این جامعه هستن، پس کارگرا هم از سرنگونی طلبی میرا نیستن. پس کار سیاسی و توضیحی خیلی تو مبارزه کارگری اهمیت داره. سؤال من از شما که همه خواهان تشکل شورایی هستین اینه که ضرورت و استفاده از این شکل سازمانی در شرایط فعلی چه فایده‌ای داره؟»

احمد گفت «اولاً هر مبارزه جمعی مثل اعتصاب و یا تظاهرات احتیاج به یک گروه رهبری داره. با یک مجمع عمومی و انتخابات، نماینده‌ها رو برای رهبری انتخاب می‌کنیم و خلاص. بقیه وظایف به عهده نماینده‌های شورا هست. شورا مثل سندیکا محدود به مبارزه اقتصادی نیست.» پرویز بلافاصله ادامه داد «البته به همین سادگی نیست. شورا اصولی داره. نماینده‌ها در مقابل مجمع مسئول هستن و نماینده‌ها هر زمان قابل برکنار

شدن هستن. سالیانه انتخابات برگزار میشه. این جنبه تشکیلاتی‌اش. اما وظایف شورا بسیار فراتر از وظایف صرفاً اقتصادی سندیکا هست. مهم‌ترین تفاوت شورا با سندیکا اینه که شورا مبارزهٔ سیاسی رو هم به‌عهده داره. شورا می‌تونه مدیریت تولید و مدیریت کارخونه رو به‌عهده بگیره. مجمع نمایندگان سراسری شورا می‌تونه مبارزات سیاسی تا حد درهم کوبیدن ماشین دولت سرمایه‌داری رو به سرانجام برسونه و در ادامه مدیریت گذار به سوسیالیسم رو به‌عهده بگیره.» بهادر گفت «بسیار عالی! قبلاً تاریخچهٔ بوجود اومدن شورا و وظایفی که به‌عهده گرفت رو مرور کردیم. بعد از انقلاب فوریهٔ ۱۹۱۷ و برکنار کردن تزار، در شرایط انقلابی و نبود نیرویی دولتی قوی که بتونه در مقابل کارگرا قد علم کنه، مجدداً شوراهای اول در پترزبورگ که قطب صنعتی بود و بعد در شهرهای دیگه روسیه توسط کارگرا بوجود اومد و با دعوت نمایندگان شوراهای توسط منشویک‌ها مجمع سراسری نمایندگان شورا در پترزبورگ تشکیل شد و رهبران منتخب شورای سراسری که عمدتاً از نیروهای سیاسی فعال بودن مراحل ایجاد دولت موقت رو به‌عنوان اولین وظیفه به‌پیش بردن. این شورا ادامه داشت و رهبران شورا وظایف متعدد، مثل بررسی و تأیید عملکرد دولت، برنامه‌ریزی تولید کارخونه‌ها برای تولید اقلام تسلیحات و مبارزه با ضد انقلاب تا حتی تأیید حکومت موقت در مبارزه و زندانی کردن بلشویک‌ها و جلوگیری از فعالیت اون‌ها رو انجام می‌داد. تقریباً همه کار می‌کرد به جز به‌دست گرفتن مستقیم قدرت دولتی، با وجود داشتن قدرت خیلی زیاد. به دلیل انتخاب شدن اکثریت رهبران شورا از سازمان سوسیالیست‌های انقلابی و منشویک‌ها که هر دو فرمیست بودند حکومت را به بورژوازی واگذار کردن. این شورا ادامه داشت تا انتخابات مجمع دوم سراسری شوراهاکه به اصرار و دعوت بلشویک‌ها و علی‌رغم مخالفت منشویک‌ها و سوسیالیست‌ها، یک روز قبل از انقلاب اکتبر تشکیل شد. بلشویک‌ها شب قبل از تشکیل اولین جلسه شورای سراسری دوم، دولت رو در هم شکستند و در اولین جلسه به مجمع شورای سراسری اعلام کردند که دولت سرمایه‌داری از بین رفته و حالا تمام قدرت به دست شما مجمع نمایندگان شورا انتقال پیدا می‌کنه. و شورا بعد از انتخاب دولت کارگری جدید، مهم‌ترین کاری که کرد بسیج کارگری

و مسلح کردن اون‌ها و مبارزه با ضدانقلاب و تثبیت انقلاب سوسیالیستی بود.» محمدعلی گفت «خوب ما هم همین رو می‌گیریم.» بهادر گفت «حرف من هنوز تموم نشده. الان دیر وقته. ادامه بحث رو می‌گذاریم برای جلسه بعد.»

۸

جلسه بعد در خانه دو اتاقه محمدعلی برگزار شد. بعد از چای، بهادر دنبال صحبت جلسه قبل در باره شورا را پی گرفت «شرایط شکل گرفتن شورا در روسیه در هر دو دوره شرایط انقلابی بود. حکومت در سرکوب به شدت متزلزل بود. فشار اقتصادی بر روی کارگران زیاد بود و فرصت مناسبی پیش اومده بود که کارگران با اتحاد خودشون قدرتشون رو نشون بدن. شوراها از دورن کارخونه‌ها شکل گرفت و وقتی گسترش پیدا کرد به سمت شورای سراسری برای مقابله با حاکمیت و اعمال قدرت رفت. حالا بیایم شرایط بعد از انقلاب ۵۷ ایران رو در نظر بگیریم. در شرایط قبل از سال ۵۶ به خاطر خفقان و سرکوب تقریباً تشکل کارگری فعالی وجود نداشت. در دوران انقلابی سال ۵۷ سندیکای نفت در قسمت‌های مختلف و شهرهای مختلف شکل گرفت. کمیته‌های مخفی تشکیل و در سندیکای نفت نماینده داشتند و سندیکا رو رهبری می‌کردند، در انتخابات سندیکا نماینده معرفی می‌کردن. کمیته مخفی حتی در پالایشگاه تهران کتاب‌های ممنوعه جلد سفید چاپ و توزیع می‌کرد. در زمان انقلاب کارگران آگاه و فعال وجود داشت ولی آگاهی سیاسی سوسیالیستی در بین کارگران بطور عموم وجود نداشت. حتی تصور تسخیر حاکمیت به فکر کارگرا خطور نمی‌کرد. در سندیکای نفت، مجمع عمومی گذاشته میشد. حق عضویت پرداخت می‌شد. تمام مطالب مهم و عمومی در مجمع عمومی به بحث و نظر و رأی گذاشته می‌شد. اعتصابات را راه‌اندازی می‌کردند. البته عمده کارها در کمیته مخفی انجام میشد و بعد به سطح سندیکا می‌اومد. مشکلات تک‌تک کارگران به صورت فردی پرسیده و بررسی

می‌شد. سندیکاهای قسمت‌های مختلف و شهرهای مختلف با هم اتحادیه سندیکاها را بوجود آوردند که نماینده‌های انتخابی هر سندیکا بودند. کمیته اعتصاب اول مخفی بود و تحت تعقیب - اعتصابات که گسترش پیدا کرد و فضا کمی باز شد بعدش قبل از انقلاب کمیته اعتصابات علنی شد و سندیکای علنی کارگران صنعت نفت شکل گرفت. دو ماه قبل از انقلاب، سندیکای پتروشیمی و گاز هم عضو سندیکای نفت شد. سندیکای نفت نشریه چاپ می‌کردن که تا سال ۶۰ هم ادامه داشت. اسمش سندیکا بود ولی عملاً کمیته‌های کارخونه‌ها بود. کارخونه‌های شهرهای مختلف. عملاً کارگران جلودار به تأیید می‌رسیدند. چهار پالایشگاه تبریز و تهران و شیراز و اصفهان روی هم روزانه ۴۰۰ هزار بشکه تصفیه می‌کرد ولی پالایشگاه آبادان به تنهایی ۶۰۰ هزار بشکه. تمام قدرت بسیج و تجربیات سازماندهی کارگری در آبادان بود. اعتصاب خوزستان خیلی مهم بود ولی اعتصاب در قسمت‌های مختلف نفت اونقدرها اهمیت نداشت. در خوزستان با اعتصاب استخراج و صادرات و پالایش می‌خواستند و ضربه خیلی بزرگی بود. در حقیقت با اعتصاب کارگران نفت انقلاب امکان پیروزی پیدا کرد. بعد از پیروزی انقلاب، اکثر سازمان‌های چپ و مارکسیست مسیر ایجاد سندیکا رو پی‌گرفتن ولی کارگرا دست به تشکیل شوراهای کارخونه زدند. و در تولید و شرایط کار و قراردادهای استخدامی و غیره دخالت مقتدرانه کردند. به‌عنوان نمونه شورای کارگران نفت رو براتون مثال می‌زنم. شوراهای نفت در زمان بعد از انقلاب از نماینده‌های انتخابی قسمت‌های مختلف و شهرهای مختلف تشکیل شد. تا سال ۶۰ یعنی تا شروع جنگ دوام داشت. مدیریت تولید رو کاملاً به‌عهده داشتن. مدیر استخدام می‌کردند. کارگر استخدام می‌کردند. حقوق کارگرای زندانی‌های آزاد شده نفت بعد از انقلاب رو کامل پرداخت می‌کردند. ساواکی‌ها را محاکمه و اخراج می‌کردند. افزایش دستمزد را تصویب و به‌اجرا می‌گذاشتن. وضعیت کارگران موقت و رسمی کردن اون‌ها رو انجام می‌دادن. و حتی صادرات نفت زیر نظر شورا بود. حتی در انتخاب اولین وزیر نفت دخالت کردند. شورا خودش را در چهارچوب قانونی دولت تعریف نمی‌کرد. شورا برای حل و فصل مسائالش وابستگی مالی به بازار پیدا کرد، زیرا حساب‌های سندیکا از طرف حکومت

مسدود شد و کمک دانشجویها هم محدود بود. بعد از انقلاب نیاز بود که کارهای سیاسی انجام بشه و نه صرفاً سندیکایی. در موقعی که شوراها پا گرفته بود هنوز سندیکاهاى انقلابی هم وجود داشتند مثل سندیکای پروژه‌های آبادان و چاپخانه. فعالان صنعت نفت تصمیم نگرفتند که شورا درست کنن. از طرف جامعه و شرایط به اون‌ها تحمیل شد. شورا اعمال قدرت سیاسی می‌کرد ولی سندیکا حداکثر برای قانون کار مبارزه می‌کرد. سندیکای رسمی باید اساسنامه‌اش توسط دولت تصویب بشه و در چهارچوب اساسنامه حرکت کنه ولی شورا، رژیم و دولت را قبول نداشت و فراقانونی حرکت می‌کرد. در شوراها مجمع فقط نماینده انتخاب می‌کرد و بقیه فعالیت‌ها توسط نماینده‌ها بی‌ارتباط با مجمع انجام می‌شد. شورا ضعف‌هایی هم داشت نظیر عدم توجه به بخش‌های دیگر کارگری، عدم فعالیت در آگاهی سیاسی دادن به کارگرا و نداشتن ارتباط دائم با مجمع و عدم چشم‌انداز تسخیر قدرت و از همه بدتر وابستگی مالی به بازار و بورژوازی، که همان هم باعث دخالت بازار در شورا و انحلالش شد. از یک‌طرف فشار سرکوب‌گرانه بورژوازی و حاکمیت برای کوتاه کردن دست کارگران از دخالت در انباشت سرمایه و سود و از طرف دیگه عدم وجود حزب کمونیستی قوی که با کارگران ارتباط تشکیلاتی محکم داشته باشه و بتونه شوراها و تشکیلات کارگری دیگه رو با رهبری یک پارچه و متمرکز به پیش بیره. در نتیجه انقلاب شکست خورد.»

مدتی سکوت برقرار شد. بهادر پرسید «هنوز فکر می‌کنین که در شرایط فعلی و به صورت دستوری و فرمایشی باید شورا تشکیل داد؟» احمد و محمدعلی با هم قاطعانه گفتند «نه!» پرویز و جواد هم قانع شدند. جواد خواندن مقاله را ادامه داد و در این قسمت برای بحث مکث کرد:

«سوسیال دموکرات‌ها ضمن این که بین کارگران بر زمینه خواست‌های فوری، اقتصادی تبلیغ می‌کنند، در عین حال تبلیغ بر زمینه احتیاجات سیاسی فوری، بدبختی‌ها و خواست‌های کارگران، تبلیغ بر ضد تعدیات پلیسی که در هر اعتصاب و در هر یک از تصادمات کارگران با سرمایه‌دارن بروز می‌کند، بر ضد محدودیت حقوق کارگران از نقطه

نظر يك هم کشور روسی عموماً و از نقطه نظر این که ستم‌دیده‌ترین و مسلوب‌الحقوق‌ترین طبقات هستند خصوصاً و بالاخره تبلیغ بر ضد هر نمایندهٔ برجسته و قره‌نوکر استبداد را که در تماس مستقیم با کارگران قرار می‌گیرد و بردگی سیاسی طبقهٔ کارگر را آشکارا به وی نشان می‌دهد و بطور لاینفکی با آن مربوط می‌نمایند.»

پرویز گفت «علیرغم ادعای بعضی‌ها که مبارزات اقتصادی کارگرا رو نفی می‌کنن و مدعی فقط مبارزه سیاسی کارگرا هستن، در اینجا لنین تأکید می‌کنه که مبارزات معیشتی همیشه مطرحه و در کنار مبارزه معیشتی باید تبلیغ سیاسی بر ضد نیروهای پلیس و لباس شخصی و گارد و دولت، و همچنین مبارزات علیه سرمایه انجام داد و تبلیغ اینکه کارگرا هم همشهری و هم‌ولایتی و هم‌کشوری بقیه هستن و باید مثل بقیه برائشون رفاه وجود داشته باشه و همچنین باید روشن بشن که کلیهٔ نماینده‌های حاکمیت، چه نمایندهٔ مجلس و چه امام جمعه و یا نمایندهٔ استاندار و غیره نماینده دشمنانشون هستن و امید به اون‌ها نباید بندن و فریبشون رو نخورن.» احمد گفت «خوشم اومد. ما کارگرا با پوست و گوشتمون فقر و ناداری رو حس می‌کنیم. قبلاً که پرویز هی به مبارزه سیاسی تأکید می‌کرد و کم‌تر به مبارزه معیشتی تأکید داشت، کمی دل چرکین بودم. حالا درست شد.» بهادر گفت «درسته. سرمایه‌دار برای افزایش سودش تا زمانی که سرمایه‌داری برقراره فشار رو از روی معیشت کارگر بر نمی‌دازه و سودش دقیقاً در تقابل با حقوق کارگره. پس مبارزهٔ معیشتی تا آخر و در کنار تمام مبارزات سیاسی وجود داره. اینایی که پرویز گفت جزئی از مبارزهٔ حوزه‌ای هست. احمد خودت ادامه بده.» احمد به خواندن ادامه داد.

«پرولتاریا در مبارزهٔ اقتصادی و سوسیالیستی کاملاً تنها بوده و در آن واحد هم با اشراف مالک و هم با بورژوازی روبه‌رو است و فقط از کمک آن عناصری از خرده بورژوازی برخوردار است (و آن هم نه همیشه بلکه به ندرت) که به سمت پرولتاریا گرایش دارند. و حال آنکه در مبارزهٔ دموکراتیک یعنی در مبارزهٔ سیاسی، طبقهٔ کارگر روس تنها نیست؛ جمیع عناصر مختلف سیاسی، قشرهای اهالی و طبقات در ردیف وی قرار می‌گیرند، زیرا که آنها دشمن حکومت مطلقه هستند و به صور مختلف علیه آن مبارزه می‌نمایند. عناصر مخالفی از بورژوازی و یا طبقات تحصیل کرده و یا خرده بورژوازی و یا ملیت‌های

کوچکی، که مورد تعقیب حکومت مطلقه هستند و یا مذاهب و فرق و غیره نیز در این مورد در ردیف پرولتاریا قرار گرفته‌اند... سوسیال دموکرات‌ها همه معتقدند که مبارزه سیاسی در روسیه باید مقدم بر انقلاب سوسیالیستی باشد.»

جواد گفت «من تو این قسمت سؤال دارم. ما بررسی کردیم که مرحله انقلاب ما سوسیالیستی هست. در شرایط اون زمان در مبارزه سوسیالیستی فقط اون بخشی از خرده بورژوازی که به پرولتاریا گرایش دارن تازه اونم نه همیشه به کمک کارگرا میان. اما در شرایط امروزی همه به شدت با حکومت مخالفن، حتی به گفته کارمندا صاحب کارخونه هم به دولت فحش میده. چرا از کمک همه استفاده نکنیم؟» بهادر گفت «تو همین قسمت جوابت داده شده. گفته در مبارزات دموکراتیک یعنی مبارزه علیه حکومت مطلقه یعنی علیه اختناق و سرکوب و عدم آزادی و عدم رعایت حقوق بشر و علیه زندان و شکنجه و زیر پا گذاشتن حقوق اقلیت‌های دینی و ملی و انحصارگری سرمایه‌های بزرگ، هم خرده بورژوازی و هم قسمتی از بورژوازی همراه هستن و همیشه باهاشون ائتلاف موقت کرد ولی به شرطی که مرحله انقلاب بورژوا دموکراتیک باشه نه سوسیالیستی. یعنی تمام اینایی که اسم بردی و مخالف حکومت هستن خواهان سرمایه‌داری لیبرال و دموکراسی و رفاه برای خودشون هستن. کسی به فکر کارگرا نیست.» محمدعلی گفت «حالا که اکثریت آزادی می‌خوان و مخالف حکومت هستن چرا یک مرحله مقدماتی انقلاب دموکراتیک انجام نشه که بعد با آزادی‌هایی که به دست میاد راحت‌تر بشه به سمت انقلاب سوسیالیستی رفت.» بهادر در جواب گفت «آدم نباید از یک سوراخ چند بار گزیده بشه. ما که خودمون توان انقلاب ۵۷ کاملاً تجربه کردیم. آزادی و دموکراسی که وعده می‌دادن چی شد. نداشتن زندانی سیاسی و رد شکنجه و آزادی مذهب و هزار وعده دیگه که قبل از به دست آوردن قدرت می‌دادن چی شد؟ انقلاب‌های سیاسی که به خاطر دموکراسی و حقوق بشر در کشورهای دیگه انجام شد، به کجا رسید؟ یک حکومت دیکتاتوری رفت و حکومت دیکتاتوری بدتر اومد. وضع طبقات زحمتکش هم بهتر نشد. از تمام این تجربه‌ها باید یاد بگیریم و فریب نخوریم. تبلیغات دائم خارجی مبنی بر دموکراسی و آزادی نباید ناخودآگاه روی ما کارگرا

اثر بگذاره. تو انقلاب ۱۹۰۵ خیلی از خرده بورژواها در انقلاب شرکت کردن، حالا گیرم ناپیگیر. ولی در انقلاب اکتبر تقریباً اکثر خرده‌بورژوازی شهری، حتی دانشجویها طرف ضدانقلاب رو گرفتن و اگر به دهقان‌های خرده پا و عده زمین داده نشده بود از انقلاب حمایت نمی‌کردن. خرده بورژوازی ما چی می‌خواد. آزادی، دموکراسی و رفاه سرمایه‌داری.» پرویز گفت «رحیم درست میگه. من دوروبرم از تیپ‌های مختلف خرده‌بورژوازی زیاده. همشون رفاه و آزادی سرمایه‌داری رو می‌خوان. اکثرشون به شدت ضد کمونیست هستن، هرچند که اطلاعی از کمونیست و حتی جنبه‌های انسانی اون ندارن. من شخصاً اصلاً امیدی به اونا ندارم. فقط ممکنه بخش پایینی و نزدیک به پرولتاریا از انقلاب سوسیالیستی حمایت کنن.» بهادر گفت «اینکه در شرایط فعلی اکثر خرده بورژواها و یا طبقه متوسط ضد کمونیست و طرفدار بورژوازی هستند به این دلیل هست که جز تبلیغات شدید بورژوازی و ماهواره‌ای هیچ جایگزینی براشون بوجود نیامده. یعنی انتخابی براشون وجود نداشته. در آینده زمانی که حزب کمونیست واقعی به صورت قدرتی واقعی شکل بگیره و اهدافش و جامعه سوسیالیستی مورد نظرش رو مطرح کنه، و سرمایه‌داری رو کاملاً افشا کنه، امیدواریم بخش پایینی خرده‌بورژوازی به طرف طبقه کارگر بیاد. ولی در حال حاضر باید اولویت آموزش مارکسیستی و آگاهی و متشکل کردن طبقه کارگر عمدتاً در کارخانجات بزرگ و متوسط صنعتی متمرکز بشه.» سوآلی نبود و بهادر خواندن رو ادامه داد.

«سوسیال دموکرات‌ها، ضمن اینکه به همبستگی دستجات گوناگون مخالف حکومت مطلقه با کارگران اشاره می‌نمایند، همواره کارگران را متمایز خواهند نمود، همواره جنبه موقتی و مشروط این همبستگی را توضیح خواهند داد، همواره مجزا بودن طبقاتی پرولتاریا را که فردا ممکن است در جبهه مخالف متفقین امروزی خود قرار گیرد، خاطر نشان خواهند کرد. به ما خواهند گفت: «چنین اشاره‌ای، تمام آنهایی را که امروز در راه آزادی سیاسی مبارزه می‌کنند ضعیف می‌کند». ما جواب خواهیم داد، چنین اشاره‌ای تمام مبارزین در راه آزادی سیاسی را قوی خواهد کرد. ... در مبارزه بر ضد حکومت مطلقه، طبقه کارگر باید خود را متمایز نگاه دارد، زیرا فقط اوست که تا لحظه آخر، دشمن ثابت قدم حکومت مطلقه خواهد بود. ... افراد تحصیلکرده و به طور کلی «روشنگران»

نمی‌توانند بر ضد ستمگری وحشیانه پلیسی حکومت مطلقه که فکر و دانش را مسموم می‌نماید قیام نکنند، ولی منافع مادی این روشنفکران آنان را به حکومت مطلقه و بورژوازی متصل می‌نماید و مجبورشان می‌کند ناپیگیر باشند و صلح و مصالحه نمایند و حرارت انقلابی و مخالف خود را در ازاء مقرری دولتی یا شرکت در منافع یا حق‌السهم بفروشند.»

بهادر گفت «این قسمت آخر هم تأییدی بر بحث قبلی بود. شرایط آینده رو همیشه پیش بینی کرد. اگر تحت شرایطی با نیروهایی از طبقه متوسط لازم باشه که ائتلاف کنیم باید یادمون باشه که این ائتلاف موقتی هست و حتماً شرکت‌مون در ائتلاف با حفظ استقلال طبقه کارگر و با قید و شرط خواهد بود.» کمی بعد بقیه مطالب مقاله هم خوانده و به پایان رسید. بهادر گفت «همگی خسته نباشین.» سوالی نبود و ادامه جلسه به هفته آینده موکول شد.

این جلسه در آپارتمان جمشید برادر پرویز برگزار شد. جمشید دوباره خیلی از بهادر تشکر کرد و گفت «من محبت و آمادگی انقلابی شما رو هیچوقت فراموش نمی‌کنم. برادرم هم از شما خیلی تعریف می‌کنه. پرویز بحث‌ها و مواضع شما رو یا بقول معروف پلتفرم‌تون رو با دلایل برای من گفته. باید بگم که من رو موضع قبلیم تعصب داشتم ولی منطق شما موضع من رو هم تضعیف کرده.» پرویز گفت «من هم صادقانه باید بگم که در عقاید قبلی‌ام تجدید نظر کردم و الان با عقاید آقا رحیم خیلی نزدیک شدم.» بقیه رفقا هم گفتند «ما هم همینطور.» بهادر گفت «پس حالا اگر موافق باشین از یک محفل مطالعاتی به یک هسته کارگری ارتقا پیدا می‌کنیم. اول از همه باید به شدت رعایت مخفی‌کاری رو بکنید حتی جمشید، با اینکه جزء گروه ما نیست.» همه موافقت کردند. جمشید گفت «من هم می‌تونم به گروه شما ملحق بشم؟» بهادر گفت «به نظر من نه.

چون هر چقدر هم که پرویز بحث‌های ما رو منقل کرده ولی توی جزئیات بحث ما نبودى و مرتب برات سؤال پیش میاد و بحث تکرارى لازم می‌شه. از طرف ديگه از نظر امنیت، گروه نباید وسیع بشه. پیشنهاد می‌کنم با چندتا از رفقای مطمئنات یک محفل درست کنید. با دوستانت شروع به مطالعه کتاب‌ها و متن‌های مارکسیستی بکنید و در جلساتتون در مورد قسمت‌های مهم تبادل نظر کنید. همین‌طور در مورد مسایل روز داخلی و جهانی، تاریخ مبارزات کارگری و احزاب کمونیستی و تجربیاتشون مطالعه کنید. سعی کنید با کارگرا آشنایی نزدیک‌تری پیدا کنید و از وضع زندگى شون و مشکلاتشون و طرز فکرشون از نزدیک آشنا بشین. البته نباید در اولین فرصت قبل از اینکه آگاهی خودتون به یک حداقل لازمی برسه دنبال تشکیل هسته کارگری باشین. این مسئله حتماً باید با نظر سرگروهتون باشه. در مورد مسایل مهم روزمره دانشگاه و شهر و اطرافتون و اخبار اعتصابات و مبارزات کارگری دقت نظر داشته باشین. بحث‌های نظری کمونیستی روز رو پیگیری کنید. و شروع کنید به یادگیری و عادت به رفتار و اخلاق کمونیستی و در این شرایط، یادگیری مخفی‌کاری و عادت به رفتار امن در همه شرایط از مهم‌ترین کارها هست. البته باید درس‌تون رو هم خوب بخونید، بهتر از قبل و از زمان‌های خالی برای یادگیری مواردی که گفتیم بهترین استفاده رو ببرین. بدترین چیز تلف کردن وقت و هرز دادن زمان هست. پرویز هم مدیریت محفلتون رو به عهده بگیره.» پیشنهاد مورد قبول واقع شد. بهادر ادامه داد «خب! حالا که یک هسته کارگری شدیم و با توجه به تجربیات و بحث‌هایی که کردیم بگید از این به بعد چه وظایفی داریم؟» احمد گفت «اول از همه باید آگاهی خودمون رو بالا ببریم و مطالعه و بحث داشته باشیم.» جواد گفت «باید آگاهی‌هامون رو به کارگرای ديگه هم انتقال بدیم، البته با قید مخفی‌کاری.» محمدعلی گفت «باید تو اعتصابات رهبری رو به دست بگیریم و اعتصابات و تظاهرات رو در جهت درست پیش ببریم.» پرویز ادامه داد «تمام مواردی که گفتین به نظر من درسته ولی یکی از مهم‌ترین وظایف ما ایجاد تشکل به همراه آگاهی هست. یعنی اینکه هر کس تو کارخونه

و یا محیط کاری خودش بتونه افراد فعال و مطمئن رو شناسایی کنه و اول با اونا یک محفل مطالعاتی سیاسی درست کنه و پس از رشد سیاسی گروه و امتحان پس دادن تو مبارزات طبقاتی مثل اعتصاب تبدیل به یک هسته کارگری بشه. از طرفی هم باید سعی کنیم یک سندیکای علنی و یا مخفی و یا حتی اگر امکانش نبود کمیته اعتصاب و یا صندوق وام کارگری در کارخونه یا محیط کار تشکیل بدیم و کم‌کم کارگرای دیگه رو جذب کنیم و بتونیم با رهبری سندیکا و یا کمیته اعتصاب مبارزه رو در جهت منافع کارگری بهتر به پیش ببریم.» بهادر گفت «عالیه. البته به جز این که بلافاصله خودتون رو نباید در مقام رهبری قرار بدین. رهبری باید مورد قبول اکثریت و مورد اعتماد باشه. جایگاهتون رو تو تشکل‌های کارگری و اعتصابات پیدا کنیم و سعی کنیم به مبارزات کارگری با گروه‌هاتون جهت درست بدین و اگر شرایط مناسب و مهیا بود رهبری رو به دست بگیرین. یک امر مهم و سخت شناسایی هسته‌ها و محفل‌های کارگری و مارکسیستی دیگه هست. باید بتونیم با اونا رابطه برقرار کنیم و در صورت هماهنگ بودن و نزدیکی تفکرمون بعد از بحث‌های مفصل با هم در ارتباط قرار بگیریم، مثل همین گروه خودمون. در ضمن در جلسات بعدی باید هرکس از فعالیت‌هاش گزارش بده و تجربیاتش رو در اختیار بقیه بگذاره. خوب بالاخره وقتش شد که بریم سراغ کتاب "چه باید کرد"»

جواد شروع به خواندن کرد.

«مبحث اصلی این رساله می‌بایستی عبارت از سه مسأله‌ای باشد که در مقاله از "چه باید شروع کرد" مطرح شده بود. یعنی:

مسئله خصلت و مضمون عمده تبلیغات سیاسی ما
و مسئله وظایف تشکیلاتی ما
و مسئله نقشه بنیان‌گذاری يك تشکیلات مبارز برای سراسر روسیه در آن واحد در نقاط مختلف.»

پرویز گفت «همین‌جا صبر کن. لنین اینجا مشخص می‌کنه که در اون شرایط مشخص جامعه به‌جایی رسیده بودن که تشکیل حزب ضرورت پیدا کرده بود. ولی باید

مشخص می‌شد که وظایف نیروهای کمونیست مبارز چی باید باشه. یعنی باید مشخص می‌کردن که تبلیغات سیاسی‌شون چی باید باشه و حول چه موضوعاتی انجام بشه. ثانیاً وظایف تشکیلاتی‌شون چی باید باشه. مشخص بود که برای تشکیل حزب باید با نیروهایی متحد می‌شدن که اون‌ها هم با محفل‌های کارگری ارتباط داشتند. یادم نیست کجا خوندم، شاید توی همین مقاله "چه باید کرد بود" که لنین میگه برای متحد شدن و قبل از متحد شدن باید مبارزه نظری کرد تا از همون اول جلوی انحرافات گرفته بشه. بهادر گفت «دقیقاً درسته. جواد جان ادامه بده.» بعد از خواندن چند جمله احمد پرسید «معنی اپورتونیست و اکونومیست چیه؟ همین اول اینا رو مشخص کنین چون داره تکرار میشه و معنی از دست‌مون میره.» پرویز پاسخ داد «معادل فارسی اپورتونیسم رو فرصت‌طلبی ترجمه کردن. به آدم‌هایی اپورتونیست می‌گن که علیرغم ادعای داشتن ایدئولوژی مشخص در شرایط مختلف به اصول‌شون پشت‌پا می‌زنن و بر اساس منافع‌آنی، عقیده و عمل‌کردشون رو عوض می‌کنن.» بعد به بهادر گفت «اکونومیست رو تو توضیح میدی یا من بگم؟» بهادر گفت «نه خودت بگو، خیلی خوب توضیح میدی.» پرویز ادامه داد «در اون سال‌ها به عده مارکسیست بودن که عقیده داشتن که مارکسیست‌ها وظیفه‌دارن فقط به مبارزات اقتصادی کارگرا سمت و سو بدن و در این مبارزات کمک‌شون کنن. مبارزات سیاسی علیه حکومت به عهده بورژوا لیبرال‌ها هست چون مرحله انقلاب بورژوا دموکراتیک هست. و معتقد بودن همین مبارزات اقتصادی به مبارزات سیاسی کشیده میشه. البته همون‌طور که می‌دونین کارگرا خودشون بطور خودانگیخته و یا خودبه‌خود فقط مبارزات اقتصادی رو پیش می‌برن.»

جواد ادامه داد:

۱- تعصب و آزادی انتقاد

«آزادی انتقاد» بی‌شک یکی از مدترین شعارهای امروزی است که در مباحثات بین سوسیالیست‌ها و دموکرات‌های تمام کشورها بیش از همه ورد زبان‌هاست. در نظر اول

مشکل بتوان چیزی عجیب تر از این استنادات پرطمطراقی که یکی از طرفین مباحثه به آزادی انتقاد می‌کند تصور نمود.

محمدعلی گفت «جریان چیه؟ لنین تو صفحه قبل هم در این باره اشاره کرده بود»
«شعار «آزادی انتقاد»، چنین شعار «طبیعی» و «معصومی» برای ما باید یک رجز نبرد و فریاد یورش حقیقی باشد.»

محمدعلی ادامه داد «مگر نگفتیم که باید با همه مسائل انتقادی برخورد کنیم، حتی نوشته‌های مارکس و انگلس و لنین. پس چرا اینجا آزادی انتقاد رو خطر می‌گه؟» بهادر جواب داد «مسئله در اون موقع این بود که یه عده‌ای اومدن تحت عنوان آزادی انتقاد اصول اساسی مارکسیست رو زیر سؤال بردن. یکی از اون افراد برنشتاین آلمانی بود. نویسندگانه‌های رابوچیه‌دلو هم تحت این شعار شروع به زیر سؤال بردن اصول کرده بودن و لنین همین جا یقه اونا رو چسبید. در ادامه بحث روشن تر میشه. جواد لطفاً ادامه بده.» جواد شروع کرد:

«سوسیال دموکراسی باید از یک حزب انقلاب اجتماعی به یک حزب رفرف اجتماعی بدل شود، برنشتاین این مطالبه سیاسی را با مجموعه کاملی از دلایل و نظریات "نوین" محاصره کرده است. او امکان قرارداد سوسیالیسم بر یک پایه علمی و ضرورت و اجتناب ناپذیری تحقق آن را - از منظر برداشت ماتریالیستی از تاریخ - انکار کرد. او واقعیت فقر فزاینده، روند پرولتریزه شدن و تشدید تضادهای کاپیتالیستی را نفی کرد، و حتی خود مفهوم "هدف نهایی" را بی معنی اعلام نمود؛ ایده دیکتاتوری پرولتاریا را کاملاً مردود دانست، وجود تناقض اصولی میان لیبرالیسم و سوسیالیسم را منکر شد، و تئوری مبارزه طبقاتی را با این استدلال که با یک جامعه عمیقاً دموکراتیک - که مطابق اراده اکثریت اداره می‌شود - ناسازگار است، انکار نمود و الی آخر. از اینرو، مطالبه چرخش قطعی از سوسیال دموکراسی انقلابی به سوسیال-رفرمیسم بورژوایی، همراه شد با چرخشی تقریباً به همان اندازه قطعی، از کلیه ایده‌های پایه‌ای مارکسیسم به نقد بورژوایی.»

مسئله برای همه روشن شده بود و جواد به خواندن ادامه داد و روی قسمت‌های مهم مکث می‌کرد.

«آزادی کلمه بزرگی است، ولی در سایه آزادی صنایع، یغماگرانه‌ترین جنگ‌ها برپا شده است و در سایه پرچم آزادی کار، زحمت‌کشان را چپاول نموده‌اند.»

«آزادی انتقاد یعنی آزادی انتقاد از اصول مارکسیستی و گزیدن راه‌های اصلاح طلبانه.»

«ما به شکل گروه فشرده کوچکی در راهی پر از پرتگاه و دشوار دست یکدیگر را محکم گرفته و تقریباً همیشه باید از زیر آتش آنها بگذریم. اتحاد ما بنا بر تصمیم آزادانه ما است، تصمیمی که همانا برای آن گرفته‌ایم که با دشمنان پیکار کنیم و در منجلاب مجاورمان در نغلتیم که سکنه‌اش از همان آغاز ما را به علت این که به صورت دسته خاصی مجزا شده نه طریق مصالحه بلکه طریق مبارزه برگزیده‌ایم سرزنش نموده‌اند.»

«فقط کسی از اتحاد موقتی، ولو با اشخاص نامطمئن می‌ترسد که به خودش اعتماد نداشته باشد و هیچ حزب سیاسی‌ای بدون این قبیل اتحادها نمی‌توانست وجود داشته باشد. متفق شدن با مارکسیست‌های علنی هم يك نوع اتحاد اولیه حقیقتاً سیاسی سوسیال‌دموکراسی روس بود. در نتیجه این اتحاد بود که غلبه بر نارودنیک‌ها با سرعت شگفت‌میسر گردید و ایده‌های مارکسیسم (گرچه به شکل عامیانه و مبتذل) رواج سطحی عظیمی یافت. ضمناً این اتحاد کاملاً هم بدون قید و شرط منعقد نشده بود.»

محمدعلی پرسید «با این توضیح دقیق‌ترین، چرا در حال حاضر گروه‌های مختلف مارکسیستی با قید شرایط با هم اتحاد ولو موقتی نمی‌کنن؟» بهادر پاسخ داد «اگر الان به فرض همه گروه‌های مدعی پیرو مارکسیسم با هم متحد بشن و حتی با فرض بسیار دور از ذهن، حول یک برنامه موقتی با هم توافق کنن چه کمکی به مبارزات طبقه کارگر میشه؟ وقتی که هیچ تشکل قابل‌ذکری بین طبقه کارگر وجود نداره. وقتی که آگاهی طبقاتی در بین توده کثیری از کارگران وجود نداره؟»

احمد گفت «حداقل برای انتخاب گروه رهبری قاطی نمی‌کنن.» پرویز پاسخ داد «وقتی اکثریت قریب به اتفاق توده کارگر حتی طرفدار ظاهری هیچ گروهی نیستن، چطور

فکر می‌کنی دنبال انتخاب گروه رهبری هستن؟» بهادر ادامه داد «یادمون نره که اولاً شرایط برای اتحاد باید ضروری باشه و از طرف دیگه همون جور که لنین گفته و تجربیات حزب‌شون ثابت کرد قبل از هر اتحاد باید مبارزه نظری انجام بشه تا انحرافات برطرف بشه.» همه با تأیید سر قانع شدند. جواد ادامه داد:

«علت گسیختگی البته این نبود که «متفقین» دموکرات‌های بورژواآب از آب درآمدند. برعکس، تا جایی که سخن بر سر آن وظایف دموکراتیک سوسیال دموکراسی است که اوضاع حاضرۀ روسیه آن را در درجه اول اهمیت قرار می‌دهد، نمایندگان دموکراسی بورژوایی، متفقین طبیعی و مطلوب سوسیال دموکراسی هستند. لیکن شرط لازم چنین اتحادی این است که سوسیالیست‌ها کاملاً امکان داشته باشند تضاد خصومت آمیزی را که بین منافع طبقۀ کارگر و منافع بورژوازی وجود دارد برای طبقۀ کارگر فاش سازند. و حال آنکه آن برنشتینیسیم و آن خط مشی «انتقادی» که اکثریت مارکسیست‌های علنی دسته جمعی به آن روی آور شدند با خوار داشتن مارکسیسم و با موعظه نظریۀ کاستن از حدت تضادهای اجتماعی و اعلام این که نظریۀ ایده انقلاب اجتماعی و دیکتاتوری پرولتاریا باطل است و با تنزل جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی به سطح تردیونیونیسم (تشکیلات صنفی نظیر سندیکا و اتحادیه) محدود و یک مبارزه «راکستی» برای نیل به اصلاحات تدریجی ناچیز این امکان را سلب می‌کرد و خود آگاهی سوسیالیستی را فاسد می‌نمود. این کاملاً مثل آن بود که دموکراسی بورژوازی منکر حق استقلال سوسیالیسم و در نتیجه حق موجودیت آن بشود. معنی این عمل، کوششی بود برای این که جنبش آغازشدۀ کارگری به دنباله و زائده لیبرال‌ها مبدل می‌شود.»

«در مقابل سوسیال‌دموکرات‌ها اکنون وظیفه‌ای قرار گرفته که بخودی‌خود دشوار و در اثر موانع خارجی هم بطور غیر قابل‌تصوری دشوارتر شده بود و آن مبارزه با جریان نوین بود. این که رابطه وابستگی میان انتقاد علنی و اکونومیستی غیرعلنی چگونه پیدا شد و رشد نمود ... رو آشکارا بیان نمود و اساس تمایل سیاسی «اکونومیستی» را بدون قصد فاش ساخت: بگذار کارگران مشغول مبارزه اقتصادی باشند ... و روشنفکران مارکسیست هم برای «مبارزه» سیاسی با لیبرال‌ها مخلوط گردند.»

بهادر گفت «بذارین اشاره‌ای به شرایط بوجود اومدن گرایش اکونومیستی بکنم. سال ۱۸۹۴ گروه آزادی کار به رهبری پلخانیف با عده‌ای از سوسیال دموکرات‌های مهاجر،

اتحادیه سوسیال دموکرات روسیه در خارج از روسیه رو بوجود آورد. در سال ۱۸۹۸ اتحادیه و عده کمی از نماینده‌های کارگرای کیف حزب سوسیال دموکراتیک رو تشکیل دادن. کمیته مرکزی حزب از نمایندگان کارگران در کیف تشکیل شد. چندی بعد تمام افراد کمیته مرکزی دستگیر شدند و عملاً حزب متلاشی شد. بعد از این اتفاق بین مارکسیست‌های جوان اتحادیه سوسیال دموکرات فضای یأس و ناامیدی مسلط شد و نبود جهت مشخص، و گرایش به عقب‌نشینی از وظایف انقلابی کمونیستی و تمایل به فعالیت‌های اتحادیه‌ای ظهور کرد. یعنی از مبارزه سیاسی علیه حکومت عقب‌نشینی کرد. در حقیقت از مبارزه بورژوا دموکراتیک پاپس کشید و مبارزه علیه حکومت رو به بورژوازی لیبرال واگذار کرد. این گرایش عمدتاً در بین اعضاء اتحادیه سوسیال دموکراتیک در خارج که عده‌ای جوان تربیت‌شده مارکسیست‌های علنی، به اون گروه وارد شده بودن شکل گرفت. روزنامه اتحادیه "رابوچیه دلو" بود. به همین خاطر گروه آزادی کار در سال ۱۹۰۰ از اتحادیه خارج شد. گروه آزادی کار به همراه لنین روزنامه ایسکرا را راه‌اندازی کردند. جنبش سوسیال دموکراسی به صورت محفل‌هایی عمدتاً حول این دو روزنامه فعالیت می‌کردن.» در ادامه محمدعلی شروع به خواندن کرد:

«آنها می‌خواهند مبارزه‌ای که «کارگران در شرایط فعلی می‌توانند به آن دست بزنند» مطلوب و آن مبارزه‌ای که «در واقع در این لحظه دست به آن زده‌اند» ممکن شناخته شود، برعکس، ما سوسیال دموکرات‌های انقلابی از این سر فرود آوردن در برابر جریان خودبه‌خودی، یعنی در برابر آن چیزی که در «لحظه حاضر» هست، ناراضی هستیم، ما خواهان تغییر تاکتیکی هستیم که در سال‌های اخیر رواج داشته است، ما می‌گوییم پیش از آنکه متحد شویم و برای آنکه متحد شویم ابتدا بطور قطع و صریح لازم است خط فاصلی بین خودمان قرار دهیم.»

احمد گفت «اینجا به دو مسئله مهم اشاره میشه. اولاً این مبارزاتی که ما درباره عقب افتادن حقوق و افزایش دستمزد و مشکلات دیگه‌ای که تو کارمون پیش میاد لازمه ولی کافی نیست و نباید در این مرحله متوقف بشیم. دوم هم اینکه در آینده اگر خواستیم با

گروه یا سازمان یا حزبی متحد شویم اول از همه باید مشخص کنیم که اختلاف‌مون چی هست و رو اون تأکید کنیم بعد به سمت اتحاد بریم.» پرویز گفت «آفرین دقیقاً همین طوره.» محمدعلی ادامه داد:

«بدون نظریه انقلابی جنبش انقلابی نمی تواند وجود داشته باشد.»

«اما برای سوسیال‌دموکراسی روس بر اهمیت نظریه دیگر به علت وجود سه کیفیت دیگر افزوده می‌گردد که آن را اغلب فراموش می‌نمایند: اول اینکه حزب ما تازه دارد تشکیل می‌یابد، تازه دارد سر و صورت می‌گیرد و هنوز حسابش را با سایر جریان‌های فکر انقلابی، که جنبش را به انحراف از راه درست تهدید می‌نمایند، تصفیه نکرده است. ... دوم این که نهضت سوسیال‌دموکراسی بنا بر ماهیت خود جنبه بین‌المللی دارد. معنای این یعنی نه تنها آن است که ما باید با شونیسیم ملی (ملی‌گرایی افراطی) مبارزه کنیم بلکه این نیز هست که نهضتی که در یک کشور جوان آغاز می‌شود فقط در صورتی می‌تواند موفقیت حاصل نماید که تجربه ممالک دیگر را به کار بندد. ... برای این کار باید توانست تجربه مذکور را با نظر انتقادی نگریست و آن را مستقلاً بررسی نمود. سوم این که وظایف ملی سوسیال‌دموکراسی روس چنان است که تاکنون در مقابل هیچ یک از احزاب سوسیال‌دموکرات جهان چنین وظایفی قرار نگرفته است.»

بهادر توضیح داد «در اینجا باید یاد بگیریم که بین‌المللی بودن مبارزات طبقه کارگر یعنی اینکه از تاریخ مبارزات طبقه کارگر در کشورهای دیگر و در زمان‌های مختلف، علت و عوامل و شرایط پیروزی اون‌ها و یا شکست‌شون درس بگیریم. همون طور که انقلاب اکتبر از انقلاب ۱۸۴۸ و کمون پاریس ۱۸۷۱ کلی درس گرفت. هم‌چنین باید از شکست انقلاب‌های ۱۹۱۹ آلمان و مجارستان هم باید درس گرفت.» پرویز هم ادامه داد «همین طور هم از علل و شرایط فروپاشی سوسیالیسم در شوروی.» محمدعلی هم اضافه کرد «از تاریخ مبارزات کارگری کشور خودمون هم باید یاد بگیریم.» بهادر گفت «عالی داریم پیش میریم. و در عین حال همه باید از مبارزات طبقه کارگر در کشورهای دیگر به هر نحو که می‌تونیم حمایت کنیم. زودتر این قسمت رو تموم کنیم که خیلی دیر وقت شده.» محمدعلی بلافاصله ادامه داد:

«نقش مبارز پیشرو را تنها حزبی می‌تواند بازی کند که نظریهٔ پیشرو راهبر آن باشد»

«انگلس - برخلاف آنچه که در نظر ما مرسوم است - برای مبارزهٔ عظیم سوسیال‌دموکراسی دو شکل (سیاسی و اقتصادی) قایل نشده، بلکه در ردیف آنها مبارزهٔ نظری را هم قرار داده.»

«وظیفهٔ پیشوایان به ویژه عبارت از آن خواهد بود که در تمام مسایل نظری بیش از پیش ذهن خود را روشن سازند، بیش از پیش از زیر بار نفوذ عبارات سنتی متعلق به جهان‌بینی کهنه آزاد گردند و همیشه در نظر داشته باشند که سوسیالیسم از آن موقعی که به علم تبدیل شده است ایجاب می‌کند که با آن چون علم رفتار کنند، یعنی آن را مورد مطالعه قرار دهند. این خود آگاهی ... را باید در بین توده‌های کارگر با جدیتی هر چه تمام‌تر پراکنده نمود و سازمان حزب و سازمان اتحادیه‌ها را هر چه بیشتر فشرده و محکم ساخت.»

کسی سؤالی نداشت. جلسه مفیدی بود و ادامه به جلسهٔ آینده موکول شد.

۱۰

این جلسه در خانهٔ احمد برگزار شد. احمد زن و بچه‌هایش را به خانهٔ خواهرزنش فرستاده بود. چای به همه داده شد و اول از همه احمد گزارش داد که «من در فرصت‌هایی که پیش می‌آید، معمولاً بعد از غروند کارگر از وضعیتنا یواش یواش و با احتیاط بحث رو باز می‌کنم و بسته به موضوع سعی می‌کنم کم‌کم کارگرا رو روشن کنم. بقول معروف آگاهی بدم. بحث فایده‌های داشتن یک تشکیلات کارگری رو هم سر بسته بیان می‌کنم. تو کارگرای ناراضی دو سه نفر رو دیدم که با اشتیاق بحث‌ها رو دنبال می‌کنن ولی افراطی هستن. به نظرم آمادگی برای محفل رو دارن ولی باید بیشتر روشن کار کنم تا مطمئن بشم.» محمدعلی هم تقریباً کم و بیش گزارشی مشابه احمد داشت. جواد هم گزارشی مشابه احمد و محمد علی داد ولی اضافه کرد «من با چند نفر که سر صحبت رو باز کرده بودم بچه‌های خوبی بودن ولی در مقابل استدلال‌های من در نشون دادن عملکرد

امپریالیسم می‌گفتن که جنبهٔ دیگه هم اینه که کشورهای سرمایه‌داری بزرگ با سرمایه‌گذاری توی کشورهای شرق آسیا باعث ثروتمند شدن و رفاه مردم و پیشرفت اون کشورها شده و اشاره به چین، مالزی و سنگاپور و کره و حتی ویتنام می‌کردن. راستش من جوابی براش نداشتم.» پرویز هم گفت «جمشید هم با یکی دو تا از رفیقاش سر بسته سر صحبت رو باز کرده ولی هنوز قطعی نشده. منم با یکی از رفقای معلمم برای مطالعه و بحث به توافق رسیدم. دو نفر از دوستای معلم دیگه رو هم زیر نظر گرفتیم و در حال بررسی هستیم. قطعی که شد گزارش میدم.» بهادر گفت «می‌دونین که من استخدام پیمانکار شهرداری هستم. بالاخره تونستیم با یکی از کارمندای دفترش دوست بشیم و کپی قرارداد با شهرداری استان رو بدست بیاریم. کارفرمای ما ۲۰ درصد از حقوق ما رو برای خودش بر میداره و به‌عنوان دورهٔ آزمایشی سه ماه بیمه‌مون نمی‌کنه. تقریباً اکثر شهرهای استان تحت قرارداد کارفرمای ما هست. تو این چند ماه با پاکبان‌های اینجا و بعضی شهرها رابطه برقرار کردم و گفتم که اوضاع چطوری هست و پیشنهاد دادم که خودمون تعاونی درست کنیم و مستقیماً با شهرداری قرارداد بندیم.» پرویز پرسید «برای همین کار بعضی روزها به مسافرت می‌رفتی؟» بهادر جواب داد «بله. بعد از عقد قرارداد یک نفر حسابدار هم استخدام می‌کنیم که مسائل مالی‌مون رو حل کنه. ولی چون اطلاع کافی از مسائل قراردادی و ثبت شرکت تعاونی و سروکله زدن با شهرداری رو هم نداریم، بقول معروف رابطه با شهرداری بی‌مایه فطیره. با رفقای تهران تماس گرفتیم و از طریق وکیل آشنای اون‌ها یک وکیل در اینجا معرفی کردن که روشنفکر رادیکاله و قبول کرده که مجانی پیگیر کارمون باشه. فعلاً این مسئله جایی درز نکنه که کارفرمامون هوشیار نشه، تا ببینیم چطور پیش میره. یک عده از پاکبان‌ها هم کاندید شدن که بعداً هیئت مدیره بشن» بهادر ادامه داد «اما در مورد بحث جواد، اتفاقاً من در حال مطالعه کتاب امپریالیسم قرن بیست و یکم هستم. من برای جلسه بعد اطلاعات و آمار در این مورد جمع میکنم و

میارم.» پرویز گفت «ایول! ما هم باید بیشتر تلاش کنیم. بسیار خوب، حرکت مون رو به
رشته و امیدوار کننده. فکر کنم نوبت من هست که بخونم.»

۲- حرکت خودبه‌خودی توده‌ها و آگاهی سوسیال دموکراسی

«اعتصابات سال‌های نود را نسبت به این «عصیان‌ها» حتی می‌توان «آگاهانه» نامید. گامی که جنبش کارگری طی این مدت به جلو برداشته تا این درجه عظیم است. این امر به ما نشان می‌دهد که «عنصر خودبه‌خودی» در واقع همان شکل جنینی آگاهی است. عصیان‌های ابتدایی هم در این موقع تا اندازه‌ای مظهر بیدار شدن روح آگاهی بود: کارگران ایمان دیرین را به خلل ناپذیر بودن انتظاماتی که آنها را تحت فشار قرار می‌داد از دست می‌دادند و رفته‌رفته لزوم مقاومت دسته‌جمعی را ... نمی‌خواهم بگویم درک می‌کردند ولی حس می‌کردند و جداً از فرمان‌برداری غلامانه در مقابل رؤسا سرپیچی می‌نمودند. ولی مع‌الوصف این به مراتب بیشتر جنبهٔ ابراز یأس و انتقام داشت تا مبارزه. اعتصابات سال‌های نود تظاهرات آگاهی را به مراتب بیشتر به ما نشان می‌دهد: در این دوره خواست‌های معینی به میان آورده می‌شود، از پیش لحظهٔ مناسب در نظر گرفته می‌شود، وقایع و نمونه‌های معروف جاهای دیگر مورد شور قرار می‌گیرد و غیره و غیره. هرگاه عصیان‌ها صرفاً قیام مردم ستم‌کش بود، در عوض اعتصابات متوالی نطفه‌های مبارزهٔ طبقاتی بودند ولی فقط نطفه‌های آن. این اعتصابات به خودی خود هنوز مبارزهٔ سوسیال‌دموکراتیک نبوده بلکه مبارزهٔ اتحادیه‌ای بود، این علامت بیدار شدن خصومت آشتی‌ناپذیر کارگران و کارفرمایان بود، اما کارگران در آن موقع به تضاد آشتی‌ناپذیری که بین منافع آنان و تمام رژیم سیاسی و اجتماعی معاصر موجود است آگاهی نداشتند و نمی‌توانستند داشته باشند، به عبارت دیگر آنها آگاهی سوسیال‌دموکراتیک نداشتند. از این لحاظ اعتصابات سال‌های نود، با وجود این که نسبت به «عصیان» پیشرفت بزرگی محسوب می‌شد، معه‌ذا باز دارای همان جنبهٔ تماماً خودبه‌خودی بود. ما گفتیم که آگاهی سوسیال دموکراتیک در کارگران اصولاً نمی‌توانست وجود داشته باشد. این آگاهی را فقط از خارج ممکن بود وارد کرد. تاریخ تمام کشورها گواهی می‌دهد که طبقهٔ کارگر با قوای خود منحصراً می‌تواند آگاهی اتحادیه‌ای حاصل نماید، یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد، بر ضد کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور قوانینی بنماید که برای کارگران لازم است و غیره. ولی آموزش سوسیالیسم از آن نظریه‌های فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشو و نما یافته است که نمایندگان دانشور طبقات دارا و روشنفکران تتبع نموده‌اند. خود مارکس و انگلس موجدین سوسیالیسم علمی

معاصر نیز از لحاظ موقعیت اجتماعی خود در زمره روشنفکران بورژوازی بودند. به همین گونه در روسیه نیز آموزش نظری سوسیال‌دموکراسی کاملاً مستقل از رشد خودبه‌خودی جنبش کارگری و به مثابه نتیجه طبیعی و ناگزیر تکامل فکری روشنفکران انقلابی سوسیالیست به وجود آمده است.»

محمدعلی پرسید «معنی این خودبه‌خودی زیاد برام روشن نیست؟ یک‌جور احساس می‌کنم معنی بی‌خودی می‌ده.» همه آرام خندیدند. بهادر توضیح داد «خودبه‌خودی یعنی خودانگیخته. یعنی تحت شرایط فشاری که روی کارگر می‌آید مثل فشار اقتصادی ناشی از عدم پرداخت به موقع حقوق و یا مسائل کارگری دیگر، بدون آگاهی سیاسی دست به اعتراض و اعتصاب و یا تظاهرات می‌زنند. و همین‌طور که اینجا گفته می‌شود این اعتصابات نطفه آگاهی طبقاتی هست. در این مبارزات به استعمار بوسیله سرمایه پی می‌برند و در ادامه متوجه می‌شوند که ریشه کل این استعمار در نظام اجتماعی هست. به قدرت اتحادشون آگاهی پیدا می‌کنند و متوجه سازمان و اهمیت اون می‌شوند و همین‌نیاز پایه پی‌ریزی سندیکا و اتحادیه هست. و یادمون باشه که این فقط نطفه آگاهی طبقاتی هست. پس همون‌طور که لنین میگه پرولتاریا باید از امکانات موجود در دستش شروع کنه تا امکان های آتی رو بتونه پیش چشمش حاضر کنه.» احمد در حالی که اخم‌هایش درهم بود گفت «من تو این بحث یک دلخوری دارم. چرا لنین میگه آگاهی کمونیستی فقط از بیرون طبقه کارگر می‌تونه وارد بشه. مگر ما کارگر نیستیم؟ مگر ما آگاهی مارکسیستی نداریم؟ مگر الان خودمون مطالعه نمی‌کنیم. مگر ما با هم بحث نمی‌کنیم؟ چرا لنین میگه ما نمی‌تونیم یاد بگیریم. مگر ما عقب افتاده هستیم؟» جواد و احمد هم با اخم تأیید کردن. پرویز ابروها رو بالا انداخت گفت «منم تو این موضوع شک دارم. از یک طرف بزرگان مارکسیست میگن آگاهی کمونیستی فقط از بیرون و از طرف روشنفکرها به میون کارگر برده میشه، از طرف دیگر می‌بینیم که مبارزات کارگری که اوج می‌گیره از بین‌شون کارگرای مارکسیست آگاه پیدا می‌شوند که مبارزات کارگری رو هدایت می‌کنند، مثل همین رفقای ما. بنابراین با حمایت و تقویت مبارزات کارگری آگاهی مارکسیستی و جوانه‌های سوسیالیستی بین‌شون رشد

می‌کنه و همین‌ها هستن که بدنه اصلی حزب رو تشکیل میدن و پایه اصلی انقلاب میشن.» بهادر کمی مکث کرد و سپس پاسخ داد «بزار بریم سراغ واقعیت. محمد علی تو چطور با مارکسیسم آشنا شدی؟» محمد علی کمی فکر کرد و گفت «من یک عمومی توده‌ای داشتیم که کارگر نفت آبادان بود. اون یک مقداری برای من و داداشم از حزب و مارکسیسم صحبت می‌کرد. بعد که با پرویز آشنا شدم، خوب تو خط افتادم.» بهادر پرسید «پس تو از اعتصابات و مبارزات کارگری که داشتی علم مارکسیستی و اینکه تنها راه رهایی طبقه کارگر نابودی سرمایه‌داری هست رو یاد نگرفتی.» محمد علی جواب داد «واقعیتش نه! اصلاً به ذهنم خطور نمی‌کرد که سرمایه‌داری رو هم میشه از بین برد. فقط فکر میکردم که با مبارزه و اعتصاب می‌تونیم جلو از بین رفتن حقوق مون رو بگیریم. البته هیچ کدوم از کارگرای دور و بر ما هم غیر از این فکر نمی‌کردن.» بهادر رو به جواد کرد و گفت «تو چطور با مارکسیسم آشنا شدی؟» جواد گفت «ما یک معلمی داشتیم که به قول معروف کله‌اش بو قرمه سبزی می‌داد. یک سری مسائل رو برای ما می‌گفت البته نه مستقیماً. بعد چند نفر از بچه‌ها که بیشتر به حرفاش با دقت گوش می‌دادن رو جدا کرد و به خونه‌ش دعوت کرد و اون‌جا چندین جلسه برامون صحبت کرد. یادمه که تو آخرین جلسه کلمه کمونیست رو بکار برد و یک توضیح مختصری داد. بعدش تبعیدش کردن و این مسئله ول شد. دو سه سال پیش اتفاقی تو خیابون دیدمش. پیر شده بود ولی همچنان شق و رق راه می‌رفت. با خوشحالی به طرفش رفتیم. اونم منو شناخت و هم‌دیگه رو بغل کردیم و رفتیم به یک قهوه خونه. بیشتر از حال و هوای من پرسید و کم‌کم بحث رو به قدیم کشید و وقتی دید که من هنوز مشتاقم و همه حرفاش رو یادمه، منو به پرویز معرفی کرد. البته منم قبلاً مثل محمد علی فکر می‌کردم.» پرویز گفت «یادش بخیر آقای میهنی. معلم ما هم بود. مرد خیلی شریفی هست.» بهادر گفت «حتماً همین طوره. خوب احمد تو که زندان هم افتادی چطور با مارکسیسم آشنا شدی؟ اصلاً بگو چرا زندان افتادی؟» احمد خندید و گفت «راستش ما سر عقب افتادن حقوق و ندادن مزایامون اعتصاب کرده بودیم

و مدیر کارخونه اومد برامون سخن رانی کنه و بقول معروف گول مون بزنه. بچه‌ها هم هو کردن. اونم گفت حالا که این‌طوره حقوقتون رو نمیدم و هر غلطی می‌خواید بکنید. منم که ردیف اول وایساده بودم خودم رو نتونستم کنترل کنم و پریدم جلو و یک مشت محکم کوبیدم تو دهنش و افتادم روش و گلوش رو گرفتم که خفه‌اش کنم. بقیه اومدن و منو جدا کردن. برای همین چهار ماه افتادم زندون. اون جا بود که با مارکسیسم آشنا شدم. یکی از کسانی که آموزش می‌داد خود تو بودی. البته من به یکی دو جلسه تو، بیشتر نرسیدم، چون تو آزاد شدی ولی رفقای دیگه تو این چند ماه یک چیزایی یادم دادن و چشم و گوشم رو باز کردن. بیرون که اومدم دنبال کار می‌گشتم. تو قهوه خونه به تور جواد خوردم و وقتی فهمید تازه از زندان آزاد شدم و بعد از کمی گفت و گو، شناخت که تو چه خطی هستم، به جلسه دعوتم کرد. تازه بعداً فهمیدم که سرمایه‌داری چی هست و ابدی نیست.» بهادر گفت «خوب! روشن شد که هیچ کدام از شما از مبارزات اقتصادی خودتون به آگاهی مارکسیستی نرسیدید. این مبارزات خودبه‌خودی حد اکثر به خواست عدالت جمعی و سوسیالیسم تحلیلی میرسه. آگاهی مارکسیستی از بیرون طبقه کارگر و عمدتاً توسط روشنفکرا و یا کارگرای آگاه به درون طبقه کارگر نفوذ می‌کنه. برای من هم همین‌طور بود. گاهی با معرفی یک کتاب و یا چند جلسه صحبت شروع میشه و بستگی به شرایط و شخصیت فرد و موقعیتش ادامه پیدا می‌کنه. اینکه فکر کنیم طبقه کارگر با مبارزات خودبه‌خودیش و تشدید اون، آگاهی کسب میکنه و به سمت سوسیالیسم میره اشتباهه. این تفکر باعث میشه که همون‌طور که قبلاً گفتیم بجای آگاه کردن و متشکل نمودن طبقه کارگر به دنبال میان‌بر تحلیلی انقلاب برونند و شعار شورا به‌جای تشکل و حزب طبقه کارگر و شعار سرنگونی به‌جای آگاهی و آمادگی انقلابی طبقه کارگر و تحلیل شرایط قرار بگیره. به همین دلیل شعار سرنگونی بدون آگاه شدن طبقه کارگر و متشکل شدن اون‌ها موجب انحراف طبقه کارگر میشه. اما در مورد اینکه دلخور بودین که چرا ما رو عقب‌مونده میدونن، اتفاقاً از خود لنین هم پرسیدن چرا کارگرا نمی‌تونن تئوری مارکسیستی رو دریابن. نمیدونم کجا

خوندم که لنین صریحاً پاسخ میده که اونها می‌تونن و در واقع بهتر از روشنفکرا یاد می‌گیرن. بدون تردید اون‌ها در مبارزات خودانگیخته رفقای کارگرسون شرکت می‌کنن ولی نمی‌توان بلافاصله رهبری مبارزات رو در دست بگیرن. باید جایگاه خودشون رو در مبارزات خودانگیخته کارگرا به دست بیارن و به شکل آگاهانه و پویا خودشون رو به نظریه‌های مارکسیستی مجهز کنن. رهبری صرفاً به دانش بیشتر و تحمل نیست. یک رهبر باید مورد قبول و احترام دیگران باشه و نفوذ داشته باشه. پس باید با پشتکار و اعتماد به نفس و داشتن اخلاق کارگری و کمک به همکاران و جلب اعتماد، این جایگاه رو بدست بیاره و زمانی که مورد قبول اکثریت قرار گرفت، به رهبری انتخاب می‌شه و اونوقت رهبری مبارزات رو به دست می‌گیره و به پیش می‌بره. پذیرش این مسئولیت، رفتار و موضع سیاسی ظریف و پیچیده‌ای رو طلب می‌کنه. این توضیح لنین راجع به این مسئله بود.»

واکنش جواد و احمد و محمدعلی جالب بود. به قول معروف گل از گل شون شکفت. پرویز با لبخند به خواندن ادامه داد و روی قسمت‌های مهم مکث می‌کرد.

«نخستین آزمایش "سوسیال دموکرات‌های روس در سال‌های نود بود، جنبه محدود و به طریق اولی جنبه «اقتصادی» نداشته، بلکه کوشش می‌کرد مبارزه اعتصابی را با نهضت انقلابی بر ضد حکومت مطلقه توأم سازد و کلیه کسانی را که از سیاست جهالت‌پرستی ارتجاع ستم دیده‌اند به پشتیبانی سوسیال دموکراسی جلب نماید.»

«آزمودگی انقلابی و مهارت سازماندهی از خواص اکتسابی است. فقط باید میل و هوس پرورش اوصاف لازمه در خود شخص موجود باشد! فقط باید شعور و درک نارسایی‌ها در کار انقلابی ... وجود داشته باشد.»

بهادر گفت «این نکته مهمیه که باید این مهارت‌ها رو در خودمون تقویت کنیم.»

«هر گونه سر فرود آوردن در مقابل جنبش خودبه‌خودی کارگری، هرگونه کوچک کردن نقش «عنصر آگاه» یعنی نقش سوسیال دموکراسی، در عین حال معنایش اعم از اینکه بخواهد یا نخواهد - تقویت نفوذ ایدئولوژی بورژوازی در کارگران است.»

احمد گفت «این قسمت خوشبختانه در ایران وجود ندارد که ما بخواهیم باهاش مبارزه کنیم.» بهادر گفت «اتفاقاً باید در این مورد خیلی هشیار باشیم. چون این وجه از انحراف همیشه به شکل‌های مختلف بروز کرده و عملاً جلو پیشرفت مبارزه واقعی طبقاتی رو گرفته. همون‌طور که قبلاً گفتیم سرنگونی‌طلب‌ها متفقاً تصمیم گرفتن که از مبارزات معلمین، بازنشسته‌ها، زنان، دانشجویان و خلاصه هر اعتراض جمعی حمایت کنن. این دقیقاً یعنی دنباله‌روی از حرکت خودبه‌خودی اون‌ها، بدون بررسی ایدئولوژی و نظرات رهبران این تظاهرات و بدون نقد انحرافات و عقایدشون که اکثراً دیدگاه خرده بورژوازی و حتی در مواردی ضد کمونیستی دارن. در حقیقت این‌طور حمایت تقویت دیدگاه بورژوا لیبرال هست. هیچ بحثی از دید مارکسیستی و جنبش مستقل طبقه کارگر در میان نیست. اتفاقاً باید همیشه با چشم باز به اطرافمون نگاه کنیم و هشیار باشیم.»

«بسیاری از ناقدین رویونیست ما تصور می‌کنند که گویا مارکس مدعی بوده است که تکامل اقتصادی و مبارزه طبقاتی نه تنها شرایط تولید سوسیالیستی بلکه مستقیماً معرفت به لزوم آن را هم به وجود می‌آورد.»

«بدیهی است که سوسیالیسم، به مثابه یک آموزش، همان‌قدر در روابط اقتصادی کنونی ریشه دارد که مبارزه طبقاتی پرولتاریا در آن ریشه دارد و عیناً نظیر این مبارزه طبقاتی همان‌قدر هم از مبارزه علیه فقر و مسکنت توده‌ها، که زاییده سرمایه‌داری است، ناشی می‌گردد، لیکن سوسیالیسم و مبارزه طبقاتی یکی زاییده دیگری نبوده، بلکه در کنار یکدیگر بوجود می‌آیند و پیدایش آن‌ها معلول مقدمات مختلفی است. معرفت سوسیالیستی کنونی فقط بر پایه معلومات عمیق علمی می‌تواند پدیدار گردد. ... حامل علم هم پرولتاریا نبوده بلکه روشنفکران بورژوازی هستند: سوسیالیسم کنونی نیز در مغز افرادی از این قشر پیدا شده و به توسط آن‌ها به پرولتاریایی که از حیث فکری خود برجسته‌اند منتقل می‌گردد و آن‌ها سپس آن را در جایی که شرایط مقتضی است در مبارزه طبقاتی وارد می‌نمایند.»

بهادر گفت «این قسمت همون‌طور که اشاره کرد نقل قول از نوشته‌های کائوتسکی هست، البته قبل از این‌که به انحراف بیوفته.»

«یا ایدئولوژی بورژوازی یا ایدئولوژی سوسیالیستی. در این جا حد وسطی وجود ندارد. بنابراین هرگونه کاهش از اهمیت ایدئولوژی سوسیالیستی و هرگونه دوری از آن به خودی خود به معنی تقویت ایدئولوژی بورژوازی است.»

بهادر گفت «به همین دلیل هست که صرفاً ادعای مارکسیست بودن کافی نیست بلکه از نظر عملکرد و عقاید و نظریه‌ها و نحوه شرکت در مبارزات طبقاتی هست که نشون میده فرد متمایل به بورژوا لیبرال هست یا مارکسیست.»

«ممکن است خواننده پرسد چرا نهضت خودبه‌خودی و نهضت از راه کم‌ترین مقاومت، همانا به سوی سیادت ایدئولوژی بورژوازی می‌رود؟ به این علت ساده که تاریخ پیدایش ایدئولوژی بورژوازی به مراتب قدیمی‌تر از ایدئولوژی سوسیالیستی است و به‌طور جامع‌تری تنظیم گردیده است و برای انتشار خود دارای وسایل به مراتب بیشتری است.»

جواد پرسید «سوسیالیسم و مارکسیسم که علمی‌تره، پس چرا ایدئولوژی بورژوازی به‌طور جامع‌تری تنظیم شده؟» بهادر جواب داد «چون بیشترین امکانات و منابع مالی و علمی و ارتشی از روشنفکران در خدمت این ایدئولوژی هستن. ولی سوسیالیسم علمی بر اساس واقعیت و تاریخ بشر پیروز نهایی هست، به شرط این‌که در راه برافراشتن پرچم سوسیالیسم و ایجاد رفاه و سعادت و آزادی واقعی برای انسان‌ها تلاش و فداکاری بکنیم.»

«سوسیال‌دموکراسی دست خود را نمی‌بندد و فعالیت خویش را به يك نقشه یا شیوه از پیش تعیین‌شده مبارزه سیاسی محدود نمی‌سازد. سوسیال‌دموکراسی هرگونه وسایل مبارزه را می‌پذیرد فقط به شرطی که این وسایل با نیروهای موجوده حزب متناسب باشد.»

پرویز گفت «و البته این ابزار باید با هدف هماهنگ و در یک راستا باشه یعنی هدف وسیله رو توجیه نمی‌کنه.» بهادر گفت «دقیقاً.»

«در صورت فقدان سازمان مستحکمی که در مبارزه سیاسی و هرگونه شرایط و هر دوره پخته و آبدیده شده باشد، راجع به نقشه منظم فعلیتی که با اصول متین و روشن و بدون انحراف عملی شده و تنها آن است که شایستگی داشتن نام تاکتیک را دارد حتی سخنی هم نمی‌تواند در میان باشد.»

«رابوچایا میسل» با این کلمات بیان کرده است: آن مبارزه‌ای مطلوب است که در حیز امکان باشد و مبارزه‌ای هم که در حیز امکان است همان است که در دقیقه فعلی جریان دارد. این درست طریقت همان اپورتونیسیم بی‌کرانی است که به‌طور غیرفعال خود را با جریان خودبه‌خودی هماهنگ می‌سازد.»

احمد گفت «این قسمت و معنی حیز رو میشه توضیح بدین.» بهادر گفت «مقصود اینه که تئوریسین‌های رابوچایا میسل فقط مبارزاتی رو مطلوب میدونن که از لحاظ عملی امکان داشته باشه و یعنی فقط همون مبارزه‌ای که در حال حاضر در حال اجرا هست. اون‌ها اعتقادی به ارتقاء مبارزات کارگران نداشتند. در حقیقت دنباله‌روی مبارزات خودانگیخته کارگرا بودن.»

«هر قدر که اعتلاء خودبه‌خودی توده بیشتر باشد، هر قدر که نهضت دامنه‌دارتر بشود، همان قدر هم لزوم آگاهی فراوان، خواه در کار نظری، خواه در کار سیاسی و خواه در کار تشکیلاتی برای سوسیال دموکراسی با سرعت خارج از تصویری افزایش می‌یابد.»

کسی بحثی نداشت و ادامه جلسه به هفته آینده موکول شد.

جلسه در خانه جواد برقرار گردید. همه گزارش خودشان را دادند که در فعالیت‌های شان کمی پیشرفت کرده بودند. طبق معمول صرف چای و بعد بهادر گفت «پیرو بحثی که احمد در جلسه قبل کرد من یک سری آمار و اطلاعات آوردم که هم برای خودمون مفیده و هم میتونیم پاسخ قانع کننده‌ای به نظرات دوستان احمد و موارد مشابه بدیم. اول توضیح میدم که تهاجم سرمایه در طول تاریخ شکل‌های مختلفی به خودش گرفت. با استعمار و در اختیار گرفتن به زور منابع و تولیدات کشورهای غیر سرمایه‌داری به ارزان‌ترین قیمت و حتی غارت و فروش کالا به آن‌ها شروع کرد، یعنی گسترش بازار

فروش و بدست آوردن مواد اولیه ارزان برای کارخانه‌های داخلی. مرحله بعد در دست گرفتن معادن و چاه‌های نفت و انحصار تولیدات مواد خام و مورد نیاز کشورهای سرمایه‌داری با صدور سرمایه، مرحله بعد سرمایه‌گذاری با ایجاد کارخانه‌های تولیدی در کشورهای ثالث که منابع و مواد اولیه این کارخانه‌ها در دسترس بود و در عین حال دستمزد کارگران پایین بود و در مرحله آخر برون‌سپاری، یعنی یا کل تولید و یا قسمتی از مراحل تولید را به پیمانکاری در کشور دیگر با نظارت و کنترل کامل می‌دهند و فروش و توزیع و در حقیقت گردش سرمایه در اختیار خودشان هست. تمام این سرمایه‌گذاری‌ها برای سود بیشتر به خاطر دستمزد بسیار پایین کشور ثالث هست که باعث سودآوری بسیار زیاد برای سرمایه‌دار اصلی در کشورهای امپریالیستی میشه. این‌طور سرمایه‌داری در تمام کشورها نفوذ کرده و جهانی شده. اما چطور این سرمایه‌گذاری‌ها باعث رفاه در کشورهای درحال توسعه و کشورهای جنوب شده؟

۱. اول سراغ کشور بنگلادش میریم. اطلاعات و آمار مربوط به سال ۲۰۱۳ و تولید تی‌شرت هست. در ساختمان هشت طبقه راناپلازا در حدود ۴,۰۰۰ کارگر عمدتاً زن مشغول تولید تی‌شرت بودن. ساختمان فرو ریخت و ۱,۱۱۳ کارگر کشته و ۲,۵۰۰ نفر مجروح شدن. روز قبل از حادثه ترک‌هایی در سازه ساختمان ایجاد شده بود و نتیجه بازرسی اولیه، توصیه به تخلیه ساختمان و تعطیل کردن آن بود. صبح روز بعد یک بانک و مغازه‌های واقع در طبقه همکف این توصیه را رعایت کردند. اما به هزاران کارگر پوشاک دستور داده شد سر کار باز گردن و یا رنج اخراج شدن را تحمل کنن. هم‌زمان با به‌کارافتادن ژنراتورهایی که غیر قانونی در طبقه فوقانی نصب شده بودند ساختمان فرو ریخت. کارگران در شرایط سرکوب، حق داشتن اتحادیه را ندارند و فعالان به روال معمول در لیست سیاه قرار می‌گیرن، کتک می‌خورن، بی‌حساب و کتاب دستگیر میشن، و با رابطه نامشروعی که میان مالکان کارخانه‌ها، سیاست‌مردان، و سران پلیس بنگلادش

برقرار هست، هیچ‌گاه کارفرمایی در صنعت پوشاک این کشور به‌خاطر زیر پا گذاشتن قوانین بهداشت و ایمنی محکوم نشده است.

۲. خرده‌فروشی زنجیره‌ای جهانی اچ-اند-ام تی‌شرت‌های تولیدی بنگلادش را ۴/۹۵ یورو می‌فروشه. اچ-اند-ام به کارخانه تولیدکننده این تی‌شرت در بنگلادش بابت هر تی‌شرت ۱/۳۵ یورو می‌پردازد. ۴۰ سنت از این مبلغ بابت ماده اولیه واردات نخ کتان از آمریکا پرداخت میشه. برای کارخانه‌دار بنگلادشی ۹۵ سنت بابت هر تی‌شرت می‌ماند تا میان کارخانه‌دار، کارگران، نهادها و خدمات و مالیات دولت تقسیم بشه. اما سمت آلمان - ۶ سنت هزینه حمل به آلمان می‌شه. بقیه ۳/۵۴ یورو به شرح زیر تقسیم می‌شه: اچ-اند-ام از هر تی‌شرت ۶۰ سنت سود بر میداره؛ دولت آلمان ۷۹ سنت مالیات به چنگ میاره. بقیه هم صرف سایر هزینه‌ها شامل هزینه و سود شرکت‌های حمل و نقل، عمده‌فروشی، خرده‌فروشی و تبلیغات و سایر خدمات می‌شه. این آمار کمک می‌کند که بفهمیم چرا کشورهای ثروتمند یا سرمایه‌داری پیشرفته می‌تونند این تعداد فروشنده، راننده پخش کالا، مدیر، حسابدار، مدیر تبلیغات و طیف وسیعی از پرداخت‌های رفاهی و بسیاری پرداخت‌های غیرعلنی فرعی داشته باشن.

۳. کارخانه بنگلادش روزانه ۱۲۵،۰۰۰ واحد لباس تولید می‌کنه. یک کارگر کارخانه ۱۰ تا ۱۲ ساعت در روز کار می‌کنه و ۲۵۰ تی‌شرت در روز تولید می‌کنه. سود اچ-اند-ام سرمایه‌دار از این مقدار تولید یعنی کار یک روز کارگر ۱۵۰۰ یورو و سهم دولت آلمان ۱۲۵۰ یورو و سهم کارگر معادل یک‌روز حقوق فقط ۱/۳۶ یورو می‌شه. یعنی از ۳۲۵۰ یورو سود و مالیات فقط ۱/۳۵ یورو سهم کارگر آفریننده هست. اختلاف و استثمار رو ببینین. تازه هرگاه به هر دلیل تأخیری در آماده شدن کار بوجود بیاید باید یا با اضافه کاری جبران کنن و یا از سوی خریدار اصلی جریمه می‌شن و این جریمه به کارگران هم منتقل می‌شه. تازه در خیلی

از مواقع حقوق آن‌ها هم با تأخیر پرداخت می‌شده. دولت بنگلادش که بسیاری از اعضای ارشد اون مالکان کارخانه‌ها هستند اعتراضات را به شدت با به‌کار گرفتن پلیس و نیروهای شبه نظامی روستایی و نیروهای واکنش سریع گارد ویژه سرکوب می‌کنند. این شرایط در تمام کارخانه‌های کشورهای به اصطلاح جنوب به همین وضع هست. از کارگران معادن الماس در آفریقای جنوبی، کشاورزان و کارگران آفریقایی و آمریکای لاتین و تا جنوب شرق آسیا اوضاع به همین منوال هست.»

احمد گفت «بنگلادش کشور فقیری هست. مقصودم کشورهای ثروتمندتر مثل چین بود.» بهادر گفت «بسیار خوب با چین شروع می‌کنیم.»

۴. آمار مربوط به سال ۲۰۱۲ هست. آیفون رو در نظر می‌گیریم که هم دارای تکنولوژی پیشرفته و شرکتی شناخته شده هست. شرکت فاکسکان یک شرکت تایوانی هست که در شهر شنزن چین با ۱/۲۳ میلیون کارگر و ۱۴ کارخانه لپ‌تاپ‌های دل و آیفون‌ها رو مونتاژ می‌کنه. شرکت اپل مالک کارخانه و تجهیزات نیست که در چین و مالزی یا دیگر مناطق محصولات اون رو مونتاژ می‌کنه. در طی سال ۲۰۱۰ در کارخانه فاکسکان بعثت فشار کاری و حقوق ناچیز و بد رفتاری مدیریت، چهارده کارگر با پرت کردن خودشون از پنجره طبقات بالای ساختمان خودکشی کردن. واکنش کارخانه‌دار به این اتفاق فقط نصب توری در پشت پنجره‌ها بود. حداقل دستمزد قانونی محل حدود ۲۰۰ دلار در ماه بود. دستمزد چنان پایین بود که کارگران مجبور بودن برای تأمین زندگی بین ۱۰۰ تا ۱۳۰ ساعت در ماه اضافه‌کاری بکنن و در اوج فصل کار بین ۱۵۰ تا ۱۸۰ ساعت اضافه‌کاری می‌کردن. کارگران هنوز روزانه ۱۱ ساعت از جمله تعطیلات آخر هفته و تعطیلات عمومی کار می‌کنن. در همه ساختمان‌ها و خوابگاه‌ها و ورود به فضای کارگاهی، کارگران باید از چند لایه دروازه

الکترونیکی و ایستگاه‌های بازرسی با نگهبانان ۲۴ ساعته عبور کنند. رفتارها در کارخانه نظامی وار هست. در یک مورد صفحه نمایش جدید نزدیک نیمه شب به کارخانه رسید. بلافاصله ۸۰۰ کارگر را از خواب بیدار کردن و با دادن یک بسته بیسکویت و یک چای یک شیفت ۱۲ ساعته شروع شد. تری گو رئیس فاکسکان در یک گفتگو اظهار داشت "از آن جا که انسان نیز حیوان است، اداره یک میلیون حیوان برای من در دسرساز است."

۵. در سال ۲۰۱۳ تا ماه مه شرکت فاکسکان از مونتاز آیفون ۱۰/۷ میلیارد دلار سود کرد. یعنی اگر حقوق تمام کارکنان فاکسکان را مساوی بگیریم به ازاء هر نفر ۱۶۸۵ دلار سود نصیب فاکسکان می‌شود و این شرکت ۱,۲۳۲,۰۰۰ نفر کارگر دارد. سود اپل ۴۱/۷ میلیارد دلار بود. یعنی به ازاء هر یک از ۷۲۸۰۰ کارکنان اپل در آمریکا سود معادل نفری ۵۷۲,۸۰۰ دلار می‌شد. بطور متوسط در مقابل حقوق ماهانه ۲۰۰ دلار کارگر در چین، حقوق کارکنان در آمریکا حدود ۶۰۰ دلار می‌شه. فروش کل اپل در اون مدت ۳۲۱/۱ میلیارد دلار بود. انباشت تقدینگی اپل در سال ۲۰۱۴ به رقم عظیم ۱۴۸/۸ میلیارد دلار رسید که کاربرد مولدی برای آن نداشت.»

بهادر ادامه داد «حالا به سراغ یک محصول کاملاً مختلف ولی هم چنان در چنگال سرمایه می‌رویم.

۶. قهوه - رواندا کشوری در آفریقا - بیشتر قهوه جهان در مزرعه‌های کوچک خانوادگی تولید می‌شه و اشتغالی برابر ۲۵ میلیون نفر کشتکار قهوه و خانواده اون‌ها در سراسر جهان را شامل می‌شه. در همین حال دو شرکت امریکایی و دو شرکت اروپایی، سارا لی، کرافت، نستله و پروکتر و گامبل، بر تجارت جهانی قهوه حکمرانی می‌کنن. نستله به تنهایی ۸۰۰,۰۰۰ کشاورز که با خانواده‌اشان حدود ۴,۰۰۰,۰۰۰ میلیون نفر میشن رو تحت قرارداد داره. قیمت مصرف کننده

قهوه در ۹ کشور بزرگ سرمایه‌داری و امپریالیست بین سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۹ به طور میانگین ۲۳۵ درصد، بین سالهای ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۹ برابر ۳۸۲ درصد و بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۹ برابر ۴۲۹ درصد رشد داشته. و این در حالی بود که در سال ۲۰۰۲ قیمت خرید قهوه از کشاورز ۸۳ درصد کمتر از قیمت سال ۱۹۸۰ رسید. سهم هر نفر تولیدکننده در سال به ۴۴ دلار رسید. یعنی کمتر از یک دهم درآمدی که بانک جهانی به عنوان فقر شدید مشخص کرده بود. در سال ۱۹۶۲ توافق‌نامه بین‌المللی قهوه به تصویب رسید که هر دو طرف خریدار و تولیدکننده در شرایط بحرانی باید حمایت شوند. ولی در سال ۱۸۹۸ که مازاد تولید قهوه بوجود آمد شرکت‌های بزرگ این توافق‌نامه را زیر پا گذاشتند و کشور فقیر آفریقای رواندا که تقریباً به طور انحصاری به تولید قهوه وابسته هست را دچار بحران شدید اقتصادی کردن و زمینه‌ساز نسل‌کشی وحشتناک در آن کشور شدن. این بحران که به دلیل کاهش شدید قیمت خرید قهوه از طرف شرکت‌های انحصاری بوجود آمد با خودش گرسنگی و تورم شدید بوجود آورد. دولت رواندا برای کمک اضطراری به صندوق بین‌المللی پول التماس می‌کرد و صندوق با پرداخت وامی ناچیز دولت را مجبور به اجرای برنامه بی‌رحمانه تعدیل ساختاری کرد و بی‌نوایی و ناامنی مردم رواندا را تشدید کرد، به دلیل کاهش حمایت‌های عمومی دولت از کشاورزان. این فشارهای اقتصادی شرکت‌های دولتی را نیز ورشکست کرد. خدمات بهداشتی و آموزشی فرو پاشیدند. سوء تغذیه کودکان اوج گرفت و ابتلا به مالاریا تا ۲۱ درصد افزایش یافت. اختلاف در میان قبایل بوجود آمد. فرانسه شروع به فروش اسلحه به یکی از قبایل نزدیک به رئیس‌جمهور کرد. و سرانجام در سال ۱۹۹۴ جنگ داخلی و نسل‌کشی شروع شد. نیروهای نظامی صلح سازمان ملل با بی‌تفاوتی از کشور خارج شدند و مردم را بی‌پناه گذاشتند. ۸۰۰ هزار زن و مرد و کودک کشته شدند. به ۲۰۰ تا ۵۰۰

هزار زن و دختر تجاوز شد. ایدز و بیماریهای مسری هم سراسر کشور را فرا گرفت. بسیاری از پناهنده‌گان به کشورهای همسایه، از ترس داشتن بیماری مسری به دست افراد آن کشورها کشته شدن.»

بهادر مدتی مکث کرد و سپس ادامه داد «این رفاهی که دم از اون می‌زنن، در درجه اول رفاه سرمایه‌داران امپریالیست هست و در درجه دوم رفاه سرمایه‌دارهای کشور میزبان. برای کارگرا هیچ رفاهی نیست. سرمایه فقط به دنبال سود هست. هر جا که سود بیشتری باشه مانند سیل به اون جا سرازیر می‌شه. این مسیر جدید سرمایه که به عنوان نئولیبرالیسم که اجراش به اسم رئیس جمهور آمریکا ریگان و نخست وزیر انگلستان مارگارت تاچر معروف شده، اراده اون‌ها نبوده. این روش و نظریه حتی در سال ۱۹۳۰ مورد بررسی و نقد قرار گرفته بود. ولی در شرایط اون سالها سرمایه برای گذر از بحران روش دیگری را برگزید و در سال‌های پس از بحران دهه ۱۹۷۰ سرمایه این روش جدید رو تحمیل کرد. تصمیم گیرنده سرمایه بزرگ جهانی است نه این فرد یا اون فرد. این حرکت سرمایه، جهانی شده و برای تداوم انباشت سرمایه و خروج از بحران‌های پی‌درپی هست. سرمایه محیط سرمایه‌گذاری را فراهم می‌کنه. اول با امن کردن محیط سرمایه با ایجاد دولت سرکوب‌گر و پایدار، بعد با کاهش دستمزدها به حداقل مقدار ممکن و از بین بردن هرگونه تشکل کارگری، همون‌طور که در اکثر کشورها اتحادیه‌های کارگری رو از بین برد. و در آخر کارگر سربه‌زیر و کاری و پرتلاش و فرمان‌بر رو استخدام و شروع به استثمار می‌کنه. حالا هر دولت سرمایه‌دار سلطنت طلب و یا جمهوری خواه و یا مذهبی و یا هر نوع حکومت سرمایه‌داری دیگری که باشه، سرمایه شرایط خودش را تحمیل می‌کنه. پس نباید گول این تبلیغات دموکراسی و حقوق بشر و آزادی و پیشرفت و رفاه رو خورد.»

سکوت سنگینی بر قرار شد. بعد از مدتی پرویز بلند شد و یک چای جلوی بهادر گذاشت و دستی به پشتش کشید و گفت «خسته نباشی.»

پس از صرف چای پرویز خواندن ادامه کتاب "چه باید کرد" را شروع کرد:

۴ - سیاست تردیونستی و سیاست سوسیال دموکراسی

«بر همه معلوم است که روح وسیع و استحکام مبارزه اقتصادی کارگران روس با ایجاد «نشریات» افشاکننده اقتصادی (مربوط به فابریکها و زندگی حرفه‌ای) توأمأ جریان یافته است. مضمون عمده «شب‌نامه‌ها» افشای رژیم فابریک بود و به زودی میان کارگران يك شور واقعی برای افشاگری پیدا شد. همین که کارگران دیدند که محفل‌های سوسیال دموکرات‌ها می‌خواهند و می‌توانند شب‌نامه‌هایی از نوع تازه در دسترس آنها بگذارند که کلیه حقایق مربوط به زندگی فقیرانه و کار سنگین طاقت فرسا و وضع بی‌حقوقی آنها در آن حکایت شده باشد، ... هیاهوی بزرگی راه می‌انداخت و ... تأثیر فوق‌العاده هیجان‌آوری می‌بخشید و باعث این می‌شد که تمام کارگران رفع این بی‌ترتیبی‌های نفرت‌انگیز را خواستار گردند و آمادگی خود را برای پشتیبانی از این خواست‌ها به وسیله اعتصاب اعلام نمایند.»

«مختصر کلام افشاگری اقتصادی (مربوط به کارخانه‌ها) اهرم مهم مبارزه اقتصادی بود و اکنون نیز می‌باشد. و مادام که سرمایه‌داری، که ناگزیر کارگران را وادار به دفاع از خود می‌کند، وجود دارد، این اهمیت به قوت خود باقی خواهد ماند. در پیشروترین ممالک اروپا اکنون هم می‌توان مشاهده نمود که چگونه افشای بی‌ترتیبی‌های يك کار «بنگاه بهره‌برداری» دور افتاده یا يك رشته فراموش شده تولید خانگی موجب بیداری آگاهی طبقاتی و آغاز مبارزه حرفه‌ای و انتشار سوسیالیسم می‌گردد.»

محمدعلی پرسید «الان این افشاگری‌ها تو مملکت ما چه جویری باید باشه؟ همون‌طور که لنین میگه تا زمانی که سرمایه‌داری وجود داره مبارزه اقتصادی هم هست.» احمد هم پرسید «این‌هایی که محمدعلی گفت سؤال من هم هست به‌اضافه اینکه چه‌طور این افشاگری‌ها و مبارزات اقتصادی رو باید به مبارزات طبقاتی یا سوسیالیستی جفت و جور کنیم و پیوند بزنینیم؟» بهادر گفت «سؤال‌های مهمی پرسیدین. بذارین این قسمت‌هایی که در همین رابطه هست رو تموم کنیم بعد بریم سر بررسی.» پرویز به خواندن ادامه داد:

«اکثریت عمده سوسیال‌دموکرات‌های روس در این اواخر تقریباً سراسر سرگرم همین عمل فراهم نمودن موجبات افشاء امور کارخانه‌ها بوده‌اند... در این ضمن فراموش می‌شد که اصولاً این امر خودبه‌خودی هنوز فعالیت سوسیال دموکراتیک نبوده بلکه اتحادیه‌ای است. افشاگری‌ها اصولاً فقط شامل مناسبات کارگران حرفه‌ معینی با صاحب‌کاران خودشان می‌گردید و یگانه چیزی که حاصل می‌شد این بود که فروشندگان نیروی کارگری یاد می‌گرفتند این کالا را با صرفه‌تر بفروشند... این افشاگری‌ها (در صورت استفاده معین سازمان انقلابیون از آن) می‌توانست آغاز و جزئی از اجرای فعالیت سوسیال دموکراسی گردد ولی (در صورت تسلیم در برابر جریان خودبه‌خودی) می‌توانست به مبارزه «فقط حرفه‌ای» و به نهضت کارگری غیر سوسیال دموکراتیک نیز منجر گردد.»

«سوسیال‌دموکرات‌ها نه فقط نمی‌توانند به مبارزه اقتصادی اکتفا نمایند بلکه نیز نمی‌توانند بگذارند که فعالیت عمده آن‌ها منحصر به کار افشاگری اقتصادی گردد. ما باید برای تربیت سیاسی طبقه کارگر، برای تکامل آگاهی سیاسی وی جداً به فعالیت بپردازیم.»

«سؤال می‌شود پس تربیت سیاسی باید عبارت از چه باشد؟ آیا می‌توان به ترویج ایده خصومت طبقه کارگر نسبت به حکومت مطلقه اکتفا نمود؟ البته که نه. توضیح این مسئله که کارگران در معرض ستم سیاسی قرار گرفته‌اند کافی نیست (همان‌طور که تنها توضیح این قضیه که منافع اربابان مبیانت دارد کافی نیست). باید درباره هر یک از مظاهر مشخص ستم‌گری تبلیغ نمود (همان‌طور که ما در مورد مظاهر مشخص تعديت اقتصادی به تبلیغ مبادرت نمودیم). و چون این ستم‌گری به طبقات بسیار مختلف جامعه وارد می‌آید، چون این ستم‌گری در شئون بسیار مختلف زندگی و فعالیت، خواه در حیات حرفه‌ای، خواه کشوری، خواه شخصی، خواه خانوادگی، خواه مذهبی و خواه علمی و غیره و غیره متظاهر می‌گردد، در این صورت مگر روشن نیست هر گاه ما سازمان کار افشای جامع الاطراف حکومت مطلقه را از لحاظ سیاسی به عهده خویش نگیریم وظیفه خود را که بسط و تکامل آگاهی طبقاتی کارگران است انجام نداده‌ایم؟ مگر نه این است که برای تبلیغ نمودارهای مشخص تعديت بایستی این مظاهر را افشا کرد (چنان که برای تبلیغ اقتصادی لازم بود سوءاستفاده در کارخانه‌ها را افشا کرد).»

بهادر گفت «حُب رفقا همونطور که گفته شد تا سرمایه‌داری وجود داره مبارزه اقتصادی وجود داره. یعنی مبارزه بین فقر و تنگ‌دستی و مظلومیت و ضعف از یک طرف و ثروت و رفاه و ظلم و قدرت از طرف دیگه. باید تلاش کنیم این دوگانه رواز بین ببریم.

اما چگونه؟ پاسخ در جواب دو سؤالیه که مطرح شده. یکی اینکه افشاگری‌های اقتصادی ما چطور و چی باید باشه؟ دوم هم چطور مبارزات اقتصادی رو به مبارزات سوسیالیستی پیوند بزنینیم؟ رفقا روی این موضوع ده دقیقه فکر کنیم و بعد بحث رو شروع کنیم و نظراتمون رو بگیم.» یک دور چای ریخته شد. همه تو فکر بودند. احمد آهسته با محمدعلی صحبت می‌کرد. پرویز تمرکز کرده بود و خیره به سقف نگاه می‌کرد. تقریباً بعد از ده دقیقه پرویز آماده شد که شروع کند ولی بهادر به او علامت داد که اجازه بده رفقای دیگه اول بحث رو شروع کنند.

بهادر گفت «رفقا شروع کنید.» احمد اول شروع کرد «به نظر من اول باید قانون کار رو خوب یاد بگیریم. هرچند که قانون مورد تأیید سرمایه‌دارها هست ولی قسمتی از اونم مال مبارزات کارگرا هست، مقصودم فقط کارگرای خودمون نیست. مقصودم مبارزات کارگرا در تمام دنیا و طی صدوپنجاه سال گذشته هست. چون سرمایه‌دارها از عدم اطلاع ما سوءاستفاده می‌کنن و بخشی از قانون‌ها رو که به نفع کارگر هست اجرا نمی‌کنن. ما می‌تونیم این قسمت‌ها رو به اطلاع کارگرا برسونیم و جلو اجحاف رو بگیریم و اگر کارخونه‌دار قانون رو اجرا نکرد، برای به‌دست آوردنش مبارزه کنیم.» بهادر گفت «درسته و خیلی هم مهمه. دیگه چی؟» جواد گفت «اون قدر فشار زندگی رو کارگرا زیاد شده که کم‌تر به ایمنی کار، بهداشت کار و آشنایی با میزان مرخصی معمولی و مرخصی استعلاجی و بیمه و قرارداد کار و داشتن نهارخوری پاکیزه و توالت و دستشویی کافی و تمیز و مرتب و اینجور چیزا اهمیت میدن. داشتن ابزار درست که به کارگر فشار بی‌خودی نیاره هم لازمه و کارفرما به‌جای فشار روی جسم و روح کارگر هزینه تهیه این ابزار رو باید به عهده بگیره. برای به‌دست آوردن این چیزا هم بسته به موردش میشه افشاگری کرد و کارگرا رو به مبارزه کشوند.» محمدعلی هم گفت «علاوه بر این‌ها عقب افتادن حقوق و سال به سال با این اوضاع گرونی و تورم، مبارزه برای حداقل دستمزد مکفی هم جزء دائم مبارزه اقتصادی شده.» بهادر به پرویز گفت «تو این قسمت مربوط به افشاگری اقتصادی رو

کاملش کن.» پرویز گفت «روابط کار هم مهمه. باید احترام کارگر حفظ بشه. خیلی وقت‌ها دیده شده سرکارگرهای قلدر و بددهن استخدام می‌کنن که حداکثر فشار رو روی کارگر بگذارن و بالا‌جبار کارگرا رو مجبور به اضافه‌کاری و یا انجام کار اضافی علاوه بر وظایف‌شون کنن. یا پرداخت‌کننده‌های دستمزدی هستن که فکر می‌کنن دارن صدقه میدن و حتی افشاگری و مبارزه علیه مدیر کارخانه استثماری و نادانی که با زور و جریمه و اخراج می‌خواد تولید رو بالا ببره. جلوه همه اینا میشه ایستاد و خواهان اخراج این عوامل بود. بنابراین نحوه مدیریت در یک کارخونه و یا مجتمع سرمایه‌داری از بالا تا پایین و شرایط و روابط کار خیلی مهمه.» بهادر گفت «همه عالی فکر کردین. ولی همیشه باید اولویت و اهمیت مسئله رو برای افشاگری و مبارزه در نظر گرفت. تقریباً همه چیز رو گفتین. ممکنه تو بعضی واحدهای تولیدی مسائل غیرقابل پیش‌بینی به‌وجود بیاد، پس همیشه باید هشیار بود و به موقع افشاگری کرد. برای هشیار بودن یکی از راه‌ها ایجاد تشکل هست که یک عده مسئول میشن که چشم بقیه بشن و همیشه مراقب حقوق کارگرا باشن و قبل از اینکه مسئله حاد بشه بتونن با مدیر کارخونه حلش کنن. بهترین نمونه این تشکل سندیکا هست. که هم مراقب هست و هم اتحاد برای مبارزه هست. حالا سؤال دوم، چطور مبارزه سیاسی سوسیالیستی رو به مبارزات کارگری پیوند داد؟ روی این مسئله هم فکر کنیم و بعد نظرات مون رو بگیم.»

محمدعلی اول شروع کرد «من فکر می‌کنم که هر جا ما با دولت روبرو میشیم این خودش یک مبارزه سیاسی هست.» بهادر گفت «این درست ولی چرا ما در مبارزه‌مون با دولت روبرو می‌شیم. درسته که می‌دونیم دولت نماینده سرمایه‌دارها هست ولی چه عاملی باعث میشه که کارگرا با دولت مواجه بشن؟» محمدعلی گفت «حُب حتماً دولت یک کاری علیه کارگرا میکنه که کارگرا باهانش روبرو می‌شن. آها! فهمیدم مقصودت چیه. افشاگری کارهای دولت علیه کارگرا و حتی مردم، می‌تونه مبارزات کارگری رو به مبارزه سیاسی تبدیل کنه. و چون ما رو نسبت به لیبرال بودن حساس کرده‌ای، باید بگم افشاگری دولت

به عنوان نماینده سرمایه‌داری و در حقیقت علیه سیستم سرمایه‌داری این مبارزات رو به مبارزات سوسیالیستی پیوند میزنه.» بهادر با خنده و خوشحالی گفت «آفرین به شما که نسبت به تفاوت مبارزه بورژوا لیبرالی و مبارزه سوسیالیستی حساس شدید. بحث خیلی خوب بود. اگر مثالی در این مورد زده بشه عالی میشه.» احمد گفت «مثلاً همین که یارانه‌ها رو برمی‌دارن و همه جنس‌ها رو به نفع سرمایه‌دارها و علیه کارگرا و حتی قشر متوسط گرون می‌کنن رو میشه خیلی خوب افشا کرد.» جواد گفت «یا اینکه در هر اعتصاب و تظاهرات کارگری دولت سمت سرمایه‌دار می‌ایسته و همیشه کارگرا رو سرکوب و زندانی می‌کنه.» محمدعلی گفت «معمولاً وقتی اعتصاب می‌شه کارگرا احساسات ضد سرمایه‌داری شون تحریک می‌شه، چون تمام عمرشون رو بروش وایسادن و ازش ضربه خوردن. تو این شرایط راحت‌تر میشه آگاهی سوسیالیستی رو بهشون داد و در نهایت گفت تضاد طبقه کارگر با سرمایه‌داری آشتیناپذیر و غیر قابل حله و تا موقعی که سرمایه‌داری پابرجاست اوضاع همین‌طوره و فقط زمانی که سرنگون بشه همه از دستش خلاص میشیم و زندگی مون راحت میشه و امنیت شغلی مون برقرار میشه. و این فقط با همت طبقه کارگر امکانپذیره.»

بهادر گفت «حرفات کلاً درسته. ما باید در افشاگری‌هامون خیلی از آگاهی عمومی طبقه کارگر پیش نیوفته، به خصوص اگر که این نشر آگاهی علنی و هم‌زمان برای یه عده باشه. باید زمانی به تهییج کارگرا برای اقدام به عمل انقلابی و نابودی سرمایه‌داری دست زد که آگاهی و تشکل طبقه کارگر به یک حد مطلوب رسیده باشه و از اون طرف هم اوضاع طبقه حاکم متزلزل باشه و شرایط انقلابی هم فراهم باشه و حزب انقلابی پیشرو کمونیستی هم رهبری و اعتماد طبقه کارگر رو بدست آورده باشه. بیان این مسائل در محفل خصوصی سیاسی لازمه. ولی در بحث‌های عمومی باید با قید احتیاط مسئله رو باز کرد و تضاد آشتیناپذیر با سرمایه رو مطرح کرد.» احمد گفت «همین محفل هسته کارگری برای آگاهی و مبارزه هم خودش یه جور پیوند زدن مبارزه کمونیستی با مبارزات

اقتصادی کارگرا هست.» بهادر گفت «درسته.» نوبت به پرویز رسید. پرویز گفت «دولت یعنی در حقیقت کل نظام شامل هر سه قوه، تمام حرکات شون به نفع سرمایه‌داری هست. چه قوانینی که در مجلس تأیید میشه و چه قانون‌های قضایی و چه اقدامات دولت چه بودجه هر سال شون. بنابراین افشاگری‌ها می‌تونه همه‌جانبه باشه. مثلاً احکام قضایی علیه کارگرا، لایحه‌هایی که با روکش ریا و دروغ تو مجلس علیه کارگرا و قشر تنگدست به تصویب می‌رسه و یا اقدامات مختلف دولت در مسایل مختلف مثل خصوصی‌سازی صنایع دولتی، حذف برنامه‌های رفاه عمومی که بیشترین ضربه‌اش به کارگرا وارد میشه و گران کردن‌های مخفیانه و آشکار برای حفظ سود سرمایه‌دارها و حتی بررسی و افشاء جزئیات برنامه و بودجه سالیانه که هر سال بودجه ارگان‌های دولتی افزوده میشه و دستمزد کارگرا به خاطر گرانی‌های ناشی از عملکرد دولت کاهش پیدا می‌کنه.» بهادر گفت «همه عالی بیان کردین. دقیقاً متوجه شدیم که سمت‌وسوی افشاگری‌های سوسیالیستی باید علیه سرمایه‌داری و دولت نماینده‌اش باشه. از طرفی اخبار مبارزات کارگری و تجربیات مبارزاتی‌شون رو باید به گوش کارگرا رسوند. سیاست‌های خارجی دولت و قراردادهای همیشه مخفیانه دولت رو که علیه طبقه کارگر بسته میشه رو هم باید افشا کرد. یکی از افشاگری‌های مهم عملکرد امپریالیسم جهانی هست که باید جزء به جزء افشا بشه و این خیلی مهمه که بشه تبلیغات امپریالیستی رو خنثی بکنه و جلو انحراف فکری کارگر رو بگیره. همین‌طور همبستگی کارگری جهان و مبارزاتشون رو هم باید نشون داد تا طبقه کارگر بفهمه که در برابر سرمایه‌داری جهانی با اون همه امکاناتش تنها نیست و کارگران جهان متحد طبیعی کارگرای ما هستن. علاوه بر موارد فوق همون‌طور که قبلاً بحثش شد باید فعالیت حوزه‌ای‌مان همه‌جانبه باشه. باید کارگرا رو با افشاگری‌هایی که در رابطه با نماینده‌های حکومت و چه عوامل سرکوب که بحثش رو قبلاً کردیم آگاه کنیم. باید دقت کنیم این افشاگری‌ها از زاویه افشای سرمایه‌داری باشه و نه از زاویه مبارزات لیبرالی بین سرمایه‌داران، مثل خواست دموکراسی و حقوق بشر.»

جواد پرسید «یعنی ما در مقابل جنایت‌های حکومت ساکت باشیم چون کل لیبرال‌ها تو همچین موقعیت‌هایی کلی تبلیغات می‌کنن و بقول معروف گوش فلک رو کر می‌کنن؟» بهادر پاسخ داد «بهبیج وجه، ما از زاویه دید کمونیستی به مسئله نگاه می‌کنیم. بنذارید مسئله رو ریشه‌ای‌تر بررسی کنیم، انسان قبل از هر چیز به غذا، پوشاک، مسکن و ابزاری که برای تهیه اون ضروریه، نیاز داره. یعنی وسایل معیشت. نیازهای دیگر در درجه‌های بعد اهمیت قرار داره. خوب وسایل معیشت کارگر با کار کردن و با دستمزد تهیه میشه. اما این دستمزد مرتب بوسیله سود مورد تهدید قرار می‌گیره یعنی سرمایه‌دار که هدفش در زندگی دسترسی به سود بیشتر هست علاوه بر ابزار تولید پیشرفته‌تر و راندمان بیشتر، همیشه چشمش به دستمزد کارگره. از نظر او این دستمزد هزینه تولید هست که باید کاهش پیدا کنه تا سود بیشتر بشه. این تضاد اصلی در مناسبات تولیدیه. یک جنگ دایمی بین کارگر از یک طرف و سرمایه‌دار از طرف دیگه. به این مبارزه در سطح تولید مبارزه اقتصادی میگن و تا وقتی که سرمایه‌داری برقراره این مبارزه هم جریان داره. اما مبارزه سیاسی برای کارگر زمانی شروع میشه که پی بیره سرمایه‌دارها در تمام دوران سرمایه‌داری و در تمام جهان هدف مشابهی دارن، بفرمه که دولت نماینده سرمایه‌داری و پارلمان و دادگاه و پلیس و زندان و خیلی ادارات دیگه دولتی همه به نمایندگی از سرمایه حکومت می‌کنند و هدفشون حفظ امنیت و تداوم تولید و انباشت سرمایه برای طبقه سرمایه‌دار هست. این تمام مسئله نیست، علاوه بر این کارگر باید آگاه بشه که مناسبات سرمایه‌داری ابدی نیست و از بین‌رفتنی هست؛ و تا زمانی که سرمایه‌داری برقراره در بر همین پائنه می‌چرخه و دائم سرمایه‌دار به معیشت کارگر دست‌درازی می‌کنه و رنج و استثمار کارگر ادامه داره. و تنها راه رهایی، از بین بردن سرمایه‌داری با انقلاب سوسیالیستی و برقراری دیکتاتوری کارگری هست. کارگری که به این درک برسه یک کارگر سیاسی هستش. پس مبارزه سیاسی باید در امتداد این آگاهی و درک باشه. خیزش‌های طبقه کارگر و فرودستان که خواهان کاهش تورم و کاهش رنج ناشی از فشار اقتصادی، ضروری ولی مسکن هست و ره بجایی نمی‌بره

چه برسه خیزش‌هایی که خواهان دموکراسی و حقوق بشر و سرنگونی حکومت اسلامی هستن، هر چقدر که سهامت‌شان زیادی به خرج بدن و هر چقدر جانفشانی کنن و حکومت‌های جهان سرمایه‌داری لیبرال حمایت تبلیغاتی از اون‌ها بکنن. نهایتاً یک جناح سرمایه‌داری میره و یک جناح دیگه بر روی کار میاد و بعد از یکی دو سال دوباره روز از نو و روزی از نو، و دوباره فشار برای افزایش سود و کاهش دستمزد و دیکتاتوری برای حفظ امنیت انباشت سرمایه‌داری برقرار میشه.

پس طبقه کارگر باید آگاه بشه و بدونه که در مورد حفظ امنیت برای انباشت سرمایه و سود، تمام بورژواها و سرمایه‌داران چه سلطنت طلب، چه جمهوری خواه، چه اصلاح طلب، چه اصولگرا هیچ اختلافی ندارن؛ اختلاف‌شون سر شکل سرکوب و نحوه حفظ امنیت سرمایه هست مثلاً هیچ کدام‌شان در سرکوب خیزش‌های مردم و اعتصابات و تظاهرات طبقه کارگر کوچک‌ترین اختلافی ندارند، فقط اختلاف سر چگونگی و ظاهر سرکوب هست. دو جناح از همین اختلاف شکل، برای کوبیدن یکدیگر استفاده می‌کنند. اما طبقه کارگر خشم و نفرتش باید رو به سوی کل طبقه سرمایه‌دار و حکومت نماینده اون باشه که هم انسان‌ها را نشانه گرفته‌اند و هم طبیعت رو، هم آزادی، هم رشد و تکامل و عزت انسان رو. سرمایه تخریب طبیعت رو حتی به قیمت نابودی نسل‌های آینده بدون هیچ ملاحظه‌ای انجام میده و همه چیز رو فدای سود می‌کنه. البته ما اولویت‌مان مسائل و مبارزات طبقه کارگره. ما باید نسبت به شرایط جامعه شدیداً حساس باشیم و هر حرکت حکومت و سرمایه‌دارها رو زیر نظر داشته باشیم و تحلیل کنیم و در اختیار کارگرا بگذاریم تا دید سیاسی‌شون گسترش پیدا کنه. مسایل بین‌المللی رو هم در حد توانمون مطالعه و پیگیری کنیم و به خصوص فریب‌های بورژوازی بین‌المللی و داخلی رو برای طبقه کارگرمون افشا کنیم. باید همیشه در نظر داشته باشیم که سمت و سوی مبارزه ما همراه کردن طبقه کارگر برای انقلاب سوسیالیستی هست. در حین فعالیت‌های عملی و نظری، فعالیت‌های دیگری رو هم کشف می‌کنیم که به نفع طبقه کارگر هست و اون‌ها رو هم پس از تجزیه و تحلیل

و در نظر گرفتن و ارتباطات همه‌جانبه با مسایل دیگر یعنی در نظر گرفتن کلیت و نتیجه‌ای که انتظار داریم، در اختیار کارگرا و رفقامون قرار میدیم. باید تجربیات مبارزاتی کارگرای دیگر رو هم بیگیری کنیم و مبارزات حوزه خودمون و نتایج اون رو هم در اختیار رفقای دیگه قرار بدیم تا از تجربیات مثبت و منفی و حتی اشتباهات مون درس بگیرن. پس در جلسات بعدی باید هرکس از فعالیت‌هاش گزارش بده و تجربیاتش رو در اختیار بقیه بگذاره. پس اولویت اول مون ایجاد هسته‌ها و محفل‌های کارگریه تا بتوانیم وظایف حوزه‌ای رو که به‌طور خلاصه آگاهی، تشکل و ایجاد روحیه انقلابی ضد سرمایه‌داری در بین طبقه کارگر هست رو انجام بدیم و مبارزات طبقه کارگر روارتقاء بدیم. حالا معلوم شد که چقدر وظایف سنگینی برعهده مون هست و چقدر باید تلاش بکنیم.»

جلسه پربراری بود و ادامه جلسه به هفته آینده موکول شد.

۱۲

جلسه بعد در خانه محمدعلی برقرار شد. ولی بهادر با اطلاع قبلی به خاطر حل یک سری مسائل نتوانست در جلسه شرکت کند. دوستان جلسه کوتاهی، با بررسی گزارش فعالیت‌هایشان و اوضاع داخلی و جهانی روز، برگزار کردند. جلسه بعدی در خانه جمشید برادر پرویز برقرار شد. بعد از چای بلافاصله جلسه شروع شد. گزارش‌ها امیدوارکننده بود. پرویز و احمد گروه سه نفری تشکیل داده بودند. کارخانه محمدعلی دوباره اعتصاب بود و در این مبارزه محمدعلی نقش مؤثری بازی کرده بود و در این شرایط توانسته بود یک گروه چهار نفره مخفی تشکیل بدهد. جواد سه نفر را در نظر گرفته بود که دو نفر از اون‌ها به قول جواد فقط اهل لاف بودن ولی نفر باقیمانده خودش در کارخانه قبلی فعال بود و هوادار یکی از گروه‌های سرنگونی‌طلب که فعلاً با هم قرار گذاشته بودند حداقل یک نفر دیگر پیدا کنند ولی هر روز با هم ارتباط کوتاهی می‌گرفتند. بهادر اول از همه احتیاط و

مخفی‌کاری رو تأکید کرد و بعد دقت در جهت‌دهی گروه‌ها و کنترل مرتب افراد جدید برای اطمینان از پیگیری‌بودن و صداقت و مبارز بودن. خودش هم گزارش داد که تعاونی را به ثبت رسانده‌اند و حتی تعدادی از شهرستان‌های استان هم عضو شده‌اند ولی برای لو نرفتن فعلاً تبلیغ وسیعی نمی‌کنند. برای راه‌اندازی عملی تعاونی سه مشکل وجود دارد. اول قراردادهای پاکبان‌ها که پیمانکار قراردادهای کوتاه‌مدت می‌بسته و قرارداد خیلی‌ها رو تمدید نکرده که مشکل خاصی نیست. دوم وکیل ما صحبت خصوصی با مدیر اجرایی در شهرداری داشته و به عقد قرارداد با دریافت هفت درصد از حقوق کل دوماه عقب‌افتاده رضایت داده. البته قلباً راضی نبودم ولی توی این سیستم فاسد چاره‌ای نیست. در جمع مدیریت که صحبت کردم همه خوشحال بودند که حداقل سیزده درصد از حق شون برمی‌گرده. سوم هم در قرارداد قید شده که اگر پیمانکار نتواند به مدت سه روز پشت سرهم به وظایفش عمل کند قراردادش لغو می‌شود. که باید برای این مشکل سوم فعالیت بیشتری انجام بدیم. جواد شروع به خواندن کرد:

«مفهومی که کلمهٔ ترویج برای ما دارد عبارت از توضیح انقلابی تمام رژیم کنونی و یا برخی از مظاهر آن است اعم از این که عمل به شکلی صورت گیرد که در دسترس فکر آحاد مردم قرار گیرد یا در دسترس تودهٔ وسیع، مفهوم کلمهٔ تبلیغ به معنای اخص آن برای ما دعوت توده به عملیات معین و مشخص و مساعدت به این است که پرولتاریا در حیات اجتماعی دخالت مستقیم انقلابی داشته باشد.»

بهادر توضیح داد «در ادبیات مارکسیستی سال‌های قبل از انقلاب تفاوت ترویج و تبلیغ رو بر مبنای تعریف پلخائف این جور توضیح می‌دادند و ترجمه می‌کردند که تبلیغ بیان مسائل برای تعداد زیادی افراد میباشد که هدف و یا عمل خاصی را انجام دهند و ترویج توضیح مسائل و یا نظریه‌ها برای تعداد محدودی هست. ولی کلمهٔ تبلیغ ترجمهٔ خوبی نبود. کلمه تهییج به‌جای تبلیغ با همان تعریف پلخائف و این‌جا تعریف لنین مناسب‌تر هست. پس از این به بعد همه جا در نوشته‌ها و ترجمه‌های قدیمی جای تبلیغ، تهییج تو دهنتون باشه. جواد به‌خواندن ادامه داد:

«در حقیقت امر «بالا بردن فعالیت توده کارگر» فقط در صورتی میسر خواهد بود که ما به «تبلیغات سیاسی در زمینه اقتصادی» اکتفا نکنیم. و اما یکی از شرایط اساسی توسعه ضروری تبلیغات سیاسی تهیه زمینه افشاگری‌های همه جانبه سیاسی است. معرفت سیاسی و فعالیت انقلابی توده‌ها را با هیچ چیز نمی‌توان تربیت نمود مگر به وسیله همین افشاگری‌ها. بنابراین چنین فعالیتی یکی از مهم‌ترین وظایف تمام سوسیال دموکراسی بین‌المللی است چون که حتی آزادی سیاسی نیز ذره‌ای لزوم این افشاگری‌ها را برطرف نساخته بلکه فقط قدری جهت آن را تغییر می‌دهد.»

پرویز گفت «این هم تأیید بحث‌ها و برداشت‌های قبلی‌مون هست.»

«اگر کارگران طوری تربیت نشده باشند که به همه و هرگونه موارد خودسری و ظلم، اعمال زور و سوء استفاده، اعم از اینکه این موارد مربوط به هر طبقه‌ای باشد جواب بدهند - و آن هم جوابی فقط از نگاه سوسیال دموکراسی نه غیر آن- در این صورت معرفت طبقه کارگر نمی‌تواند معرفت حقیقتاً سیاسی باشد. هر گاه کارگران در وقایع و حوادث مشخص سیاسی و آن هم حتماً روزمره (یعنی دارای جنبه فعلی) یاد بگیرند هر یک از دیگر طبقات جامعه را در تمام مظاهر حیات فکری، اخلاقی و سیاسی‌شان مورد مشاهده قرار دهند، هر گاه آنها یاد بگیرند تجزیه و تحلیل ماتریالیستی را عملاً در تمام جوانب فعالیت حیات تمام طبقات و قشرها و دستجات اهالی به کار برند، در این صورت معرفت توده‌های کارگر نمی‌تواند معرفت حقیقتاً طبقاتی باشد. کسی که توجه و حس مشاهده و ذهن طبقه کارگر را فقط و فقط و حتی در اکثر موارد به خود وی معطوف دارد سوسیال دموکرات نیست، زیرا طبقه کارگر برای این که خود را بشناسد باید برمناسبات متقابل کلیه طبقات جامعه معاصر وقوف کامل و از آن تصور روشنی داشته باشد و قوف و تصویری که تنها دارای جنبه نظری نباشد.»

محمدعلی سؤال کرد «لنین میگه باید به تمام موارد ظلم و ستم مربوط به همه طبقات عکس‌العمل داشته باشیم. این که میشه همون کاری که گروه‌های خارجی و تلویزیون‌های بی‌بی‌سی و اینترنشنال می‌کنن. جریان چیه؟» جواد در حالی که کتاب را به محمدعلی نشان می‌داد جواب داد «دقت نکردی، میگه این عکس‌العمل‌ها از نظرگاه سوسیال دموکراتیک باید باشه و نه بورژوا لیبرال.» بهادر گفت «دقیقاً درسته. ایراد ما هم

به شباهت عملکرد تلوزیون‌های ماهواره‌ای بورژوا لیبرال با اون گروه‌های سرنگونی طلب بود. تازه این افشاگری‌ها در زمانی بود که مرحله انقلاب بورژوا دموکراتیک بود. در این زمان خیلی باید دقت زیادی داشته باشیم که هرگونه تبلیغ و ترویج و تهییج در قالب مارکسیستی و در جهت مبارزه طبقاتی کارگر نباشد. یک مسئله دیگه هم اینجا تأکید میشه. می‌گه کمونیست‌ها باید با چشم‌های باز نسبت به همه مسائل داخلی و خارجی حساس باشن.»

«آخر این هیچ عاقلانه نیست که می‌گویید وظیفه سوسیال دموکرات‌ها این است که به‌همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی بدهند. این فقط ابتدای کار است و وظیفه سوسیال دموکرات‌ها این نیست زیرا که در تمام جهان و از آن جمله در روسیه هم اغلب خود پلیس کارش این شده است، که به مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی بدهد و کارگران خودشان رفته‌رفته این موضوع را درک می‌کنند که حکومت پشتیبان کیست.»

جواد به خواندن ادامه داد:

«دانش سیاسی را شما روشنفکران می‌توانید به‌دست آورید و شما موظفید آن را صد و هزار بار زیادتر از آن چه که تا به حال به ما رسانیده‌اید به ما برسانید و آن هم نه تنها به شکل مباحث و رسالات و مقالات (که اکثر اوقات - ببخشید اگر بی‌پرده صحبت می‌کنم! - خسته‌کننده است) بلکه حتماً به شکل افشاگری‌های جاندار آن‌آعمالی که حکومت و طبقات فرمانروای ما در حال حاضر در تمام شئون زندگی انجام می‌دهند.»

پرویز گفت «لنین این قسمت رو از قول کارگر گفته.»

«مبارزه اقتصادی فکر کارگران را تنها به مسئله رفتار حکومت نسبت به طبقه کارگر سوق می‌دهد، و بنابراین هر قدر هم که ما بر سر وظیفه جنبه سیاسی دادن به همان مبارزه اقتصادی زحمت بکشیم باز هم هرگز نخواهیم توانست در چهار چوب این وظیفه، شعور سیاسی کارگران را (تا حدود شعور سیاسی سوسیال دموکراسی) توسعه دهیم.»

«شعور سیاسی طبقاتی را فقط از بیرون، یعنی از بیرون مبارزه اقتصادی، از بیرون مدار مناسبات کارگران با کارفرمایان می‌توان برای کارگر آورد. رشته‌ای که این دانش را فقط

از آن می‌توان تحصیل نمود رشته‌ی مناسبات تمام طبقات و تشرها با دولت و حکومت و رشته‌ی ارتباط متقابل بین تمام طبقات می‌باشد. از این رو به پرسش: چه باید کرد تا به کارگران دانش سیاسی داده شود؟ نمی‌توان فقط این یک پاسخ را داد که: «باید به میان کارگران رفت»، پاسخی که پراتیسین‌ها و به خصوص پراتیسین‌هایی که متمایل به اقتصادگرایی هستند در اکثر موارد به آن اکتفا می‌نمایند. برای این که به کارگران دانش سیاسی داده شود، سوسیال‌دموکرات‌ها باید به میان کلیه‌ی طبقات اهالی بروند و باید دستجات ارتش خود را به تمام اطراف روانه سازند.»

احمد پرسید «پراتیسین یعنی چی؟» پرویز پاسخ داد «یعنی کسانی که با در نظر گرفتن تئوری و عمل، مبارزه‌ی طبقاتی را در سطح عملی به پیش می‌برن» بهادر هم ادامه داد «همیشه یادتون باشه تحلیل مشخص در شرایط مشخص. حتماً باید تفاوت زمانی و شرایطی که مرحله‌ی انقلاب بورژوا دموکراتیک بود و نیروهای بورژوا لیبرال و خرده بورژوازی را هم پیمان طبقه‌ی کارگر با شرایطی خاص می‌دانستند و حالا که مرحله‌ی انقلاب سوسیالیستی هست و تنها هم پیمان طبقه‌ی کارگر بخشی از خرده بورژوازی‌های تنگ دست و پایین و عده‌ای از روشنفکران کمونیست هست رو در نظر بگیرید.»

«اگر ما باید عهده‌دار فراهم ساختن موجبات افشاگری واقعاً همگانی اعمال حکومت باشیم، در این صورت جنبه‌ی طبقاتی جنبش ما به چه صورتی متظاهر خواهد شد؟ به این صورت که ما سوسیال‌دموکرات‌ها موجبات این افشاگری‌ها را برای عامه‌ی مردم فراهم می‌سازیم؛ به این صورت که همه‌ی مسایلی که در امر تبلیغات به میان می‌آید همواره با روح سوسیال‌دموکراتیک تشریح شده و هیچ‌گونه چشم‌پوشی و اغماضی نسبت به تحریفات عمدی و غیرعمدی در مارکسیسم نخواهد شد؛ به این صورت که تبلیغات سیاسی همه‌جانبه از طرف حزبی به عمل خواهد آمد که هم حمله به حکومت به نام عمومی مردم، هم پرورش انقلابی پرولتاریا را در عین حفظ استقلال سیاسی وی و هم رهبری مبارزه‌ی اقتصادی طبقه‌ی کارگر و استفاده از آن تصادمات خودبه‌خودی وی با استثمارکنندگان را که پیوسته تشرهای جدیدی از پرولتاریا را بر پا داشته و به اردوی ما جلب می‌نماید، همه و همه را در یک واحد لایتجزی متحد می‌سازد!»

«جنبش خودبخودی طبقه کارگری به خودی خود فقط قادر به ایجاد اتحادیه است (و ناگزیر آن را ایجاد می‌کند) و سیاست اتحادیه‌ای طبقه کارگر هم همان سیاست بورژوازی طبقه کارگر می‌باشد. شرکت طبقه کارگر در مبارزه سیاسی و حتی در انقلاب سیاسی هنوز سیاست وی را به سیاست سوسیال دموکراتیک مبدل نمی‌کند.»

سؤالی نبود و بهادر گفت «تقریباً این دو قسمت آخری جمع‌بندی این بخش بود. در حقیقت توضیح داده شد که مبارزات اکنومیستی و دنباله‌روی از مبارزات اقتصادی کارگرا، متوقف کردن تکامل مبارزه طبقاتی هست. هدف کتاب چه باید کرد ضرورت بردن آگاهی سوسیالیستی بین طبقه کارگر و پیوند زدن اون با مبارزات اقتصادی شون هست و در ادامه ضرورت سازماندهی حزب بر این پایه هست. بخش بعدی رو یکی دیگه بخونه؟»

احمد گفت «من می‌خونم.»

۴ - خرده کاری اقتصاددانان و سازمان انقلابیون

«چگونگی سازمان هر مؤسسه‌ای را طبیعتاً و ناگزیر مضمون فعالیت آن مؤسسه معین می‌کند.»

«ددرسی‌های اخیر به ویژه ددرسی‌های گروه «خود آزادی» و گروه «مبارزه کار بر ضد سرمایه» به‌طور واضح نشان‌داد که مبلغ جوانی که با شرایط کار و بالنتیجه با شرایط تبلیغات در يك کارخانه معینی آشنایی کامل ندارد و اصول پنهان‌کاری را نمی‌داند و فقط نظریات کلی سوسیال‌دموکراسی را فرا گرفته‌است (آیا فرا گرفته است؟) فقط می‌تواند در حدود ۴، ۵، ۶ ماهی کار کند. سپس بازداشت پیش می‌آید و از پی آن هم اغلب همه سازمان یا هیچ نباشد يك قسمت آن تار و مار می‌شود.»

بهادر گفت «از اینجا به بعد وارد بحث سازمان‌دهی و نحوه فعالیت می‌شیم که خیلی مهمه.» احمد به خواندن ادامه داد:

«مبارزه سیاسی سوسیال‌دموکراسی به مراتب دامنه‌دارتر و پیچیده‌تر از مبارزه اقتصادی کارگران علیه کارفرمایان و حکومت است. به همین ترتیب (و در نتیجه این) هم سازمان حزب انقلابی ناگزیر باید از نوع دیگر و غیر از سازمانی باشد که کارگران برای این

مبارزه دارند، سازمان کارگران باید اولاً حرفه‌ای باشد، ثانیاً به قدر ممکن باید دامنه‌اش وسیع باشد، ثالثاً باید حتی‌المقدور کم‌تر پنهان باشد (بدیهی است من چه در اینجا و چه پایین‌تر فقط روسیه استبدادی را در نظر دارم) برعکس، سازمان انقلابیون باید پیش از هر چیز و به‌طور عمده اشخاصی را دربرگیرد که حرفه آنها فعالیت انقلابی باشد. (به همین جهت هم من از سازمان انقلابیون صحبت می‌کنم و منظورم هم انقلابیون سوسیال دموکرات است. در مقابل این علامت که برای همه اعضای چنین سازمانی عمومیت دارد باید هرگونه تفاوت بین کارگران و روشنفکران به کلی زدوده شود، تفاوت حرفه‌ای جداگانه آنها که دیگر جای خود دارد. این سازمان حتماً باید آن قدر وسیع نباشد و حتی‌المقدور با پنهان‌کاری بیشتری فعالیت کند. این وجوه تمایز سه‌گانه را مورد دقت قراردهیم.»

بهادر گفت «در اینجا دقیقاً فرق یک سازمان حرفه‌ای کارگری و یک سازمان انقلابی سیاسی کمونیستی رو بیان می‌کنه و سه تفاوت عمده این دو نوع سازمان رو در این قسمت می‌گه. اول سازمان کارگری باید حرفه‌ای باشه، یعنی صرفاً مربوط به کارگرا و عمدتاً مربوط به یک رشته کاری باشه مثل سندیکا و یا اتحادیه، ولی سازمان سیاسی ترکیبی از کارگرا و روشنفکرا هست البته بدون اینکه تفاوتی بین شون باشه. دوم سازمان کارگرا تا حد امکان باید رسمی و علنی باشه، برعکس سازمان کمونیستی باید تا حد امکان مخفی باشه. سوم اینکه سازمان کارگرا باید تا حد امکان وسیع باشه ولی سازمان سیاسی نباید وسیع باشه و فقط شامل انقلابیون حرفه‌ای باشه.» پرویز هم گفت «تو اون قسمت اول و دوم هم شدیداً بر مخفی‌کاری و آگاهی فعال مارکسیست تأکید کرد و گفت افرادی که آگاهی کمی دارن زیاد نمی‌تونن به طبقه کارگر کمک کنند و به علت عدم رعایت مخفی‌کاری هم خودشون ضربه می‌خورن و هم ضربه رو به دیگران منتقل می‌کنن.»

وجود هسته کوچک به‌هم‌پیوسته‌ای از کارگران کاملاً مطمئن، آزموده و آبدیده، که در نواحی عمده دارای اشخاص مطمئن بوده و برطبق تمام قواعد پنهان‌کاری کامل با سازمان انقلابیون مربوط باشد کاملاً می‌تواند، با استفاده از مساعدت کاملاً وسیع توده بدون داشتن هیچ‌گونه صورت رسمیتی، کلیه وظایفی را که برعهده سازمان حرفه‌ای است انجام دهد و علاوه آن‌را چنان‌که مطلوب سوسیال دموکراسی است انجام دهد. فقط بدین وسیله

است که می‌توان علی‌رغم تمام ژاندارم‌ها، به تحکیم و توسعه جنبش حرفه‌ای سوسیال دموکراتیک نایل گشت.»

جواد پرسید «من قبول دارم که باید مخفی‌کاری رو به‌کار ببریم. ولی فرق هست بین کسی که کادر حرفه‌ای یک سازمان انقلابی پیشرو هست که سرمایه‌دارها و دولت به خون‌شون تشنه هستن با یک هسته کارگری مثل ما. پس به نظر من میزان مخفی‌کاری هم فرق داره.» بهادر سؤال کرد «تو هدف از اینکه در این گروه مشارکت داری و آینده فعالیتت رو چطور می‌بینی؟» جواد ابروهایش بالا انداخت گفت «خُب طبیعی که ما تصمیم‌مون رو گرفتیم و هر وقت که حزب‌مون تشکیل بشه ما هم عضو می‌شیم.» بهادر بحث رو به این صورت باز کرد «خُب! لنین کاملاً قشنگ تشریح کرد که انقلابیونی که عضو حزب میشن چه خصوصیتی باید داشته باشن. به قول معروف باید توی کار مخفی‌کاری استاد باشن. آگاهی خوبی هم داشته باشه که بتونه به وظایفش به نحو احسن عمل کنن. ما باید نه تنها کارگرهای مبارز رو تربیت کنیم بلکه باید در درجه اول خودمون رو تربیت کنیم. پس رشد آگاهی و توانایی مبارزه با رژیم به این شدت وحشی که به مراتب از رژیم دوره لنین وحشی‌تر و مجهزتر و کارآزموده‌تر هست احتیاج به مهارت به مراتب بالاتری داره. در ضمن حتماً میدونید که یک سازمان یا حزب سیاسی به عده عضو اصلی داره، به عده هوادار فعال و به عده هوادار ساده. باید جایگاه خودمون رو پیدا کنیم.» جواد گفت «قبول.»

«کلمه عاقل‌ها را از لحاظ سازمانی، چنان که من بارها خاطر نشان نمودم، تنها باید شامل انقلابیون حرفه‌ای دانست اعم از این که از دانشجویان باشند یا کارگران. این است که من جداً معتقدم که (۱) بدون سازمانی استوار از رهبرانی که کار یکدیگر را دنبال می‌کنند هیچ‌گونه جنبش انقلابی نمی‌تواند پایدار باشد؛ (۲) هر قدر دامنه توده‌ای که خودبه‌خود به مبارزه جلب می‌شود و پایه جنبش را تشکیل می‌دهد و در آن شرکت می‌ورزد وسیع‌تر باشد همان قدر لزوم چنین سازمانی مؤکدتر می‌گردد و همان قدر این سازمان باید استوارتر باشد (زیرا همان قدر برای عوام فریب‌های مختلف آسان‌تر است که قشرهای عقب‌مانده را از راه به در ببرند)؛ (۳) چنین سازمانی باید به‌طور عمده عبارت از کسانی باشد که به‌طور

حرفه‌ای با فعالیت انقلابی اشتغال داشته باشند؛ ۴) در يك کشور استبدادی هر قدر که ما ترکیب اعضای چنین سازمانی را محدودتر بگیریم تا جایی که در آن تنها اعضای شرکت نمایند که به طور حرفه‌ای به فعالیت انقلابی مشغول شده و در فن مبارزه علیه پلیس سیاسی آمادگی حرفه‌ای به دست آورده باشند، همان قدر هم «دام افتادن» این سازمان دشوارتر خواهد بود؛ ۵) همان قدر هم هیأت ترکیبی افراد، خواه از طبقه کارگر و خواه از سایر طبقات جامعه که امکان شرکت در این جنبش را داشته باشند و به طور فعال در آن کار کنند، وسیع تر می‌شود.»

پرویز گفت «من از بار اولی که "چه باید کرد" رو خوندم این سؤال برام مونده بود. این جور که لنین تشکیلات رو سفت و سخت و بسته و محدود می‌گیره چند تا مورد پیش میاد. اول اینکه به خاطر شرایط عضویت، تعداد اعضاء حزب کم هستن. پس تماس با طبقه کارگر به طور مستقیم هم به همین نسبت کم‌تر میشه. از طرفی مخفی‌کاری شدید هم این تماس با توده کارگری رو کم‌تر می‌کنه. پس کم‌تر می‌تونیم آگاهی سوسیالیستی رو به درون طبقه کارگر ببریم. کم‌تر میتونیم افشاگری سیاسی — مارکسیستی بکنیم و فعالیت کمونیستی موند محدود میشه. در نتیجه نمی‌تونیم حزب پیشرو باشیم و از احزاب دیگه عقب می‌مونیم. در صورتی که ما می‌گیریم حزب پیشرو باید بیشترین حمایت رو از طرف توده کارگر داشته باشه.» بهادر گفت «مسئله بسیار مهمی رو مطرح کردی. اول بگذار متن یک سند رو که برای این جلسه یادداشت کردم رو براتون بخونم. تو اسنادی که بعد از انقلاب اکتبر از بایگانی اداره پلیس به دست اومد و مربوط به قبل از سال ۱۹۱۴ یعنی قبل از جنگ بود، نوشته بود "پر تحرک‌ترین و جسورترین عناصر، آماده برای مبارزه‌ای بی‌امان و مهبیای مقاومت و سازماندهی مداوم، همان عناصر و افرادی هستند که برگرد لنین جمع شده‌اند." سازمان‌های دیگه‌ای مثل سوسیالیست‌های انقلابی و منشویک‌ها هم بودند که به قول پرویز اونقدر سفت و سخت و بسته نبودند و تعداد اعضاء‌شون بسیار زیادتر از بلشویک‌ها بود. همون طور که لنین گفته نقش مبارز پیشرو را تنها حزبی می‌تواند بازی کند که نظریه پیشرو راهبر آن باشد. حالا بیایم به تجربه تاریخی رجوع کنیم. موقعی که انقلاب

فوریه پیروز شد و شورای سراسری کارگری در پترزبورگ تشکیل شد آمار نماینده‌های کارگری این‌طوری بود: سوسیالیست‌های انقلابی ۲۸۵ نفر، منشویک‌ها ۲۴۸ نفر، بلشویک‌ها ۱۰۵ نفر بقیه هم وابستگی شون رو اعلام نکردن. یعنی از ۸۲۰ نفر ۵۳۳ نفر اعلام کردن که وابسته به سوسیالیست‌های انقلابی و منشویک هستن حدود ۶۵٪ و بلشویک‌ها حدود ۱۳٪. طبیعتاً رهبری شورا به دست ائتلاف این دو گروه افتاد. شورا تنها ارگان قوی بود که وجود داشت. این دو گروه برای حکومت به دنبال بورژوازی رفتن و قدرت را دو دستی تقدیم سرمایه‌دارها و نماینده‌هاشون کردن. ماه آوریل که لنین از خارج به روسیه برگشت به محض پیاده شدن از قطار در سخنرانیش که به "ترهای آوریل" معروف هست اعلام کرد مرحله انقلاب سوسیالیستی هست و باید تمام قدرت به شورای سراسری کارگران منتقل بشه. و به حزب گفت که از امروز باید کار توضیحی و صبورانه در رابطه با این انتقال را شروع کنیم و هم‌زمان افشاگری علیه حکومت موقت و تسلیم و همکاری منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی با بورژوازی. برای اینکه جو اون زمان رو کمی حس کنید یک مسئله رو می‌گم. بورژوازی مرتب برای حکومت کردن ناز می‌کرد و گاهی استعفا می‌داد تا بتونه از شورا باج بگیره. چند ماه بعد در یکی از جلسات شورای سراسری کارگران یک نفر ناطق گفت در شرایط فعلی هیچ‌کس حاضر نیست دولت رو به دست بگیره. لنین دست بلند کرد و گفت ما حاضریم. تمام سالن زدند زیر خنده و مسئله را شوخی فرض کردند. هشت ماه بعد از انقلاب فوریه یعنی در اواخر ماه اکتبر که شورای سراسری دوم تشکیل شد آمار به این صورت بود: ۳۹۰ نماینده بلشویک، ۸۰ نماینده منشویک و ۱۹۰ نماینده سوسیالیست‌ها. انقلابی که سوسیالیست‌های چپ حدود سه پنجم کل سوسیالیست‌های انقلابی با بلشویک‌ها ائتلاف کردند. و بلشویک‌ها که هم خصلت و هم تشکیلات و هم نظریه انقلابی داشتند ماشین دولتی رو درهم کوبیدند و قدرت را به شورا منتقل کردند. انقلاب اکتبر این‌طور پیروز شد. پرویز گفت «استدلال‌ها که با مدارک تاریخی ترکیب میشه دیگه جای حرف باقی نمی‌گذاره.» جلسه به پایان رسید.

بهادر گفت «من هفته آینده نیستم، اگر موافق باشید جلسه رو برای دو هفته بعد بندازیم.» موافقت شد.

۱۳

گزارش‌های مثبتی از گسترش فعالیت‌ها به هسته می‌رسید. برای بررسی همه‌جانبه و تأثیرش در فعالیت‌های آینده عده‌ای از فعال‌ترین کادرها از صنعتی‌ترین مناطق به مرکز فرا خوانده شدند. یک سولهٔ مخروبه قدیمی برای جلسه در نظر گرفته شد. روز قبل از جلسه گزارش رسید که افراد مشکوکی در اطراف محل سوله دیده شده‌اند. بنابراین طرح جایگزین یعنی رفتن به کوهستان اجرایی شد. فردا صبح برای بررسی همه‌جانبهٔ مسیر، عده‌ای از رفقای امنیت و کنترل تمام اطراف منطقه مورد نظر را بررسی کردند و ظهر اطلاع دادند که منطقه امن هست. بعد از ظهر رفقا از نقاط مختلف به چندین محل قرار رفتند و به همراه راهنما به سمت کوهستان حرکت کردند. بعد از دو ساعت کوهنوردی گروه چهار نفرهٔ بهادر به یک درهٔ خوش آب و هوا رسیدند که تعدادی درخت و جوی آبی داشت. در آنجا اُتراق کردند. آبی به سر و صورت زدند و منتظر رسیدن بقیه گروه شدند که از مسیرهای مختلف می‌آمدند. کم، کم از دور پیدا شدند. نزدیک که شدند بهادر با خوشحالی زری را دید که همراه یک گروه می‌آید. ذوق زده به سمت آنها دوید. نزدیک که شد دید که زری با دو دست اشاره می‌کند که آرام باش. زری کمی خودش را عقب کشید که بهادر اول با رفقای دیگر دست بدهد و سپس با حفظ فاصله دست بهادر را فشرد و با نگاه نافذش حرف دلش را به او زد. با هم به محل قرار رسیدند. گروه دیگر هم رسید. بعد از کمی استراحت همه زیر درخت‌ها جمع شدند. رفیق مسئول شروع به صحبت کرد و گفت «گزارش‌هایی که از رفقا به ما رسیده حاکی از توسعهٔ شدید کار حوزه‌ای و افزایش هسته‌های کارگری به همراه مبارزات و اعتصاب زیاد کارگری هست. البته همون‌طور که خودتون می‌دونید گزارش‌ها

بسیار کوتاه و رمزی هست و حالا می‌خواهیم دید گسترده‌تری پیدا کنیم. رفقا به ترتیب گزارش خودتون رو با اطلاع رفقا برسونن و بعد با هم بحث می‌کنیم تا با توجه به شرایط، به راه‌حل‌هایی برسیم و بتوانیم روش‌های جدید و فعالانه‌تری در پیش بگیریم و مبارزات طبقه کارگر را گامی به پیش ببریم.» رفقا به ترتیب گزارش می‌دادند و به سوالات مطرح شده پاسخ می‌دادند و گاهی هم پیشنهادی داده می‌شد و در آخر مورد تشویق قرار می‌گرفتند. گزارش‌های چند نفر حاکی از فعالیت بسیار قابل توجه بود از جمله گزارش زری و بهادر. حدود ۷ نفر گزارش خود را دادند که صدای هلیکوپتری از آسمان به گوش رسید. همه رفقا خودشان را به زیر درختان کشیدند. هلیکوپتر به راه خودش ادامه داد. مسئول به گروه امنیت و کنترل اطلاع داد که هلیکوپتر از بالای سر ما گذشته. حواستان را بیشتر جمع کنید. هوا کم‌کم تاریک شده بود. دید همه با توجه به گزارش‌ها بازتر و امیدوارتر شده بود. هنوز سه نفر مانده بودند که گزارش بدهند. یکی از گروه امنیت و کنترل نزدیک شد. گزارش داده شد که به احتمال زیاد ماشین‌های گارد از چند جهت به این سمت می‌آیند. و دستور داده شد در گروه‌های کوچک تقسیم شوید و منتظر راهنماها باشید تا شما را از منطقه خارج کنند. به رفقا اطلاع داده شد و جلسه نیمه‌تمام خاتمه یافت. رفیق مسئول پیش بهادر و زری آمد و گفت شما دو نفر با من بیایید. هر راهنما تا می‌رسید با یک گروه حرکت می‌کرد و از منطقه خارج می‌شد. از چند مسیر مختلف همه به سرعت حرکت کردند. از دور انعکاس نور چراغ‌های ماشین‌های گارد توی کوه نمایان می‌شد. راه سنگلاخ و تاریک بود. بهادر دست زری را گرفته بود و به همراه رفیق مسئول و راهنما تا آن‌جا که امکان داشت به سرعت حرکت می‌کردند. به نزدیک جاده‌ای که ماشین پارک شده بود رسیدند. شیب تندی پوشیده از سنگ ریزه به جاده و ماشین منتهی می‌شد. راهنما گفت «خیلی احتیاط کنید که اینجا ممکن ...» هنوز جمله‌اش تمام نشده بود که پای بهادر لیز خورد و زری هر کاری کرد نتوانست او را نگه دارد و بهادر تا کنار جاده غلط زنان فرو افتاد. زری دیگر احتیاط را از دست داد با سرعت به سمت پایین سرازیری دوید. گاهی لیز می‌خورد

ولی تعادل خودش را حفظ می‌کرد. به بهادر که رسید کنارش زانو زد و دستش را زیر سرش برد و پرسید چطور؟ بهادر گفت حالا که کنار تو هستم در بهترین حالت هستم ولی بدنم کمی کوفته و خراشیده شده و کمی درد دارم. زری کمک کرد تا بهادر بلند شود و لباس او را شروع به تکاندن کرد. بازوی بهادر در اثر برخورد با سنگ‌های تیز بریده شده بود و خون می‌آمد که زری با دستمالی روی آن را محکم بست. دو نفر دیگر هم رسیدند و وقتی دیدند بهادر سرپا هست خیال‌شان راحت شد. سوار ماشین شدند و حرکت کردند. بعد از اینکه به شهر رسیدند. از راهنما تشکر کردند و او را پیاده کردند و رفیق مسئول پشت فرمان نشست. در راه رفیق مسئول گفت «به دلیل شناختی که از شما دو نفر دارم و همین‌طور گزارش دقیق و جامع‌تان، با شما همراه شدم. از شما انتظار دارم که بعد از یک هفته به محل فعالیت مأموریت خودتون برید و یک ماه فرصت دارید که از رفقای دیگه‌ای که در محل فعالیت شما هستند گزارش بگیرید و یک گزارش کامل همراه با پیشنهاد مشخص و تحلیل جامع برای گسترش فعالیت، پیش من برگردید تا با مشورت هم و چند رفیق دیگه به نتیجه مشخص برسیم.» بعد رو کرد به زری و گفت «من میدونم که بهادر همسرت هست و بیش از یک سال هست که همدیگر را ندیده‌اید. پس با خیال راحت دستش را بگیر.» و لبخندی زد. بهادر آرام دست زری را در دستش گرفت. بعد از مدتی رفیق مسئول پرسید «جای مطمئنی برای ماندن دارید؟» بهادر گفت «با وضعی که پیش‌آمده و محل جلسه لو رفته، مطمئن نیستیم.» زری هم تأیید کرد. رفیق مسئول گفت «اشکالی نداره. امشب شما رو به منزل یک جراح می‌برم. از رفقای فعال ما هست. او با مادرش زندگی می‌کنه. وجود این جراح و همراهیش با ما به شدت باعث دلگرمی رفقا شده و در مواقع حساس به داد ما رسیده.» بهادر گفت «دست من چیزیش نشده. نیازی به جراح نیست.» زری گفت «حداقل ده‌تا بخیه می‌خواد.» رفیق ادامه داد «به او رفیق جراح می‌گیم. خیلی هواش رو داشته باشین. در ضمن از حالا سرتون رو پایین بیندازین تا محل او رو شناسایی نکنید که خیلی امنیتش برای ما حیاتی هست. از خونه هم بیرون نمایید تا بعد از یک هفته یک نفر رو

بفرستم دنبال تون و راهی محل مأموریت تون کنم.» بهادر و زری سرشان را پایین انداختند و به دست‌هایشان که در هم گره خورده بود خیره شدند. در تاریکی شب سر یک کوچه ماشین ایستاد. کوچه کاملاً تاریک بود. رفیق مسئول گفت این‌جا هم تا می‌توانید سعی کنید به چیزی که ممکن است بعدها باعث شناسایی شود نگاه نکنید. زری به شوخی گفت «خوب چشم‌بند بهمون بزن، ما عادت داریم.» هر سه نفر آهسته خندیدند. اواخر کوچه رفیق جلوی یک درب ایستاد و سه بار کوتاه زنگ را به صدا درآورد. کمی بعد درب باز شد و یک خانم مسن درب را باز کرد. رفیق به خانم گفت «سلام مادر جان به رفیق جراح بفرمایید از ده پایین مهمون آوردم.» مادر رفت و به دخترش گفت «از ده پایین مهمون آورده.» جراح در حالی که باند مرد زخمی رو می‌بست گفت «بازم زخمی آوردن؟» مادر گفت «به نظرم یکی شون خاکی بود و دستش رو بسته بود.» جراح گفت «بگو بیان تو. ببرشون توی اون اتاق.» و به زنی هم که کنارش بود گفت «خیالت راحت باشه تا دو سه روز دیگه سرپا میشه.» مادر برگشت و گفت «بفرمایید.» رفیق به زری و بهادر اشاره کرد که داخل شوید و خودش خداحافظی کرد. زری به مادر گفت «شما راهنمایی بفرمایید.» و هردو سرشان را پایین انداختند. وارد اتاق شدند و نشستند. زری پیراهن بهادر را درآورد و آماده‌اش کرد. از اتاق دیگه صدای زنی بلند شد که می‌گفت «شانس که نداریم. هر چی درب و داغونه برای ما میارن. حداقل دوسه تا سالمش رو بیارین که از توشون یه شوهر خوب برای خودم انتخاب کنم.» لبخند به صورت زری و بهادر نشست. زری صدای منیژه را شناخت و منتظرش ایستاد. منیژه با کیف وسایلش تا وارد شد و زری را دید، کیف را انداخت و پرید تو بغل زری. مدتی تو آغوش هم بودند و بعد منیژه نگاهی به بهادر کرد و گفت «سلام آقا بهادر. کی میشه که ما شما رو سالم ببینیم و زد زیر خنده.» کیفش را برداشت و کنار بهادر آمد. زری آهسته گفت «تو از کی رفیق جراح شدی؟» منیژه گفت «از بس روی رفقای درب و داغون تمرین کردم، دانشگاه‌ها با هم مشورت کردن و لقب جراح افتخاری رو بهم دادن. نامردا حداقل یک شوهر هم به عنوان جایزه بهم ندادن.»

منیژه دستمال رو باز کرد و زخم را بررسی کرد و به زری گفت «چیز مهمی نیست. تو برو تو اون اتاق. اونجا خیلی بهت احتیاج دارن.» زری گفت «تو مطمئنی به من احتیاج دارن؟» منیژه گفت «بله! برو اگه بهت احتیاج نداشتن که بهت نمی‌گفتم.» زری بلند شد و به اتاق دیگر رفت. یک نفر آدم قد بلند هیکل دار دراز کشیده بود. زنی هم پشت به در جلوی نشسته بود و صورت مرد پیدا نبود. زن برگشت و به زری نگاه کرد. زری جیغی کشید و به آغوش زن پرید و فریاد زد «مامان!» اشک از چشم‌های‌شان سرازیر شد. زری همان‌طور که مادر را در آغوش داشت و اشک می‌ریخت به مرد نگاه کرد. مجید بود که با لبخند به او نگاه می‌کرد. برادرش رفیقش شده بود.

۱۴

جلسه دو هفته بعد در منزل احمد برگزار شد. طبق معمول اول چای و گزارش. پرویز گفت «زیر گروه‌اش چهار نفر شده و دیگه فعلاً عضو نمی‌گیرن و مطالعه و بحث رو شروع کردن. جمشید و رفقا هم امتحاناتشون تموم شده و با اون‌ها هم یک گروه چهار نفره شدیم و چند روز قبل اولین جلسه رو گذاشتیم.» جواد گزارش داد که فعلاً به دو نفر نسبتاً آماده نزدیک شده و در حال امتحان کردنشون هست. احمد هم اولین جلسه را گذاشته بود. محمدعلی هم با گروه‌اش چندین جلسه رو در رابطه با اعتصاب کارخانه و بحث‌های سیاسی و مارکسیستی شروع کرده بود و اعتصاب‌شان تقریباً موفقیت‌آمیز بود و یک ماه حقوق عقب‌افتاده را گرفته بودند و سر کارگیشان را هم عوض کرده بودند. بهادر هم گزارش داد «که کارهای ما هم پیش رفته و تعداد زیادی از پاکبان‌های اینجا و شهرستان‌ها آماده اعتصاب برای دریافت فوری حقوق عقب‌افتاده و افزایش حقوق هستند. قرار شد اون‌هایی که هنوز قراردادشون تموم نشده و تعدادشون هم زیاد نیست، اول برن و با داد و بیداد اعلام اعتصاب بکنن. بعد از اخراج، که فکر می‌کنم با اخلاق پیمانکار انجام میشه، بقیه هم به

اون‌ها بیپوندن. قبلاً از اینکه به احتمال زیاد چند روز آشغال‌هاتون جمع همیشه عذرخواهی می‌کنم.» همه خندیدن و گفتند آفرین، شاهکار کردی. اولین تعاونی کارگری در مقابل شهرداری یعنی ارگان دولتی. جواد داوطلب خواندن بقیه کتاب شد.

«لیکن حالا این «اصل دموکراتیک وسیع در سازمان حزبی سوسیال دموکراتیک» را که از طرف اقتصاددانان به میان آورده شده از نزدیک مورد دقت قرار می‌دهیم. تصور می‌رود هر کس موافق باشد که لازمه «اصل دموکراتیک وسیع» دو شرط حتمی زیرین است: نخست آشکار بودن کامل و دوم انتخابی بودن تمام مقامات. و بدون آشکار بودن و آن هم چنان آشکاربودنی که تنها محدود به اعضای سازمان نباشد، صحبت از دموکراتیسم خنده‌آور است. سازمان حزب سوسیال‌دموکراسی آلمان را ما دموکراتیک می‌نامیم زیرا در آن همه کارها حتی جلسات کنگره حزبی هم آشکار است؛ اما هیچ‌کس سازمانی را که خود را در پس پرده اختفا از اشخاص غیرحزبی مستور داشته است سازمان دموکراتیک نمی‌نامد. حال سؤال می‌شود: مطرح نمودن «اصل دموکراتیک وسیع»، در حالی که شرط اساسی این اصل برای سازمان پنهانی قابل اجرا نیست، چه معنی دارد؟ با این وضع «اصل وسیع» فقط یک جمله پر سرو صدا ولی تو خالی می‌شود.»

احمد گفت «این مسئله چه اهمیتی دارد؟ همیشه بحثش رو باز کنید.» بهادر گفت «خُب! این مسئله مهمیه. اون‌هایی که صحبت دموکراسی در حزب می‌کنن و در دوره ما هم هستن، خواهان این هستن که انتخاب اعضای مرکزی و مسئولین اجرایی حزب علنی باشه. مثلاً اون طوری که در یک سندیکا یا اتحادیه قانونی انجام میشه یا در سازمان‌ها و احزاب علنی و یا به عنوان نمونه انتخابات هیئت رئیسه در فدراسیون فوتبال که توسط مجمع عمومی و خبرنگارها انجام میشه. هر چند که این دموکراسی در فوتبال مثل دموکراسی در تمام ارگان‌های سرمایه‌داری فقط نمایش هست و در حقیقت از بین نماینده‌های محدود و انتخاب‌شده قبلی انتخابات انجام میشه. آیا در یک حزب به شدت مخفی با حاکمیت به شدت سرکوبگر مثل شرایط ما امکان علنی بودن انتخابات و علنی بودن اعضای و کاندیداها وجود دارد؟ پس تو شرایط ما بحث دموکراسی احمقانه هست.»

«در بارهٔ علامت دوم دموکراسی، یعنی انتخابی بودن نیز کار به همین منوال است. در کشورهایی که دارای آزادی سیاسی هستند، این شرط به خودی خود واضح و روشن است. مادهٔ اول آیین‌نامهٔ سازمانی حزب سوسیال دموکرات آلمان می‌گوید «هر کسی که اصول برنامهٔ حزب را بپذیرد و به قدر قوهٔ خود از حزب پشتیبانی نماید عضو حزب محسوب می‌شود» و چون تمام عرصهٔ سیاست مانند صحنهٔ تأثر در نظر همه تماشاچیان باز است، لذا این پذیرش، یا عدم پذیرش، این پشتیبانی یا مخالفت بر همه و هر کس چه از روی روزنامه و چه در مجالس عمومی معلوم است.»

«حال همین جریان را در چهارچوب رژیم استبدادی ما در نظر آورید! آیا این امکان‌پذیر است که در کشور ما همهٔ کسانی که اصول برنامهٔ حزب را می‌پذیرند و به قدر قوهٔ خود از حزب پشتیبانی می‌نمایند» حق داشته باشند هر گامی را که يك نفر انقلابی مخفی بر می‌دارد نظارت کنند؟ و همهٔ آنها از بین این انقلابیون مخفی، بهمان را انتخاب نمایند و حال آن که شخص انقلابی از نظر مصالح کار موظف است شخصیت خویش را از نه دهم این «همه» پنهان دارد؟»

محمدعلی گفت «خُب این بحث که واضحه، پس چرا میگی بحث مهمیه؟» بهادر گفت «در سازمان‌های مبارز و مخفی، سیاست‌های اعلام‌شده از طرف کمیتهٔ مرکزی یا هیئت اجرایی بعضی مواقع با مخالفت عده‌ای که در اقلیت هستند روبرو میشه، اون‌ها برای اعمال سیاست‌های خودشون دست به دامن دموکراسی میشن. و گاهی این مسئله باعث اشعاب میشه.» جواد گفت «یعنی تو حزب‌های مخفی دیکتاتوری برقراره؟» بهادر جواب داد «نه! روشی که به تأیید لنین رسیده و معمولاً در همهٔ احزاب کمونیست مخفی برقراره، مرکزیت دموکراتیک هست. یعنی اعضاء یه عده نماینده مورد قبول شون رو انتخاب می‌کنن و به مجمع عمومی می‌فرستن. اون نماینده‌ها در مجمع عمومی اعضاء کمیتهٔ مرکزی و هیئت اجرایی و هیئت سیاسی رو انتخاب می‌کنن. بعد هیئت اجرایی کمیته‌ها و قسمت‌های مختلف رو بنا بر نیاز حزب انتصاب میکنه. حالا این مرکزیت که به صورت انتخابی توسط اکثریت انتخاب شده سیاست‌های حزب رو مشخص می‌کنه و اعضاء دیگه حتی اگر مخالف هم باشن باید تبعیت بکنن. همه این مراحل کاملاً در حالت مخفی‌کاری انجام میشه. به

این می‌گن مرکزیت دموکراتیک. به هر حال شرایط این‌طور ایجاب می‌کنه. البته با شرایط احزاب آزاد و یا احزاب مخفی پیروز شده در انقلاب فرق می‌کنه. یکی از شرایط حزب کمونیست شوروی بعد از انقلاب، برکنار کردن نماینده منتخب توسط اکثریت گروه انتخاب‌کنندگان اون فرد در هر زمان بود.» بحث دیگه‌ای نبود و جواد ادامه داد:

«مبارزه اقتصادی - چنان که بارها به این موضوع اشاره نموده‌ایم - مبارزه حرفه‌ای است و از این رو ایجاب می‌کند که کارگران نه فقط بر حسب محل کار بل که بر حسب حرفه نیز متحد شوند. و هر قدر اتحاد کارفرمایان ما در انواع انجمن‌ها و سندیکاها سریع‌تر پیشرفت حاصل می‌نماید به همان اندازه هم این اتحاد حرفه‌ای به شکل مبرم‌تری لازم می‌شود. پراکنده‌کاری و خرده‌کاری ما به تمام معنی مانع این اتحاد می‌گردد، زیرا برای عملی شدن آن سازمان واحدی از انقلابیون در سراسر روسیه لازم است که قادر باشد رهبری اتحادیه‌های کارگران سراسر روسیه را برعهده بگیرد.»

بهادر گفت «این‌هم از تأیید مجدد کمک به مبارزه طبقاتی توسط ایجاد تشکل‌های اقتصادی کارگران.»

۵ - نقشه ایجاد يك روزنامه سیاسی برای سراسر روسیه

«هنر يك مرد سیاسی در همین است که آن حلقه‌ای را بیابد و سخت به آن بچسبد که کمتر از همه ممکن است از دستش بیرون رود، و در لحظه حاضر از همه مهم‌تر است و از همه بهتر می‌تواند تصرف تمام زنجیر را برای دارنده این حلقه تضمین کند.»

بهادر گفت «لنین می‌گه باید سیاست‌ها و عمل‌ها مومن رو با دقت انتخاب کنیم، طوری که هم عملی باشه و هم در حال حاضر اولویت داشته باشه و هم در جهت پیشبرد مبارزه طبقاتی بهترین انتخاب باشه و بدون تزلزل و محکم این حلقه رو بچسبیم.» کتاب تا آخر خوانده شد. بحث لنین در مورد ایجاد یک روزنامه سراسری دیگر آن قدر در این زمان بدیهی به نظر می‌رسید که کسی سوآلی نداشت. به خصوص جمله زیر گویا بود:

«روزنامه نه فقط يك مروج دسته‌جمعی و مبلغ دسته‌جمعی است بلکه سازماندهٔ جمعی نیز می‌باشد.»

هم‌چنین بحث شد که در شرایط حاضر که امکان توزیع نشریهٔ کاغذی خیلی وجود ندارد، تکنولوژی به کمک اومده و از طریق وبسایت و رسانه‌های اجتماعی دیجیتال میشه به پیشبرد کار کمک کرد. و جلسه به پایان رسید.

یک‌ماه بعد بهادر با زری تماس گرفت. حالش خوب بود و فعالیت‌ها مثبت. بهادر گفت «هفتهٔ آینده می‌بینمت. من اول ماه پیشنهاد دارم.» زری هم گفت «من هم دقیقاً اول ماه پیشنهاد دارم. تا دیدار.»

۱۵

چند ماه گذشت. در طی این مدت بهادر و رفقا به شدت فعالیت می‌کردند. رفقا از گسترش آگاهی سوسیالیستی بین کارگران صحبت می‌کردند. اعتصابات در کارخانه‌های مختلف گسترش پیدا کرده بود و مانند جرقه‌های آتش در شب مرتب خودنمایی می‌کرد. به‌خصوص اعتصابات در کارخانه‌های بزرگ و مجموعه‌های هولدینگ مربوط به بزرگ سرمایه‌داران دولتی و یا خصوصی، دولت را کلافه کرده بود. نیروهای سرکوب مرتب در حال سفر از این شهر به شهر دیگر بودند و علائم خستگی در برخوردشان به اعتصابات و تظاهرات بروز کرده بود.

روز نسبتاً گرمی بود. ابری در آسمان مشاهده نمی‌شد. پاکبان‌ها در خیابان‌های اطراف چهار راه مرکزی و نزدیک استانداری مشغول نظافت بودند. تعدادشان نسبت به روزهای دیگر چندین برابر بود. در بعضی خیابان‌ها و به خصوص روبروی استانداری گارد ضد شورش شروع به استقرار کرده بود. حدود ساعت نه‌ونیم صبح بود. بهادر دست از جارو

۱۲۱

کشیدن برداشت و به درخت بزرگ چناری در کنار خیابان تکیه داد. پیرمرد رهگذری از بهادر پرسید پسرم امروز چه خبره؟ بهادر گفت «کارگرا دارن میان.» بهادر پای درخت کنار جوی آب نشست. تلفن شروع به زنگ زدن کرد. بهادر پاسخ همکارانش را می‌داد «ممنون. مواظب باشین. به جارو زدن ادامه بدین که کسی شک نکنه.» و بلافاصله تماس می‌گرفت «اکبر آقا خیابان شما را بسته‌اند بیچید به خیابان سمت راست‌تان.» و تلفن دیگر را پاسخ می‌داد «مسیر شما بازه. همین مسیر رو ادامه بدین.» و باز «تعداد نیروها کم هست یا زیاد؟ مواظب باشین که کسی به شما شک نکنه. یک جا نایستین. همونطور که جارو میزنین بالا و پایین برید.» و باز «تو مسیر شما تعدادی نیرو مستقر شده. ردیف اول رو با نیروهای قوی‌تر و با دست‌های بهم پیوسته پر کنید و با قدرت پیش برید.» و باز «تعداد نفرات شما چقدر هست؟ یه عده لباس شخصی و موتور سوار توی مسیر شما هستن. احتمال درگیری هست به رفا آماده باش بده. احتمال درگیری هست. با قدرت به پیش برید. من کارگرای چند کارخونه رو به مسیر شما و برای پشتیبانی می‌فرستم.» خبر رسید که این گروه با قدرت با لباس شخصی‌ها درگیر شدند و آن‌ها را فراری دادند. امروز همه هم‌قسم شده بودند که قدرت طبقه کارگر را نشان دهند.

جلسه امنیتی در استانداری با حضور استاندار و فرماندار و نماینده وزارت اطلاعات و رئیس اطلاعات سپاه و چند نفر دیگر برگزار بود. استاندار جدید تازه به این سمت منصوب شده بود. جلسه رو با نام خدا و آیه کوچکی شروع کرد و بعد گفت برادر لطفاً گزارش بدهید. گزارش اول حاکی از آن بود که بیش از ۶۰٪ کارگران به تظاهرات پیوستند. گزارش دوم بر عزم جزم راه‌پیمایان بر اساس گزارش‌های مختلفی که از کارخانه‌های مختلف می‌رسید به برگزاری این تظاهرات به هر صورت و با قدرت تمام تأیید میکرد. استاندار بعد از شنیدن گزارشات گفت «مهم نیست تجمع‌های بزرگتر از این رو هم با چند تک‌تیرانداز و یورش ناگهانی گارد ویژه و گاز اشک آور متفرق کردیم. این‌که چیزی نیست.»

با خیال راحت شروع به خوردن میوه و شیرینی کردند تا زمان دستور حمله برسد. نیم ساعت بعد گزارش رسید که کارگران چند حمله لباس شخصی‌ها را به شدت پاسخ داده‌اند و عده‌ای از نیروهای امنیتی زخمی شده و عقب‌نشینی کرده‌اند. یک نفر گزارش داد «آخرین خبری که من دارم تعداد خیلی زیاده. بازنشسته‌ها و معلم‌ها هم به تظاهرات پیوستن.» یک نفر دیگر گزارش داد «خیلی عجیبه حتی سوپورها هم به تظاهرات پیوستن.» استاندار با عصبانیت به فرماندار گفت «میشه یک گزارش جامع بدین؟» فرماندار از جلسه خارج شد و در راهرو چندین تماس گرفت و بعد از لای در به رئیس اطلاعات سپاه اشاره کرد و در راهرو به تبادل اطلاعات و مشاوره پرداختند. بعد به داخل جلسه رفتند و گزارش دادند «آن‌چه قبلاً گزارش شده درست هست باضافه اینکه چندین کارخونه دیگه که قبلاً قرار نبود به تظاهرات به پیوندن بیرون آمده‌اند و در بین تظاهرات هم کارگران زن چندین کارخانه هم شرکت دارن. مردم هم عده زیادی توی پیاده‌روها به تماشا ایستادن و یا همراه تظاهرات تو پیاده‌رو حرکت می‌کنن، عده‌ای از مردم هم به تظاهرات پیوستن. الان هم دارن از جلو استانداری رد میشن و به تجمع توی چهار راه مرکزی می‌پیوندن.» استاندار گفت «فوراً به نیروها برای حمله آماده باش بدین.» فرماندار نگاهی به رئیس اطلاعات سپاه و کارشناس‌ها کرد و گفت «جناب استاندار، این تظاهرات سازمان داده شده هست. با شورش‌های بی‌رهبری گذشته فرق داره.» استاندار گفت «شما جنگ ندیده‌اید. با ما سپاهی‌ها فرق دارید. به همین نیروهای جلو استانداری دستور بدید یک یورش با گاز اشک‌آور انجام بدن و نتیجه‌اش رو ببینید. شما هنوز خیلی باید از ما یاد بگیرید.» به فرمانده گارد دستور حمله و شلیک گاز اشک‌آور داده شد. استاندار و بقیه کنار پنجره آمدند تا از قدرت سرکوب لذت ببرند. بعد از پرتاب چندین گاز اشک‌آور نیروهای گارد با کلاه‌خود و باتوم و سپر و با فریاد به سمت کارگران حمله بردند. کارگرها گازهای اشک‌آور را برداشته و به داخل حیاط استانداری پرتاب کردند. و افراد زده به پیش آمدند و با گارد درگیر شدن و بقیه هم با فریاد به کمک آمدند. نیروی گارد پس از کمی مقاومت به داخل حیاط

استانداری فرار کردند و تعدادی باتوم و سپر جا گذاشتند و زخمی‌ها به داخل ساختمان رفتند. موج سنگ به ساختمان استانداری فرود آمد و تعدادی شیشه شکست. بلافاصله نیروهای حفاظت کارگری جلو آمدند و جلوی پرتاب سنگ کارگران خشمگین را گرفتند. استاندار با برخورد اولین سنگ به پنجره و شکستن شیشه تا توی راهرو فرار کرد. فرماندار به یکی از کارشناسان آهسته گفت «مرد جنگ رو دیدیم.» ادامه جلسه در یکی از اتاق‌های کنفرانس پشت استانداری دوباره برقرار شد. کمی سکوت برقرار شد و سپس استاندار گفت «این‌ها چرا این قدر وحشی شدن. بهتره یک درس حسابی به اون‌ها بدیم. از مرکز نیروهای کمکی درخواست کنید. اگر چند روز این تظاهرات ادامه پیدا کنه، شهر رو غارت می‌کنن.»

نماینده وزارت اطلاعات گفت «با مرکز صحبت کردیم. اکثر شهرها همین‌طور هست و نیروی اضافی ندارن. توی چندین شهر استان خودمون هم تظاهرات برپاست و از ما نیرو خواستند.» رئیس اطلاعات سپاه گفت «تا اونجا که به من اطلاعات رسیده این تظاهرات امروز تموم میشه و قرار نیست که ادامه پیدا کنه.» نماینده وزارت اطلاعات دولت هم گفت «گزارش‌های ما هم این موضوع رو تأیید می‌کنه.» استاندار گفت «پس دست‌رودست بگذاریم و مملکت رو دست اونا بدیم.» فرماندار هم گفت «و یا حمله کنیم و پای عواقبش بایستیم و تعداد زیادی کشته و زخمی از هر دو طرف رو دست‌مون بمونه و از فردا تظاهرات خون‌خواهی و تشییع جنازه شروع بشه.» استاندار گفت «پس بگذاریم از تهران کسب تکلیف کنیم.» و از اتاق خارج شد. در جلسه پیچ‌های دوسه نفره شروع شد. استاندار سگرمه در هم بازش و گفت «اون جا هم اوضاع خرابه. مسئولیت رو به عهده خودمون گذاشتن. یکی جمع‌بندی کنه.» رئیس اطلاعات سپاه گفت «نیروهامون رو در آماده‌باش کامل نگه می‌داریم. نیروهای لباس شخصی و بسیجی رو که کنترل اعصابشون رو ندارن و ممکنه دست به تحریک بزنن رو از منطقه دور می‌کنیم ولی در آماده‌باش نگه می‌داریم. و صبر می‌کنیم که انشالله تظاهرات بدون مسئله تموم بشه و گم بشن و به خون‌هاشون برن.» همه تأیید کردند. نماینده وزارت اطلاعات گفت «تمام سعی ما تا حالا این بود که از

تجمع‌های بزرگ جلوگیری کنیم تا مردم به قدرت خودشون پی نبرن. امروز کارگرا به قدرت خودشون پی بردن و این شروع خطر بزرگه. پرچم‌های سرخ علامت برآمدن مجدد کمونیسمه. من به شدت از آینده هراسانم.»

جلوداران صفوف کارگران به چهار راه مرکزی رسیدند. در یک نقطه بلند میکروفون را کار گذاشتند و بلندگوهای سیم‌کشی شده را در هر ورودی چهار خیابان بر بالای درخت‌ها جای دادند. اولین سخنران پشت بلندگو آمد و جمعیت را به سکوت دعوت کرد. و با صدای رسا سخنرانی را شروع کرد:

«از اوایل سال‌های ۱۸۸۰ اتحادیه‌های کارگری آمریکا تلاش می‌کردند که قانونی را به تصویب برسانند که هشت ساعت کار در روز را به رسمیت بشناسد، اما چنان که انتظار می‌رفت سرمایه‌داران در برابر این خواست کارگران مقاومت کردند. در ۱۸۸۴، پس از چند سال وعده‌های بی‌نتیجه‌ی سرمایه‌داران و دولت پشتیبان‌شان، فدراسیون اتحادیه‌های کارگری آمریکا دو سال به دولت و سرمایه‌داران فرصت داد تا این قانون را تصویب کنند.

روز ۱ ماه می ۱۸۸۶، با پایان یافتن این مهلت دو ساله، اتحادیه‌های کارگری آمریکا فراخوانی برای اعتصاب عمومی و راه‌پیمایی صادر کردند. طی چند روز، اعتصاب‌ها و تظاهرات گسترده‌ای در بیشتر مناطق صنعتی آمریکا برگزار شد که پرشمارترین آن‌ها در شیکاگو بود و به کشتار و دستگیری گسترده کارگران و رهبران‌شان منجر شد.

از آن سال تا امروز، یکم ماه می و یا یازده اردیبهشت هر سال، روزی نمادین برای کارگران است تا قدرت همبستگی و اتحادشان را جشن بگیرند و با یادآوری جانفشانی‌های کارگران رزمنده، شعله‌های خشم طبقاتی را در خویش زنده نگه دارند.

امروز که با فشار و حمله بی‌سابقه سرمایه بر طبقه کارگر روبرو هستیم، و نیازمندی‌های معیشت ما را تا سرحد گرسنگی طبقه کارگر به نفع سود سرمایه، با

گران کردن از دسترس ما دور کرده‌اند، و سرمایه‌داران و دولت‌پشتیبان‌شان می‌کوشند تا کارگران را با سرکوب و یا تبلیغ و فریب، در جبهه‌های مبارزه طبقاتی به عقب رانده و به تسلیم وادار کنند؛ روز جهانی کارگر فرصتی برای یادآوری نیروی همبستگی طبقاتی و قدرت ما کارگران است که می‌تواند صفوف به‌هم‌پیوسته دشمنان مان را در هم شکند. به همه شما این همبستگی که نماد قدرت طبقه کارگر هست را در روز اول ماه می که روز جهانی کارگر هست، تبریک می‌گوییم. کارگران جهان متحد شوید.» با اشاره بهادر از توی چندین وانت پاکبان‌ها از زیر برزنت پرچم‌های سرخ بیرون آورده شد و در بین جمعیت تقسیم شد و رنگ سرخ بر سر دست‌ها برقص درآمد. چندین نفر سخنرانی کردند و در آخر قطعنامه خوانده شد و با خواندن سرود انترناسیونال مراسم به پایان رسید. با همکاری گروه‌ها و سازمان‌های مختلف مراسم بسیار خوب و پر ایهت برگزار شد. بهادر به اکبرآقا گفت «از امروز به بعد تاریخ را به رنگ سرخ خواهند نوشت.»

فراز پاکدل

مرداد ۱۴۰۱